تنبیه النائمین

نوشته عزیّه خانم

در بطلان ادعای میرزا حسینعلی نوری

در پاسخ به

عباس افندی

ملاحظات

توضیح متونی که با رنگ های مختلف نشان داده شده اند به قرار زیر است

متونی که با رنگ سیاه نشان داده شده اند، قول مؤلف یا نویسنده کتاب میباشند.

متونی که با رنگ صورتی نشان داده شده اند اشعار میباشند.

متونی که با رنگ لاجوردی میباشند اقوال عباس افندی و میرزا حسینعلی میباشند.

متونی که با رنگ قرمز پررنگ میباشد از گفتار و آثار حضرت نقطه اولی و حضرت ثمرة ازلیه میباشند.

بنام ایزد یکتا

پس از آنکه میرزا حسینعلی معروف « به بهاءالله» در ادرنه ادعاء خود را فاش کرد و این دعوی چون با صرایح بیان منافات داشت از طرف میرزا یحیی صبح ازل جانشین نقطه اولی رد شد بزرگان و فضلاء بابیه که از صحابه خاص نقطه اولی و پیروان وفادار صبح ازل بودند بر آن شدند که برای آگاهی مردم عموما و جلوگیری از گمراهی عوام بابیه خصوص چگونگی ادعاء مزبور و بطلان آنرا روشن نمایند لذا از همان آغاز کار نوشتجات و رسائلی در این زمینه ترتیب داده و پس از آنان نیز بعضی دیگر از پیروان صبح ازل بمناسبت رساله هائی در این خصوص نوشته اند اینک که یکی از مشهورترین آن رسائل یعنی «تنبیه النائمین» برای نخستین بار بچاپ میرسد مناسب است اهم آنها فهرست وار در این مقدمه نام برده شود.

۱- رساله ایست که آقاعلیمحمد اصفهانی برادر کهتر ملارجبعلی قهیر نوشته و باین کلمات آغاز شده «بسم ربنا الحي الوحيد بر سالکان مسلک حقیقت و سائران بیدای طریقت مخفی نیست» مؤلف نسخه ای از این رساله را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ قمری از تألیف آن فراغت یافته برای میرزا حسینعلی فرستاده و بفاصله کمی پس از آن بدست بهائیان در بغداد کشته شده است[۱].

[۱] رجوع شود بصفحه مج مقدمه نقطة الكاف.

۲ ـ رساله آخوند ملا رجبعلی قهیر روحانی فاضل وفقیه که این شخص خود از خصیصین اصحاب نقطه اولی بوده و در رساله فاضلانه اش که باین عبارت شروع شده «هوالعلی العالی الاعلی جوهر تسبیح و سازج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست» دلائل عقلی و نقلی بر رد ادعاء مزبور اقامه نموده و او نیز دو سال پس از قتل برادرش بر اثر تألیف این رساله بدست اتباع میرزاحسینعلی در کربلا قتل رسید[۲].

۳ ـ تذکرة الغافلین تألیف آخوند ملا محمد جعفر نراقی است که مؤلف دانشمند و بزرگوار آن با استناد بنصوص و آثار نقطه اولی خصوصا تفسیر سوره یوسف در این زمینه داد سخن داده و بعضی از مشاهدات تاریخی خود و پاره ای از نامه های میرزا حسینعلی را نیز نقل نموده و از این رساله که در ذی الحجه ۱۲۸۴ قمری تألیف آن خاتمه یافته نسخه های خطی متعدد بوسیله فرزند خود حاجی شیخ مهدی باطراف و اکناف فرستاده است نویسنده این رساله به سال ۱۲۸۹ در انبار دولتی در تهران مسموم و شهید گردید.

۴ ـ نامه هائی است که آقا سید محمد اصفهانی ملقب به ابا وحید که از افاضل بابیه و یکی از چهار نفر ازلی بوده که از طرف دولت عثمانی همراه میرزا حسینعلی بعکا تبعید شده بوده در رد دعوی مزبور و شرح رفتار و کردار میرزا حسینعلی و پیروانش باشخاص نوشته و میرزا مصطفی کاتب معروف بابی آنها را جمع آوری و بصورت یک مجلد در

---

[۲] خواهر قیر در یکی از نامه های خود تصریح کرده که برادرش دو سال پس از آقا علیمحمد کشته شده است.

آورده است این نامه ها حاوی مطالب مهم تاریخی است و نویسنده آنها نیز بدست بهائیان در عکا بقتل رسیده است.

۵ ـ رساله معروف و مختصری است که میرزا محمد حسین متولی باشی قمی از قدمای بابیه در جواب نامه میرزاموسی برادر میرزا حسینعلی نوشته است.

۶ـ رساله الکلام تألیف یکی از فضلای بابیه است که به دو زبان فارسی و عربی نوشته شده و در آن بدلائل فراوانی از کتاب بیان استناد شده و مؤلف نسخه آنرا برای میرزا حسینعلی فرستاده است.

۷ـ رساله حاج میرزا احمد مشرف کرمانی است. این مرد از فضلاء و آزادیخواهان بنام بابی بوده و با قلم شیوای خود رساله عالمانه ئی در این زمینه ترتیب داده که نسخه اصل آن بخط وی موجود است. مؤلف مزبور بسال ۱۳۱۴ قمری در انبار دولتی مسموم شده و از دنیا رفته، مؤلف تنبیه النائمین یکی از آثار همین نویسنده را که از صفحه ۱۱۵ الی ۱۴۱ نقل شده در پایان کتاب اورده شده است.

۸ـ شرحی است که میرزا مصطفی کاتب در جواب ملازین العابدین نجف آبادی از معاریف بهائیان نوشته و یک نسخه از این اثر بخط نویسنده با اصل نامه ملازین العابدین نزد بازماندگانش موجود است.

۹ـ رساله بی نامی هم یکی از قدماء در پاسخ نامه عباس افندی نگاشته و با نقل عین نامه بسطر سطر آن استادانه جواب داده و در این رساله به یک

نامه تاریخی از عیال نقطه اولی که خواهر ملارجبعلی قهیر بوده استناد و عین آنرا نقل نموده است.

۱۰- تنبیه النائمین رساله حاضر تألیف عزیه خانم خواهر بزرگ صبح ازل است که بیش از رسائل دیگر شهرت یافته و سبب تألیف آن اینست که عباس افندی نامه ئی را که مشهور بلوح عمه [۳] است جهت عمه خود عزیه خانم نوشته و از اینکه بانوی مزبور از میرزا حسینعلی پیروی ننموده اظهار تأسف کرده و عزیه خانم جواب نامه او را بشرحی که در این رساله از صفحه ۱ الی صفحه ۱۱۵ مندرج است نوشته این کتاب علاوه بر اینکه مانند دیگر رساله ها حاوی بعضی از نصوص نقطه اولی در اهمیت مقام صبح ازل است از حیث اطلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزاحسینعلی با صبح ازل در اوائل امر نوشته بمصداق رب البیت ادری بمافي البیت از اسناد متقن تاریخ بابیه بشمار میرود و شاید یکی از علل شهرت این رساله همین مطلب بوده باشد چنانکه بعضی از ردیه نویسان مسلمان هم بقسمتهائی از آن استناد کرده اند. تاریخ تألیف رساله منجزة معلوم نیست ولی چون در متن آن اشاره بوفات میرزا حسینعلی (۱۳۰۹ قمری) شده و مؤلف هم در ۱۳۲۲ قمری از دنیا رفته است ناگزیر تاریخ تألیف آن محصور بین سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۲۲ میباشد.

---

[۳] این لوح از جلد دوم کتاب مکاتیب عباس افندی که از طرف خود بهائیان منتشر شده گراور و در اول این مجموعه گراور شده است.

نویسنده این رساله عزیه خانم مشهور بعزة الحاجیه دختر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ از بانوان مشهور بابی است که در همان اوائل امر باین آئین گرویده و تا آخر عمر باطاعت برادرش صبح ازل پایدار و بسیار مورد توجه و عنایت او بوده است و هنگامیکه قرة العین در خانه محمود خان کلانتر در تهران محبوس بوده با او ارتباط و مکاتبه داشته است [٤](۴) تا آخر عمر شوهر اختیار نکرده و همواره از بعضی بستگان و برادرزاده گان خود سرپرستی مینموده و بواسطه مراتب دانش و فضیلت و

تقوی و انقطاع مورد احترام همه بوده سفری با بعضی از اقوام خود بمکه نموده محل اقامتش تهران و گاهگاه به قریه تاکور واقع در نور مازندران که مسکن آباء و اجدادش بوده میرفته است. در سن متجاوز از هشتاد پس از بهبود از یک کسالت ممتد شبی بغتة بمرض وبا مبتلا شده و نزدیک طلوع صبح روز شانزدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ قمری در تهران دار فانی را بدرود گفته است مزارش در امامزاده معصوم در اطاق شرقی میباشد صبح ازل در رحلت او دو لوح نوشته و ضمن تجلیل فراوانی که از وی نموده ثبات قدمش را در اطاعت حق و اعراض از باطل ستوده است و ما خوانندگان را برای آگاهی بیشتر از عظمت شأن او بمطالعه این اثر نفیس رهبری میکنیم تا خود از اثر پی بمؤثر ببرند و در پایان سخن این نکته را یادآور میشویم که چون مؤلف رساله در صفحه ۱۰۳ بیکی از آثار معروف میرزاحسینعلی قبل از اظهار ادعاء استناد کرده که حائز اهمیت بسیار و

[٤] رجوع شود برساله یادبود صدمین سال شهادت قرة العین.

نسخه اصل آن متضمن کتاب وصیت نامه عربی میرزا حسینعلی در دست است برای استفاده بیشتر خوانندگان عین آن در آخر این مجموعه گراور شده متن بخط مشکین قلم و سرآغازش باین عبارت «هذا کتاب وصیتی من بعدی آن یا اهل الملاء فاسمعون» و نیز آخر آن «کذلک جعل الله یوسف النور في مدینة البیان سلطان علی الحق ولکن الناس کلهم في حجبات انفسهم میتون و آن تلک الورقات دلیل علی عبودیتی لوجهه آن انتم تعلمون والا فامحوها في الشط لعل الامکان کانوا بایات الله ربهم یوقنون » بخط دست میرزا حسینعلی است و در این اثر بطوری که ملاحظه میشود علاوه بر پیروی و اظهار اطاعت و انقیاد نسبت بصبح ازل راجع بموعود بیان هم که از آن ببقیة الله تعبیر نموده تصریح کرده که در مستغاث[٥] ظاهر خواهد شد و بنابراین ادعاء من یظهره اللهی وی چند سال پس از نگارش این اثر با اقرار و اظهار خود او نیز مغایر بوده است.

جزء ثانی کتاب تنبیه النائمین حاوی بر جواب عمه محترمه خانم بزرگ به جناب عباس افندی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون.

---

[٥] مستغاث بحساب ابجد ٢٠٠١ میشود و این اشاره است بکلام نقطه اولی در بیان فارسی «باب ١٩ از واحد دوم» که وقت ظهور من یظهره الله را در غیاث یا مستغاث تعیین نموده و تصریح مینماید که اگر نفسي بقدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست» و از این عبارت مستفاد میشود که مراد از مستغاث ٢٠٠١ سال بوده است.

عکس نامه عباس افندی به عزیه خانم استخراج شده از مکاتیب وی

(١٦٢)

﴿ هو القيوم الابهى ﴾

واشوق يا الهي الى باهي جمالك وضاحي وجهك وشهي وصالك وظمأ قلبي لمعين عنايتك ونمير موهبتك وسلسبيل رحمتك (الهي الهي) لاتخيبني لان نيران الحرمان اضطرمت بين أضالعي وأحشائي (الهي الهي) لاتحرمني لان حسرات الهجران اشتدت في قلبي وفؤادي (الهي الهي) يسرلي مناى • وسهل لي أمري واشرح صدري • ونوّر بصري بمشاهدة آيات مواهبك الشائعة في ملكوت توحيدك • الدائمة في جبروت تفريدك • وفرج كربي بسطوع أنوار اشارات عظمى • واشارات تهتزلها أوراق سدرة المنتهى • ومهاأن يمر على نسيم من حديقة فؤاد ورقة نبتت من دوحة وحدانيتك يهتز به قلبي وينتعش به روحي • ويفرح به فؤادي لان تلك الورقة البديعة تعرضت لنفحاتك • واهتزت من جذباتك وخضلت ونضرت وراقت من فيض بيانك وآمنت بك وبآياتك واشتعلت بنار محبتك • وقامت

(١٦٣)

على خدمتك وصدقت بكلمتك واختصت بعنايتك يوم خروج جمالك من سجن الطاء • ثم بعدذلك ابتلت بفراقك وأفتتت في هجرانك • واحاطها الاعاصير من كل الجهات • واشتدت عليها الزوابع من سائر الانحاء وهبت عليها ارياح الامتحان فذبلت والتوت واصفرت من شدائد الافتتان • أي رب ارجعها الى سدرة رحمانيتك ودوحة فردانيتك • واجعلها ريانة بماء الجود وخضلة ومخضرة بحقيقة السجود • انك أنت الرحيم

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

الحمد لله الذي أظهر من أفق العالم • النير الاعظم وأشرق وأبرق وسطع ولاح على آفاق الأمم • وكشف الظلام الحالك • وشق غاشية الليل الاليل بشعاع ساطع وبهاء لامع ينتشر في مطالع القدم • ورفع السحاب وأتى السماء بماء منهمر وفيض مستمر • فهطلت الغيوث

(١٦٤)

على التلول • والربى وكشفت السيول عن الطلول في وادي المقدس طوى • وسرت الرياح اللواقح في البقعة المباركة الارض المقدسة طور سيناء • وتنفس نسيم الاسحار • وتبلج تباشير الصباح • وتشعشع أنوار الفلاح • وتلألأ الفريدة الغراء اليتيمة العصماء نضياء النجاح • وتعالت حقائق الممكنات وكينونات الموجودات • واستعدت أراضي القابليات وتهيأت أشجار الهويات • فالحقائق الصافية اللطيفة استضائت من تلك الانوار الساطعة والاشراقات اللامعة مادامت متقابلة لتلك الشمس الطالعة • وأما الكينونات المكدرة حرمت من ذلك الفيض الجليل • والعطاء الجزيل • والنور المبين • والمرايا المتصدئة احتجبت من اشراق ذلك الكوكب المظلم والمجلي القديم • ثم البلد الطيب أخرج نباته باذن ربه من ذلك الفيض المدرار والغيث الهطال • وأما الذي خبث ما أخرج الا نكد الانكار ونبت الاستكبار ثم الاشجار المباركة اخضرت وأورقت وأزهرت

(١٦٥)

وتأنقت باثمار العرفان • وأما الاشجار الخبيثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار • والصلاة والتكبير والبهاء على النقطة الوحدانية الظاهرة بالصفة الرحمانية

﴿ ع ع ﴾

﴿ هو الله ﴾

قال الله تعالى في القرآن المبين والذكر الحكيم (اذا الشمس كورت واذا النجوم انكدرت) (يا أيتها الورقة الحائزة) اعلمي بان الشمس هي الكوكب الساطع الفجر والباهر الشعاع أشهر النجوم وأعظم الكواكب في عالمها • فبظهور القيامة الكبرى والطامة العظمى وقيام الساعة الامر الادهى تكور الشموس وتنتثر النجوم وينشق القمر وهذا سر من أسرار الحشر المستمر والرمز المستتر عن بصر كل ذي نظر • والكاشف له ظهور الجليل الاكبر الموعود المنتظر • فاذا قامت القيامة وأتت الساعة وجاءت الطامة وزلزلت الارض زلزالها

(١٦٦)

وانفطرت السماء باطباقها ونسفت الجبال وانقعرت الاشجار وسجرت البحور وحشرت الوحوش ونصب الميزان وتسعرت النيران • وأزلفت الجنان • وامتد الصراط • وتكملت الاشراط • فهل لمعترض ان يعترض لم كورت الشموس وخسفت البدور • أوطمست النجوم وتتابعت الرجوم • لا فوربي القيوم • انه شرط واضح معلوم • لاينكره الا كل جهول عنود • مغتاظ مردود والذي من أهل الانصاف الخالي من الاعتساف يقول من شروط الساعة وقيامها تكور الشمس وانشقاق القمر وانطماس النجم لانه أمر منصوص كالبنيان المرصوص واذا كانت الحقيقة والماهية غير الوجود وليست عين الوجود • فالوجود قابل للانفكاك عنها لانه مستفاد من الغير • أولانه غير الماهية فالجرم اذا كان غير النور يجوز انفكاك النور عنه • وأما اذا كان الجرم عين النور لايجوز الانفكاك (ولله المثل الاعلى) فان النيرات على ثلاثة أقسام • منها ماهو نوره مستفاد من الغير كالنجوم

السيارة حول الشمس ٭ ومنها ماهو نوره غير جسمه وجرمه غير نوره ولكن الجرمَ مقتضى لذلك ومستلزم له وحيث طورق بينهما الغيرية يتصور الانفكاك عن النور كالشمس والنجوم الدرهره ٭ ومنها نفس النور فلا يتصور انفكاك الشيء عن نفسه ﴿ الله نور السموات والارض ﴾ فالشمس والقمر والنجوم والسراج كلها يطلق عليها اسم النور ٭ وكل موجود وماهية وجوده مستفاد من الغير أو وجوده غير ماهيته وماهيته غير وجوده يجوز انفكاك الوجود عنه ٭ وأما نفس الوجود فلا يتصور انفكاكه عن نفسه ٭ وهذا أمر واضح مشهود ٭ لايحتاج الى البيان ٭ ويغنيك عن البيان الشهود والبيان ٭ سبحان ربي الرحمن عن كل نعت وصفة وتصور في حيز الامكان ٭ وانك أنت يا أيتها الورقة لتعلمين حق العلم ٭ ان جميع الشموس كانت كاسفة عند اشراق نور من أنوار ربك ٭ وان الالسنة كانت كليلة عن النطق في محضر مولاك ٭ وان الوجوه كانت

خاضعة خاشعة والاعناق منكسرة عند تجلى آثار سيدك الذي رباك ٭ فسحقاً للذين حجبوك وحالوا بينك وبين محبوبك الحنون ٭ وسعوا ليلا ونهاراً حتى يقطعوك ويسقطوك عن الدوحة الرحمانية والسدرة الفردانية ٭ واسئل الله ان يرجعك الى الشجرة المباركة

﴿ع ع﴾

﴿ هو المشرق عن أفق التقديس ﴾

قد أشرقت الانوار والقوم في عمه عظيم ٭ قد ظهرت الاسرار والناس في دهش قديم ٭ قد ارتفع النداء والورى في صمم شديد ٭ قد هتكت الاستار والاشرار في حجاب غليظ ٭ ونفحت النفحات والمذكوم محروم من هذا المشموم اللطيف ٭ فيا أسفا من سكرات يتبعها حسرات ٭ وتحسرات زفرات ترادفها عبرات بل جمرات في قلب الملهم بما احتجب عن النور المبين ٭ واتبع كل فاجر أثيم ٭ واقتفى كل غافل زنيم ٭ وألقى في غياهب

الجحيم كمظم رميم ٭ وأما المخلصون لفي بشر عظيم ونعيم مقيم ومقام كريم ٭ فائزين بالحق المبين ٭ مستبشرين ببشارات الله موعودين بلقاء ربهم الغفور الرحيم ببهاء الملكوت وضياء اللاهوت ٭ لعمر الله ان هذا لهو الفضل الجليل والوهب الجميل ٭ فياعطشي لذلك الكوثر والسلسبيل ٭ ويا ولهي لمشاهدة ذلك الوجه البسيم ٭ والشعاع الساطع المنير ﴿ فيا أيتها الورقة المبتلية ﴾ بفرقة الشجرة الرحمانية دعى أوهام كل وهام جهيم ٭ هائم في تيه الخذلان ٭ تائه في تيه الهوان ٭ أكه أصم كجلمود صخر ثقيل ٭ وتعرضي لنفحات الله ٭ واهتزي بنسمات الله في كل آن وحين ٭ واستبشري ببشارات ربك الكريم ٭ وازدي هذا الثياب الرثيث والبسي القميص الجديد ٭ تتضوع منه رائحة قميص يوسف البهاء ويرتد كل ضرير بصيراً من الجود الجديد

﴿ع ع﴾

(ياعمتي المنونه) قدري درر رياض اسرار الهي سير نما ودرحياض فيض نامتناهي خوض فرما ٭ چشم بينا بايد وكوش شنوا شايد ٭ تأييد ملكوت أبهى واجب ٭ وتلقين ملأ أعلى لازم ٭ ملاحظه فرمائيد كه حجاب رقيقي بصر را ازمشاهدهٔ منظر أكبر منع نمايد ٭ وينبهٔ خفيفي سمع را ازنغمات جان پرور محروم كند ٭ صداعي عقل را ازادراك معاني كليه بازدارد ٭ وقداعى هوش را ازاحساس آثار جليله غافل كند ٭ رطوبتي دردماغ مذكوم را ازطيب مشموم محروم نمايد وقطرهٔ ازسم نقيع مسموم را معدوم كند ٭ پس ملاحظه فرما كه آفتاب عالم انساني را نقاب بسيار ٭ وجمال حقيقت را حجبات بيشمار ٭ حتى حجاب نور نقاب جمال ظهور كردد چه كه ضعيف البصر را نور آفتاب جهان تاب أعظم نقابست ٭ وشعاع ساطع لامع أكبر حجاب ﴿ محجبة خلع العذار نقابها ﴾ چنانچه ملاحظه ميفرمائي كه أنوار شمس حقيقت شرق وغرب را احاطه نموده وصيت

بزركواريش كوشزد أهل خاور وباختر كشته ٭ درجميع مجالس ومحافل عالم ذكر اسم أعظم شمع انجمن است ٭ وكمالات وعظمتش چون آفتاب روشن ٭ باوجود اين أكثر أهل ايران هنوز درخواب غفلت بي پايان مستغرق ٭ باوجود آنكه مشرق اين نير تابان خطهٔ ايران بوده ومطلع اين بدر منير اقليم طهران (فياحسرة على الغافلين من هذا الفضل العظيم) اغيار هوشيار كشتند وياران بخواب تغافل كرفتار ٭ بايد أهل آن اقليم باقلب سليم وخلق عظيم درفرح مبين مبعوث شوند وسكان آن سامان با كمال روح وريحان وسرور وحبور بي پايان درجهان يزدان محشور كردند ٭ وكف زنان وپاي كوبان نعرهٔ ياپشرى بفلك اثير رسانند كه الحمد لله ازمنبت سدرهٔ مباركه اند وازمغرس دوحهٔ رحمانيه ازمطلع بدر منيرند ٭ وازمشرق نير فلك اثير ٭ ولي صدهزار حسرت كه ازاين موهبت بيخبرند ٭ ودرزاويهٔ غفلت مستقر اكرچه اين ازسنن الهيه است ﴿ ولن تجد

(١٧٢)

لسته تبديلا) أهل بطحا سراج محمدي را درصدد
اطفا بودند • ومعالم أحمدي را درتهيهٔ اعاء أهل جليل
كه‌م وطن حضرت روح بودند • برسد باب فتوح
رخواستند • اكر نفحات روح بخش روح را ازمس‌ود
برقعهٔ مباركه منع نمودند ولى در شرق وغرب منتشر شد
واكر رائحه طيبهٔ كلستان الهي را ازعبوق درودي
طوى بازداشتند ولى در شمال وجنوب بيدبا متضوع كشت
سبحان الله اين چه سري بود • واين چه حكمتي بوده
كه بيكانكان آشنا شدند وآشنايان بيكانه • سيدقرشي
محروم ماند • وبلال حبشي محرم كشت • قسم بجمال
قدم كه عنقريب سلالهٔ أهل ايران طيش آباء را فراموش
كنند وازفرط عيش درجوش وخروش آيند كه باين
... شرفند • وباين منقبت مبجل مستغرق بحر عنايتند
وملحوظ بنظر عاطفت
(باري أي عمهٔ مهربان) خفتكان را بيداركن وبيهوشان را
هوشيار بخبر دان را بعقل ودانش دلالت نما

(١٧٣)

وافسردكان را بشعلهٔ محبت الله ونور معرفت الله يعني
اين جام موهبت را أول خود ازدست ساقي عنايت
بنوش وبنوشان • واين شهدهدايت را ازمعدن حلاوت
بجش وبجشان • چون جمال رحمن رامدت سجن طهران
وزندان واغلال كران منتهي • شد وياران بشرف مثول
فائز شدند چه عنايت والطاف درحق ان عمهٔ مهربان
مبذول فرمودند درأيام عراق وچه در سائر بلاد وچه
درآين سجن أعظم تاأواخر أيام صعوده چون جمال قدم
ذكران عمه راميفرمودند آثار عنايت ازچهرهٔ مبارك
ظاهر ميشد • آن الطاف را فراموش مكن وآن نعمهٔ
الهي را ازكوش هوش برون مفرما • الحمد لله اين
موج بحرعنايت را مشاهده نمودي • وآن تبسمهاي جان
افزا را ديدي • وآن بيان را شنيدي • وآن شهدحيات
چشيدي بكو چكونه دل بريدي •
(أي عمه مهربان) از انصاف مكذر آن عنايت را
روايتي تبديل منما وآن موهبت را بحكايتي ازدست مده

(١٧٤)

آن ماه منير را بنفاق وحميم مبادله مفرما • وآن
عذب شراب را بوهم سراب مقايسه مكن • آن بدر
منير را بشيء حقير موازنه منما • آفتاب حقيقت بظنون
نفوس خفاش طبيعت مستور نماند • ولعاب عنكبوت
أوهام برروي تابان جمال رحمن پرده نكشاند • رايت
يزدانست كه مرتفع در قطب جهانست • آيت
سبحان است كه مشرق ازأفق امكان است • بحر
أعظم است كه موجش روباوج است • وجيوش
عرمرم است كه ازملكوت أبهى درهجوم
دمبدم است ونفحات قدس عيسى دم لشكر
نجات است كه صف شكن جيش ظلمانست نسائم
حدائق توحيد است كه روح بخش أهل تجريد است •
وشميم عبرين رياض تقديس است كه نافهٔ مشكين
غزالان عليين است •
(باري أي عمهٔ مهربان) تماقلان بفرما كه انصاف بدهيد
آيا ازأول ابداع تاحال چنين ظهور بروري باين عظمت

(١٧٥)

كبرى وجلالت عظمى ظاهر كشته تاشبههٔ عارض شود
وباعث تردد كردد • ملاحظه كنيد كه سائر ظهورات
هريك باقومي يا قبيلهٔ مقاومت نمودند • ياخود مجادله
ومحاربه كردند چنانچه حضرت خليل بانمرود مردود
وقوم عنود درافتاد • وحضرت كليم هدف سهام
فرعون لئيم كشت • وحضرت روح دردام عنادبهود
جحود افتاده وحضرت فخر رسل مبتلا بقبيلهٔ ازقطاع
سبل كرديد • وحضرت أعلى روحي له الفداء درتحت
مخالب سباع شيعه مبتلا كشت • اما جمال قدم واسم
أعظم روحي لتربته الفداء فرداً وحيداً واضحاً مشهوداً
من دون ناصر ومعين بنفس مبارك مقابله باجميع دول
وملل فرمود • ومقاومت بامن في الارض كرده چون
شمع روشن بود • وچون شمس ساطع برهر انجمن •
هميشه پرده برانداخت وعلم برافراخت • وسينهٔ مباركش را
هدف سهام احزاب بساخت • نه پرده نشين شد • ونه
كشكول بدوش وحيران وسركردان وفراري درهر

(١٧٦)

سرزمين • دمى نياسود • وشبي دربستر راحت وبالين
أمنيت نيارميد • هيچ صبحي آسايش جان نيافت •
وهيچ شامي راحت وجدان نديد • درزير زنجير بداعود
ودرتحت سلاسل وأغلال فرياد براورد • ازدوام
تايوم صعود دردست أقوام عنود مبتلا بود • درطهران
چون ازبند وزندان رهايافت • ور وطن مألوف رخ
بتافت • وبحكم محكم اخراج بلدشد • درعراق عرب
شهرهٔ آفاق شرق وغرب كشت • وباجميع ملل درمشقت
وتعب افتاد • دررابكشود وصلاي عام داد جميع فضلا
وعلماي ملل هجوم آوردند وباعتراض وجدال برخاستند
وشبهات القانمودند • هريك جواب صريح شنيدند
وبرهان قاطع ديدند وحجج بالغ شنيدند • وازهر
علمى سؤال نمودند ومسائل غامضه ومطالب معضله
سؤال كردند وجوابي شافي كافي استماع نمودند بقسميكه
كل اذعان نمودند واقرار بعلم بي پايان كردند • نفسي
بساحت أقدس حاضر نشد مكر انكه قانع شد وعالي

(١٧٧)

سؤال نكرد مكر انكه اقرار واعتراف بزركواري
نمود باوجود انكه وحيد وفريد بود وناصر ومعينش
معدودي ضعيف • زلزله درار كان عراق انداخت وأهل
نفاق را هميشه خائف وهراسان داشت • سطوتش
جنان درعروق واعصاب نفوذ نموده بود كه نفسي در
كربلا ونجف درنيمهٔ شب جرئت مذمت نمينمود •
وجسارت برشناعت نميكرد • تاانكه كل طوائف وملل
متفق شدند • وباي دول درميان آمد • ازعراق بمدينهٔ
كبيره هجرت شد • ووضع وحركت واستغناء ووقار
وبزركواري جمال قدم بشهادت صدرأعظم البته بسمع
شما رسيده • سبحان الله باوجود انكه ميرزا حسين خان
اوقت سفير دربار عثماني بود • وبكمال جهد وجد
ساعي دروقوع اين هجرت بوده باوجوداين بوجود مبارك
وحسن حركت وروش وسلوك جمال قدم چه درعراق
وجه درآستانه وجه دراين سجن أعظم پيش آشنا وبيكانه
افتخار مينمود • عظمت امر را ملاحظه فرما كه بچه

(١٧٨)

قسم است (الفضل ماشهدت به الاعداء) باري بقد
ازمدينهٔ كبيره بلغار وصقلاب جمال قدم را ارسال نمودند
تا اين نداء بكلي منقطع كردد • واين أنوار منتشره
ازمطلع آفاق بكلي مفقود وپنهان شود • اما آن جوهر
وجود درمحل منفى بقدرتي عظمى وقوتي كبرى
ظاهر شدكه خوف وهراس قلوب أهل آن سامان را
مستولى شد كه مبادا اين شعله درآن خطه جهان افروز
كردد • واين نار موقدهٔ الهيهٔ عالم سور در شور بين
سفير وصدركبير • كار برآن قرار كرفت كه جمال قدم را
درسجن أعظم قرار ومكان دهند • ودركوشهٔ نسيان
اندازند • چون آن افتاب أفق رحمن از مطلع زندان
اشراق نمود أنوار عظمتش بآفاق رسيده • وتوقيعات ملوك
نزول يافت وخطابات شديده بناپليون ورئيس مشهور
وصول پذيرفت • باري عظمت أمر بقسمي در سجن
أعظم ظاهر شد كه هركس حاضر ميشد كمان سلطنت
مينمود • درساحت اقدسش جميع أعناق خاضع بوده

(١٧٩)

وكل رقاب ذليل • جميع طوائف وملل بخضوع تام قائم
وكل قبائل وأمم ببزركواري وعظمت وعلو منزلت
وسمو مرتبت جمال قدم قائل ومعترف • نهايت اينكه
چنانكه بايد وشايد عارف نه •
(أي عمهٔ مهربان) امكان از نسيم جان بخش خوي
برادر بزركوارت دراهتزاز • وآئينهٔ جهان نماي جهان
از پرتو رويش روشن وممتاز • صيت بزركواريش طنين
درسپهر برين انداخته • وآوازهٔ دلبريش درجهان عليين
افتاده • آيا انصاف است كه ورقهٔ ازسدرهٔ مباركه اش
مهجور بماند • وثمرهٔ ازشجرهٔ طيبه اش محروم كردد •
لاوالله • آن عمهٔ محترمه بايدسر حلقهٔ ورقات مقدسه باشد
وشمع افروخته درانجمن مخدرات منجذبه • دركتاب
عليين آيهٔ مبين باشد • ودر دفتر موقنات عنوان عظيم •
قسم باسم أعظم كه درنهايت حسرت اين كلمات تحرير
واين عبارات تقرير يافت •
(أي عمهٔ مهربان) اين آوارهٔ صحراي محبت الله نظر

(١٨٠)

بمحبت مخصوص كه از بدو طفوليت بان عمهٔ مهربان
داشت بتحرير اين كلمات پرداخت ونكارش اين عبارات
متصدي كشت (من انچه شرط بلاغ است باتوميكويم)
آيا بخاطر داري كه دركودكي وطفوليت چه دل بستكي
بشما داشتم • والآن نيز بحق تربت مباركه ومطاف
ملأ أعلى كمال محبت را دارم واز اينجهت حسرت
وافسوس ميخورم •
(أي عمهٔ حنون) تا وقت باقي است فرصت را
غنيمت دار • ويوسف مصر الهي را بثمن بخس دراهم
معدوده مفروش (صحبت يوسف به از دراهم معدود)
دراهم معدود دراين مقام نفوسي هستند كه سبب احتجاب
كردند • وعلت نقاب آن روي چون آفتاب •
اكراندك ملاحظهٔ شود مقامات وشئون هر نفوسي
از روش وسلوك واضح ومشهود كردد •
(أي عمهٔ طيبه) توميداني كه اين عبد لسان طعن ندارد
وباعمال نسبت بنفسي كلمهٔ نقصي ازلسان نراند • ولكن

(١٨١)

چند كلمهٔ مجبوراً بيان حقيقت است نه طعن ووهن
درحركات وسكنات ومراتب درجات وصعود وهبوط
نفوس • ملاحظه نمائيد ودرروش وسلوك دقت نمائيد
حقيقت هر نفسي آشكار ومشهود كردد • احتياج
بدليل وشهود نماند •
(أي عمهٔ مكرمه) بدر منير را أنوار مبين بايد وسراج
وهاج را پرتو أنيره • بحر أعظم را موج درربار بايد • وعنقاي
مشرق قدم را اوج پرانوار • ابر آذري را فيض بهاري
شايد • ونسيم سحري را روائح جان پروري • شجرهٔ
طيبه ثمرهٔ آبدار آرد • ومعين صافي آب خوش كوارا
روح مسيحائي حيات ابدي بخشد • وعصاي موسوي
ثعبان مبين نمايد • پس معلوم شد كه آفتاب را أنوار
بايد • وكلزار را رائحهٔ عنبر باره دريا را موج عظيم بايد •
وعنقا را اوج رفيع • ظهور مظاهر أحديه محض أحياي
أرواح درقميص خلق جديد است • واشراق شمس
حقيقت محض تربيت وترقي در جميع مراتب دراين

(۱۸۲)

عصر عبيد ◦ باوجود اين نفوس برخولي كه بذاتها محتاج مربي ومحافظ ومعين هستند چگونه توانند كه مربي آفاق كردند ◦ وفائض براهل ميثاق لاوالله ذات نايافته ازهستي بخش ◦ كي تواندكه شود هستي بخش مريض طبيب نكردد ◦ وناتوان بزشك دانا نشود ◦ در قرآن ميفرمايد (يدعو من دون الله مالا يضره ومالا ينفعه ذلك هو الضلال البعيد ◦ يدعوالمن ضره أقرب من نفعه لبئس المولى ولبئس العشير) انصاف بايد داشت ازنفسي كه در تربيت أولاد وعيال وآل عاجز مانده چگونه ابيد تربيت أهل آفاق نمائيم ◦ آيادراين قضيه ذرهٔ شبهه وترديد است ◦ لاوالله شما در نهايت تصديق واطلاعيد وميدانيد كه چگونه است ◦ بازامررا برخود وبعضي مستور ميدارند ومشتبه مينمايند ◦

(أي عمهٔ عزيزه) ابناء برخي ازمدّعيان كه خوشرا مربي كل ميخوانند وقطب فلك أعظم ميشمارند ◦ باين بقعهٔ مباركه بناه آوردند وبقدر وسع خويش رسالهٔ

(۱۸۳)

درايمان وايقان خود واستدلال برامر مبارك وبطلان مادون مرقوم نمودند وبخط خودشان در نزد أمة الله خديجه سلطان موجود ◦ ولى از حركت وروش وتربيت قسم بتربت مباركه چنان مخجول ودر نزد بيكانه وخويش چنان شرمسار وملول ميشدم كه ايشان رامجبور برجوع نمودم حال ملاحظه فرما كه چون معين ازمنبع نزول بطين يعني آب از سرچشمه بكل آميخته بود چگونه صفانخشد وسبب حيات كردد (فاعتبروا يا أولى الالباب) آيا انصاف است كه بقطرهٔ كدره ازبحر حيات وعذب فرات محروم شد ◦ وبشرارهٔ ازآفتاب جهانتاب محجوب كشت ◦ لاوالله ◦ لاوالله ◦ لا والله ◦

(أي عمهٔ فطنه) قسم بعطاف ملأ أعلى كه در فطانت وادراك وعقل وهوش تو بر ديكران كه مدعي قطبيت جهان رحمن هستندامتياز ورجحان داري ◦ طفلي راكه شمادر آغوش مهر ومحبت تربيت نموده بوديد از هر جهت مشابهت بسائر برادرانش نداشت ومناسبت قبول نميكرد

(۱۸٤)

(أي عمه خانم) كيرم كه بعضي لسان عرب ندانند ◦ وفصاحت وبلاغت نشناسند وبصحيح وسقيم كلام درآن زبان بي نبرند ◦ از اين جهت أمر برايشان مشتبه شود أشعار فارسي ازقصائد وغزليات ومثنوى كه دردست است كفايت است بالله اين چه جمبت وغيرت بر مضرت است كه چشمها را نابينا نموده وكوشهارا ناشنوا ◦ سبحان الله اين چه سرّيست آخر بعد ازصعود حضرت أعلى روحي له الفدا تاحال چه آثار قدرتي وبزركواري از مادون حق نمودارشد كه حجاب از مشاهده شمس حقيقت كشت باوجود انكه حضرت أعلى روح العالمين له الفدا نص صريح ميفرمايد (اياك اياك ان تحتجب بالواحد البيانيه فانه خلق عنده) وواحد بياني هيجده نفر حروفات حي ونوزدهم خودانحضرت است ◦ ملاحظه كنيد ميفرمايد بمن وحروفات من محتجب مشو ◦ وايمان خويش را براقرار واقبال ماملق مجا ◦ واز جملهٔ حروفات جناب

(۱۸٥)

قدوس اند كه بنص بيان سيزده واحد مرآت درظل أوهستند ◦

(أي عمهٔ مهربان) قدري در رياض بيانات حضرت أعلى روح الوجود لمظلوميته الفدا سير وسياحت نمائيد وبعضي ازأبواب بيانرا قرائت وتلاوت فرمائيد وتعمق وتفكر كنيد كه درمواقع متعدده در مراتب وشئون وحقائق مرايا چه بيان ميفرمايد ◦ تاحقيقت حال چون آفتاب واضح ومشهود كردد ◦

(ياعمتي) الى متى تستغرقي في الرقاد وتضطجعي في المهاد ◦ فاستيقظي من الهجوع والتزمي الخضوع والخشوع تالله الحق ان الشمس قد بزغت ◦ وان السحاب قد فازت وان الارياح قد هاجت (وان الارض قد اهتزت وربت وأنبتت من كل زوج بهيج) لو استمعت باذن واعيه ◦ فوالله لسمعت نغرات الناقور من الملأ الأعلى في ذكر ربك الابهى ◦ هل يغنيك الهدير عن بحر التمييز ◦ أو يغنيك نعيب الغراب عن سفير

(۱۸٦)

العقاب ◦ أو ينفعك طنين الذباب عن هدير الورقاء ◦ أو يحميك عحتظر الهشيم من جنود عرمرم عظيم ◦ أو يشفيك ويرويك السم النقيع وسراب البقيع عن الداء الشديد والعطش في قفر بعيد ◦ لا وربك المجيد الذي أنشأ الخلق الجديد ◦ وانم بالبصر الحديد لكل عبد منيب ذي قلب سليم وخلق عظيم

﴿ع ع﴾

هذا كتاب تنبیه النائمین

بسم الله العزیز المستعان

اتانی کتاب احسب انه هوالسحر لکن دون موقعه السحر قوه باصره دانش و هوشیاری و غره ناصیۀ بینش و بزرگواری ایدک الله بتاییدات الغیبیة الخفیة الأزلیة مشکین آمه نامه که بامداد خامه و مداد بیاد آوری این مهجوره نگاشته و ارسال داشته بودید عز ورود و وفود بخشود و غبار ملال از صفحه خاطر اندوه پژوه زدود. حبذا بر آن شیوه رضیه و شیمه مرضیه که اوقات خود را صرف یاد آوردن چون منی که مایوس از حیات و در زمره اموات نموده و زبان بنصایح و مواعظ مشفقانه گشوده اید گفتم یا سبحان الله این قاصد از کدام دیار است مشکبو و این نامه در چه داشت که عنوان معطر است ولی از مضامین آن که نظم و نثرة محتوی بر بعضی عبارات و اشارات و مطوی برخی کنایات و استعارات بود خواستم اول از جواب همه آنها صرف نظر نمایم و زبان معارضه نگشایم زیرا که بمصدوقة الکلام یجر الکلام مبادا سخن بستیزه جوئی و سخت گوئی رسد بعد دیدم که تسامح در جواب هم عند الخلق معاتب و عندالله معاقب خواهم بود لهذا بنحو اقتصار و بر وجه اختصار هریک از مطالب را جوابی نگاشته و ارسال داشتم تا بدانید که از بدو ظهور این امر الی کنون با همگان همراه و از سرایر و ضمایر هریک خبیر و آگاه بوده ام خدمت بزرگان این سلسله علیه رسیده مطالب مکنونه و مآرب مخزونه از آنها شنیده و فهمیده ام که الی کنون اغلب از آن مطالب بمنصه بروز و ظهور رسیده و خواهد رسید اگر از دیگر کسان قضایای دیگر ببینم و یا بشنوم چون روایت پیش درایت و

یا اجتهاد مقابل نص صریح است عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را اینکه نگاشته بودید «قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید و گوش شنوا شاید تایید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملاء اعلی لازم» ندانستم این ریاض اسرار الهی کیست و این حیاض فیض نامتناهی نامش چیست اگر مقصود خود آن نور چشم است خوب است صریح مرقوم دارید که تا در کمال جد و جهد در مقام تفتیش و تحقیق برآیم و از روی دلیل و برهان کشف نقاب از روی شاهد مقصود نموده و بتکلیف خویش رفتار کند معلوم است بر هر صاحب تکلیفی لازم است که اگر نفسي من جانب الله مردم را دعوت بحق نماید محض دینداری و خدا پرستی در مقام طلب برآید و از مدعی دلیل و برهان بخواهد و پس از ایقان و اطمینان اقرار و اذعان نماید و از تجلی حق محروم نگردد اگر چه عبارات و فرمایشات شما در همین نوشته دلالت بر این مینماید که شما از جانب خود ادعائی ندارید زیرا که نفس کامل جامع صفات کمالیه اینگونه الفاظ بی معنی و عبارات غیر مربوط بیکدیگر را نمی نگارد و بر آنها استدلال نماید چنانچه در ضمن جواب برخی از الفاظ بی معنی و عبارات بیربط این خط شما که در نهایت سعی و دقت نگاشته و ارسال داشته اید اشاره خواهد نمود که این مهجوره را تبلیغ و بخود دعوت نموده اید و اگر مقصود دعوت بطریقة «اب» نامدار آن نور چشم کامکار بوده است .

و در این مقام است که نوشته اید : «حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند...

رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مشموم محروم نماید و قطره از سم نقیع مسموم را معدوم کند... انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده وصیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی پایان مستغرق باوجود آنکه مشرق این نیر تابان خطه ایران بوده و مطلع این بدر منیر اقلیم تهران»

اولا اینکه نوشته اید حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند چنین نیست کسی که از روی خلوص و بیغرضی مجاهد و طالب است بر همه امراض و اعراض که وجود اعتباریه دارند غالب است والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا.

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق

سد سکندر نه حاجب است و نه حایل

خاصه وقتیکه جبرئیل امر در جمیع هیاکل امکانیه ندا در دهد «««آن یا اولی البیان فلتستمسکن بدین الله ولتصدقن کلما نزل في البیان و ولتضرن اسم الازل الوحید»»» در چنین هنگام حجاب رقیق و پنبه دقیق در گوش مجاهد في الله نماند . کما قال الله تبارک و تعالی لوانزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله ثانیا میگویم ایکاش من طرف خطاب نبودم و بعتاب و ملامت اعدا واحباء مبتلا نمیشدم فیالیت مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا ولی چون کتمان حق نمودن موجب خذلان است و سبب غضب قادر

منان فانما اثمه علی الذین یبدلونه ناچار باید آن مطالبیکه تا کنون در پرده خفا مانده کشف غطا نمایم و زنگ اوهام از آئینه خاطر پیر و برنا بزدایم تا هر بصیری چاه را از راه باز داند و هر ضریری خود را بصیر نخواند زیرا که گفته اند اهل البیت ادری بمافی البیت.

جناب میرزای ابری که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید بواسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال بدرس و اهتمام بمشق داشته آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمیگذاشتند پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت بعلم حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که بفواید این دو نایل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان بمعاشرت حکمای ذیشان و مجالست عرفاء و درویشان مشغول بود وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده شد ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفاء و حکما را دیده و اغلب علائم آثار ظهور را شنیده و فهمیده تا اینکه امر الهی کالشمس في رابعة النهار اشکار شد و مطلب از سربه جهار رسید و کار بمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انجامید.

از جمله اشخاصیکه قبول این امر خطیر را کردند یکی جناب ایشان بودند که با غایت علو ایقان و نهایت غلو اطمینان قلاده متابعت و متاوعت فرمان واجب الاذعان صاحب بیان را بر گردن نهاده برای همه قسم جانبازی مهیا و آماده بودند چنانچه در قضیه بدشت با جمعی اصحاب در خدمت جناب طاهره بوده و لقب بهاء از آن مطهره معظمه شنوده و باین لقب ممتاز و بین اقران مفتخر و سرافراز گردیدند بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه شیخ طبرسی همواره شبانه روز بمعاشرت بزرگان دین و اصحاب

عرفان و یقین اوقاترا مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل میکاشتند از همان وقت ایشانرا سودای جهان گیری در دل و هوای گردون سریری در سر بود گمانش اینکه اگر بشاه ایران زیانی رساند زمانه او را بسریر سلطنت مینشاند غافل از اینکه رشته امور در دست قادری است که در آب خاصیت آذر دهد و بر سر شبانی تاج قیصر نهد یوسف را از قعر چاه بعز و جاه رساند و بر سریر سلطنت و شاهی نشاند تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انک علی کل شئ قدیر.

مدتها این خیال خام را در تنور خاطر می پخت ولی بهیچ وسیله راه بمقصود نمیبرد هر قدر بعضی از درست بینان باکفایت و مال اندیشان باهوش و درایت که از این خیال خام آگاهی داشتند ایشانرا از مبادرت باین امر خطیر ممانعت مینمودند بجائی نمیرسید و فایده و ثمری نمیبخشید تا اینکه بعد از چندی کریمخان مافی را که از زمره اصحاب و نمره احباب بود خواستند و این مطلب را با او در میان آورده و او را تشویق بلیغ و تأکیدی أکید در انجام این مرام نموده پنجاه تومان نقد و اسب و شمشیر و پیشدو خود را بخان مافی داده و او را برای انجام آن کار نافرجام مأمور نمودند و لابدآ در سرسر وعدۀ صدارت و سپهسالاری نیز باو داده و شاید در صورت قبول و تمکین ننمودن او را هم تهدید بقتل و هلاک کرده هرچه بوده آن شخص هم یا از خوف جان و یا بطمع مال و منصب آن نقدینه و اسب و شمشیر را بر گرفته و خفیة بجانب اسلامبول عزیمت نموده پس از چند روزی معلوم شد که آن پهلوان مافی خود را از مصاف معاف داشته و لوای

هزیمت افراشته است چون جناب میرزا دیدند بان مقصودی که مایل بودند نایل نشدند خواستند در اجرای خیال خود تجدید وسایل نمایند محمد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صدق و ایقان مدتها در خدمت جناب عظیم تربیت یافته بقدر لمحه از دایره خدمت سر برنتافته جانی برای قربانی در کف داشت و گوهر غلطانی برای نثار راه دوست در صدف هماره مکنون خاطرش این بود برای جانان جان نثار کند و در راه دوست آنچه دارد ایثار نماید.

بالجمله آن جوان با ایقان را بخدعه و فریب خواسته محفلی در اجرای خیال خود آراستند و او را در این مطلب تحریص و تحریض بلیغ نموده باین عنوان که حضرت ثمره ارواحنا فداه در اجرای این قضیه مایل و مقرند و در انجام این مرام همراه و مصر و حال آنکه کذب محض و افترای صرف بوده است بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا نپذیرفتند بالجمله او نیز کمر جلادت بسته و بریکران عزم نشسته که گوی سبقت از میدان همگنان رباید و خود را مقبول حق وخلق نماید زیر همین قبه و این بارگاه بالجمله آن بیچاره صادق را بسوی قربانگاه فرستاد و شد آنچه شد که قلم از ذکر آن عاجز است.

اگر ندیده اید البته شنیده اید که آن فتنه دهماء صیلم بزرگ و آن غوغای عظمای ظلمای سترگ بر سر اهل بیان چه آورد و چه سوزنده آتش شعله وری افروخت هر که منتسب باین اسم بود از عالی و دانی و وضیع و شریف و عالم و جاهل سراسر همه سوخت بس بزرگوارانیکه ناهی این فساد و ماحی این خصومت و عناد بودند بخاک مذلت افتاده چه بسیار

پیشوایانی که ادلاء دین و ارکان یقین بودند از عرض و جان و مال و عیال آنچه داشتند در سر این کار دادند چون جناب عظیم و جناب خال و میرزا قربانعلی و سلیمان خان و میرزا سلیمان قلی و امثال ذلک قریب هشتاد نفر بدرجه شهادت فایز شدند کما في الحدیث کلهم یصلحون للخلافة زبانه آتش و شعله نیران این فتنه دهماء صماء بکماء بتمام بلاد ایران رسید چقدرها نفوس طیبه بقتل و اموال کثیره به نهب و تاراج رفت و چه بسیار خانه ها خراب شد این اول بذر نفاق وفتنه بود که جناب ابوی کاشتند پس از اشتعال نائره فساد حاشا کرده و بگردن دیگران گذاشتند بالجمله در آن تراکم افواج ظلم وعدوان بسی از رؤسای سلاسل گرفتار اغلال و سلاسل گردیدند و در آن تلاطم امواج دریای فتنه بی پایان ؟ سران بروی خاک خواری و ذلت افتاده و با پاهای لطیف ظریف خوبان از زحمت پیاده روی پر آبله گردیده و چه اطفال خرد سال در اسیری از قافله وامانده و در بیابان بی آب و نان هلاک شدند از جمله اشخاصیرا که در این موقع برای حبس ابدی بانبار دولتی بردند.

یکی جناب ابوی بودند پس از چندی وقوف و مکث در محبس با جمعی از نفوس محترم که در میان طائفه بر همه برتری و فزونی داشته قدم همت در میدان شفاعت گذاشته و باب ضراعت گشوده برای خلاصی ایشان اصرار بیشمار نمودند بالاخره از کثرت بذل مال و تصدیع نساء ورجال میرزا آقاخان صدراعظم را بعجز و ستوه در آورده حکم خلاصی ایشانرا گرفته به شرطیکه من بعد از این حرکات و تحریکات غیر مرضی منه و از مملکت ایران منفی باشد. این بود که پس از خلاصی حبس بجانب بغداد

روانه شدند چندی در آن سرزمین اقامت نموده و اغلب ایام را بمصاحبت احباب و معاشرت اصحاب و مطالعه بیان و مجالست اهل ایقان بسر برده گویا از کلمات حضرت نقطه به غلط چنین فهمیدند که معاد و حشری و ثوابی و عقابی و سزائی و جزائی غیر از این عالم نیست و هرچه هست در این نشاه است این توهم باطل را نیز ضمیمۀ خیال فاسد خود که داعیه ریاست و برتری و هوای سلطنت و سروری بود نمودند و حال آنکه این مطلب مخالف نص بیان و مباین اقوال و احکام تمام انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و موحدین اهل ریاضت و مکاشفه است جمیع هادیان سبل و تمامی انبیاء و رسل بلسان واحد ببقای نفس مطبق و بحشر و نشر متفق بوده و هستند اگر شخص منصف از غشوات و غمزات هوای نفس خود بیرون آید و بامعان نظر از روی تفکر و تدبر ملاحظه نماید بعین عیان میبیند که در جزئیات افعال و اعمال که از او ناشی میشود اثر مترتب است چگونه میشود که شخص مادام العمر تمام اوقات خود را بحسنات که مقبول عقل و شرع است یا به سیئات که مطبوع نفس اماره است و مبغوض خدا و خلق است صرف نماید و بکلی مجازات داده نشود. اگر چنین باشد ابدا ارسال رسل و انزال کتب لازم نبود در صورت نبودن نشأه دیگر کمال بی شعوری است بدعوت انبیاء تصدیق کردن و تحمل مشقات فوق الطاقه و تکالیف شاقه نمودن و از همه جاها مطرود و در پیش همه کس مردود بودن جان و مال و عرض و ناموس خود را بباد فنا دادن و در بیغولها و خرابه ها بسر بردن و در کوهها و بیابانها دربدر بودن سخیف عقلی که اینگونه مطالب قبول نماید و زبان باین اراجیف گشاید و لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اذان لایسمعون بها ولهم اعین لایبصرون بها اولئک کالانعام بل هم

اضل و اولئک هم الغافلون و حال آنکه تمام انبیاء بیک رشته و سبک این مطلب را بیان فرموده اند.

چنانکه حضرت اعلی ارواحنافداه در این باب نصی صریح در جواب مهاجر الی الله الواحد الأحد آخوند ملااحمد بزبان مناجات میفرماید «««اذما قد وعدت في الدار الاخرة و ماقد خلقت في الجنة ذلک لماقد مننت على احد في حيوته بعرفانک و الا كيف يذوقن من بعد موته مايحبن في جناتک فوعزتک انک انت منتهى مناى وانک انت غاية املى و رجائى ما استلذذت الا بک وان استلذذت بغيرک فان نفس عملى نارى لايحتاج بنار اخرى اذماقد وعدت في الاخره مايثمر من ذلك العمل»»» .

و در بعضی از زیارات حروف میفرمایند «««و انتم في ظلى لستفرون في كور كم لم يكن رضوان مثل مايذكر كم الله انتم في غرف الرضوان بما اشتهت أنفسكم تجزون و لاتحزنون قدر خردل فانكم انتم في الفردوس الا على عند ربكم متعززون لكم فيها حوريات كانهن لؤلؤ مكنون لكم فيها غلمان كانهم ياقوت مخزون لكم فيها ما اشتهيت انفسكم تا آنجا که میفرماید . سير جعنكم الله ربكم الى الحيوة الا ولى لينتقمن بامركم على الذين استكبروا عليكم انه كان بكلشئى قديرا»»» و در کتاب على اعلا میفرماید «««ولكن لم يقع غفرانک الا لمن عرفک و يتبع امرک ولايدخل في رضوانک الامن احبک و يتبع ماقدر من عندک اذماقد وعدت في الاخرة يظهر لاهلها بما يتذوت في تلك النشاة »»» و هم در جای دیگر میفرماید «««فسبحانک مما نسب إلى قول الناس من بعد ذلک لک قيامات و ماقدرت من شؤنها من البعث والحشر والنشر والصراط والميزان و عرض كل عليک و خلق الجنة

والنار وماقد أحصيت في يوم القيمة من شؤن التي قد قدرت من قبل في الفرقان الى ان ترفعن تلك الشجرة تقضي ولكن بعد ذلك في كل ظهور لك قيامة ومن بعدها في ظهور الاخر قيامة كل ذلک يتعلق به في تلك الحيوة ولكن ماقد قدرت من بعد الموت لموحديک جنته الخلد التي قد خلقت فيها من كلشي لم يكن لها عدل تا آنجا كه ميفرمايد ولم يكن عندک لموحد يک جنة اعلى من ان توفقهم لطا عتک و عبادتک اذما قد وعدتهم من بعد موتهم بما يظهر لهم بذلک العمل و كذلک نقمتک لمن احتجب عنک لم يكن الابما احتجب عن رضاک اذ كل يلحقنه بعد موته بما اكتسب ذلک وان هذا اشد عندک و عند من قد عرف اذ انک انت ان اردت ان تمن على اوليائک بما قد وعدت لهم في جنتک اجريت لهم اسباب مايتعارجون بها اليک و اذا اردت ان تنتقمن من أعدائک تجرين لهم اسباب ما تعز نهم انفسهم باحتجابهم عن امرک تا اينجا كه ميفرمايد ولاريب عند من عرفک بانک قد قدرت احتجب عنک لم يكن الا بما أحتجب عن رضاک اذ كل يلحقنه بعد موته بما اكتسب ذلک وان هذا أشد عندک و عند من قد عرفک اذ انک انت ان اردت ان تمن على اوليائک بما قد وعدت لهم في جنتک اجريت لهم اسباب مايتعارجون بها اليک و اذا اردت ان تنتقمن من أعدائک تجرين لهم اسباب ما تعزنهم انفسهم باحتجابهم عن امرک»»» تا اينجا كه ميفرمايد «««ولاريب عند من عرفک بانک قد قدرت لموحديک في الجنة مايتلذذون بكل الائک من بعد ما قبضوا في سبيلک ومثل ذلک ماقد قدرت من النار لدون موحديک بعد ما انقطع عنهم ارواحهم ولكن هذا ما لايؤمرن به احد لانه لايقدران يوصل اليه و مايقدران يعرفه و يوصل اليه مايؤمربه من عندک من شؤنات التي يقدر على عرفانها»»»

بالجمله مقصود از نگارش این آیات و ذکر این بیانات این است که شخص باشعور منصف بداند که حضرت نقطه ارواحنا فداه با جمیع انبیا متفق و کتاب بیان با جمیع کتب آسمانی در یک رشته سایر و متحد بوده اند . لاتفرق بین احد من انبیائه ورسله هریک هادی و داعی الی الله مصدق قبل و مبشر بعد و قائل بمعاد و جزا و معتقد بدار بقا بوده اند چنانچه میفرمایند «««ماخلقتم للفناء و انما خلقتم للبقاء»»» چون مشعر فهم آن عالم واکتناه بر کیفیات آن نشاه در نفوس ناسوتیه که منغمر در عالم طبیعت میباشند هنوز خلق نشده لهذا کما هو حقه نمی توان فهمید ولی خداوند حکیم برای عارف و عامی عالی و دانی راهی برای آن سرا مقرر داشته و سلمی بجهت صعود عالم بالا گذاشته و آیت معرفتی برای مکلف مقرر فرموده که این مطلب را بر سبیل ایجاز و اجمال چون وجود صانع قطع و یقین ثبوت و تحقق آن نماید ولی ادراک تفصیل و تشریح کیفیت آن ورود بان نشاه را میخواهد چنانکه نطفه نمیتواند ادراک عوالم علقه و مضغه و لحم و عظام را نماید کذلک جنین نمیتواند ادراک کیفیت عالم بعد از تولد را نماید و هکذا در سایر مراتب و مقامات جاری است انشد کم بالله شخص باشعور و انصاف میتواند لقای عبدالکریم و عبدالاحد را ببقای ابد ترجیح دهد؟ و در مقابل جمیع اهل مذاهب و ادیان خال منقصت و هوان در جبهه مقدس شاهد بیان نهد؟ چه بنویسم و چه بگویم.

من عاجزم ز گفتن و　　　　خلق از شنیدنش

باری تحقیق مسئله رشته کلام را از دست این مهجوره گرفت ولی چون بنابر واقع گوئی است تمام مطالب و وقایع را بدون نقیصه و گزاف گوئی محض الله مینویسم که تا بر بیچارگان بی خبر مخفی و پوشیده نماند.

بالجمله در آن مدت اقامت بغداد بواسطه آن سودائیکه در سر و خیالاتی که در خاطر داشت بعضی عبارات که دال بر بغاوت و طغیان و مورث کشف رازهای پنهان بود از ایشان بروز نموده چون بعضی از مؤمنین طبقه اول طاقت استماع اینگونه اقاویل و اباطیل را نداشتند اندک اندک آن عباراترا به سمع مبارک حضرت ازل رسانیدند حضرت بر ایشان متغیر و زبان توبیخ و تغیر و ملامت گشودند فرمودند در این قلیل زمان خلق بیانرا خواستی از مبدء دور و قضیه سامری را بظهور رسانی؟ و ایشانرا از اینگونه مقالات منع و طرد فرمودند جناب ایشان نیز بواسطه کشف مارب باطنی و مطالب قلبي بجانب سلیمانیه و اطراف آنجا باسم عزیمت هزیمت فرمودند.

پس از وصول بان سامان به خیال ریاست خواستند با مردم آنجا آمیزشی نمایند و طرحی تازه ریزند مسلک عامه عمیا معلوم است خاصه اکراد آن مرز و بوم که در بلاهت و بلادت دب اکبرند و در عداوت با فرقه شیعه بسان افعی اشقر سریع القبول اند و بطي النکول چنانکه فرمودند الاکراد طائفة من الجن حمیت جاهلیت در طینت هریک سرشته است خامه ازلی در جبهه همه رقم هذا کافر نوشته با آن بلادت جبلی طالب مقامات رفیعه اند و مفطور بر عداوت شیعه چون از ذریه شیطان اند از فرط تعصب لعن بر شیطان را جایز نمیدانند ولاسیما بر حروف نفی فرقان جناب میرزا چون

خواستند مسند ریاست بگسترانند بگوش هریک پس بخوانند اول عبارات قدح و طعن از حروف نفی را از بیان برداشته بهمان نهجی که در خلافت خلفا اعتقادی عامة است هریک را بجای خود گذاشته و مخالف این رأی را کافر و زندیق دانسته. سهل است حرف دویم نفي را اسیس واکیس از امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه خوانده بلکه عبدالقادر جیلانیرا بر ایت مودعة سبحانی علی عمرانی که نقطه فرقان در حق او فرمنده است انت منی بمنزلة هرون من موسی و فرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه ترجیح داده ابوحنیفه را بر حضرت صادق و هادی بالله را بر امام علی النقی خلعت مزیت بخشیده.

حتی یکی از موثقین از خود ایشان شنیده که حضرت صادق سبب گمراهی و تفرقه و اضلال امت حضرت خیرالانام و مایه اختلاف و اختلال مذهب اسلام شده و جعفر کذاب را بر آنحضرت ترجیح داده و حال آنکه در دین اسلام و مذهب حقه شیعه اگر کسی یکی از شهدای قرآنرا انکار نماید کافر است چه جای آنکه یکی از مرایا و اوصیای نقطه فرقانرا انکار نماید چنانکه میفرمایند اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخر نامحمد وکلنا محمد بالجمله مقصود این عناوین آنکه شاید در قلوب قاسیه و نفوس عاصیه آنها تصرفی نمایند و بر مسند ریاست و فرماندهی آنها راحج و غالب آیند چون در آن اوان برخی از اهل عرفان عامة در آن سامان صاحب خانقاه و ریاست بوده اند مانند شیخ طه و ابنای او شیخ براکه و شیخ عبدالله و شیخ رضا و شیخ علی که هریک را هزارها مرید و فدوی جان نثار بود باین

جهة رنگی که ایشان ریخته بودند رونقی نگرفت بنیانی که گذاشته بودند بانجام نرسید.

چندی از بیکاری در آن دیار بتحصیل علوم غریبه پرداخت و روزگاری بسختی و مشقت میگذراند پس از آنکه شیشه مرامش بسنگ و از صدمات روزگار بتنگ آمد عریضه خدمت حضرت ثمره بطرز مناجات عرض کرد که نسخه آن در پیش اغلب بیانیین ضبط است که در اواخر آن عریضه عرض کرده «و کیف آذکر یا الهی ما مستني من بدایع قهرک ولوامع بطشک اماکنت حمامة بیتک و انملة وادی احدتیک او بقامن بیداء صمدیتک او بعوضة من برازلیتک فبعزتک قد جفت عظامی و انهدمت ارکانی آن تعفو عنی فانک انت خیر راحم و آن تعذبنی فانک انت الغفور الرحیم»

مختصر اینکه از باب انابه داخل شده و از گفته و کرده های قبل برحسب ظاهر نادم و تائب گردیده که حضرت هم عفو فرموده و ایشان را طلبیده بر سر کارهای نخستینش گذاشتند یا بن الانصاف از حق مگذر کسیکه در کمال ذل و عجز و با نهایت خشوع و خشیت چنین عباراتی عرض نماید سزاوار است که لوای غوایت افرازد و ساز مخالفت نوازد.

نشدکم بالله قائل این کلمات با قائل اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم چه تفاوتی دارد اگر آن عبارات از روی صدق و بیان واقع بوده است آن ادعاها و مخالفت بعد را بچه حمل نمائیم اگر دون صدق و خلاف واقع بوده است. چنین شخصی چگونه رئیس امم و جمال قدم تواند شد علم الله که عینا مشاهده مینمایم یوم الساعة و یوم الحسرة را که آن نور چشم با کمال ندم و حسرت بین یدي الله واقف و با نهایت اسف میسرائی یالیتني اتخذت مع

الرسول سبيلا یا ویلتی لیتني لم اتخذ فلانا خلیلا ولی آن ضراعت و برائتها فایده نبخشد و آن تأسفها در آن موقع سودی ندهد بالجمله همینکه ایشان بر سر کار نخستینشان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و مستقل شدند باز آن مطالبیکه مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت گیرد به مرور و تدبیر انجام پذیرد وقوع آن امر مهم دیدند موکول است به فراهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نبندد بمقصود و مرام خود نایل نخواهند شد.

و اما اجرای آن مقدمات اول اینکه بجمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را بوعد و برخی را بوعید بسوي خود جلب و جذب نمودن.

ثانی باب مراودهٔ احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن.

ثالثا بعضی از بیانیین که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سیّد محمد اصفهانی و جناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلائی و ملا محمد جعفر کاشی و آخوند ملارجبعلی و متولی باشی قمی و امثال ذلک که این ادعاها در گوششان کصریر الباب و صفیرالذباب بود جلب قلوب نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن و ضمنا هم بطور کنایه و استعاره زمزمه و اشاره از مقاصد منویه خود نمودند. چنانکه همان اوقات جناب ملامحمد جعفر کاشی شرحی بایشان نوشتند که من از آنجناب استشمام رایحه بعضی ادعاها مینمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات میفهمم سهل است از زبان بعضی از اصحاب آنجناب بعضی کلمات میشنوم نمیدانم بچه حمل نمایم و بمردم چه جواب بگویم. ایشان در جواب بخط دیگری

گویا خط آن نورچشم باشد شرحی مبسوط و طرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح بخط خودشان مشروحة و مفصلا مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواند مات و متحیر میماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شئونات و مقامات میشود. و همچنین جواب آقامیرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل بر انکار و اصرار بر اینکه قائل اینگونه عبارات و معتقد باین اعتقاد مردود درگاه حضرت آفریدگار است.

رابعا جمع آوری جمعی ارقلاش و اوباشهای ولایات ایران و جسته گریختهای آنسامان را که در هیچ زمان بهیچ مذهبی داخل نشده و بهیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم کشی کاری نیافته و بغیر از مال مردم بردن بشغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشرار شمر کردار را بدور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر از ایشان نفسی برآمد قطع کردند از هر سریکه جز تولای ایشان صدائی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع بایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلیکه در او سوای محبت ایشان بود شکافتند اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار بعزم زیارت اعتاب شریفه بجانب کربلا و نجف و برخی باطراف دیگر هزیمت نمودند سیداسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند سیداحمد را به پیشدو کارش را ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را بسنک پراکندند و میرزا علیرا پهلویش را دریده بشاه راه عدمش راندن و غیر از این اشخاص جمعی

دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را بدجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید بواسطه این افعال زشت و خلافکاریها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل میخواندند و میخندیدند:

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است
هزار رحمت حق بر روان پاک یزید

و میگفتند که ما هرچه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم.

خامسا مکمل و متمم تمام این مقدمات و بانجام رساننده همه آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات حضرت نقطه و هیاکل شریفه و خطوط بدیعه و هم چنین نوشتجات خودشرا آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار بر مراتیت و وصایت حضرت ثمره بود در هر ولایت و در پیش هرکس بود الواح بجمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که حضرت ازل جمیع خطوط و توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند در هرجائیکه گمان داشتند فرستادند و بردند از جمله نوشتجاتیکه در ولایت بوده والده جناب آقامیرزا محمدعلی را با خودش و خدمتکاری بطهران فرستادند برود بتاکور و تمام نوشتجات را حمل نماید و یک بقچه از آن نوشتجات را باکمال خوف مخفیانه حمل کرده نزد مهجوره آوردند مابقی آن نوشتجات که بقدر دو یخدان بود تماما را خود حمل کرده بطهران آورده حضرات برداشته و خدمت ایشان بردند سر این مطلب و جمع آوری توقیعات مبارکه را غالبا ندانستند و نمیدانند لیکن مردمان باذکاوت نقاد و

نفوس بافطانت وقاد البته میدانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است او مداومت و ممارست بأن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت ادعا بهمان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسید ثانیة خطب و مناجات و آیات بلسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشانرا در مقابل آن کلمات گذارند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده میشود ثالثا آن خط بدیع بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالابصار جلوه نماید رابعة اتم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامیکه مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آنحضرت نازل شده بکلی از میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشتجات و احکام در دست اهل بیان نباشد که بیچاره ها پس از شنودن ادعای انی اناالله حیران و سرگردان در وادی جهل و خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق ایشان باشند غافل از آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت خالص این تدبیر و مکائد و افکار و اغدار را میداند چنانکه یکی ازاحباب بعد از ادعای ایشان قصیده ساخته و این چند بیت در آن درج است.

طلعت حق ناشناسم ار نشناسم نفحه روح القدس ز صیحه شیطان
نعمت حق ناسپاسم ارند هم فرق قول مه آبادیان زسوره فرقان
شخص گرسنه تمیز چون نتواند سفره پر اطعمه زحفرة نیران

بالجمله پس از اینکه نوشتجات و توقیعات و آیات بدیع حضرت نقطه را در هر نقطه که بود جمع آورده و بمرام خفیه خود نایل شدند مدتها مشغول مطالعه آن آیات بدیعه و مشق آیات نویسی بودند ولی باز علنا ساز مخالفت

آغاز ننمودند مگر سرا به حواریون خود که با هم انباز و همراز بودند ولی برحسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور میداشتند اذن جلوس نیافته هیچوقت در حضور حضرت نمی نشستند حتی از شخص موثقی شنیدم که او حکایت کرد از حاجی عبدالغفار نام و آقا محمد کاظم نام هر دو تاجران اصفهانی که شبی به بغداد کهنه خانه که میرزا موسی پسر حاجی میرزاهادی جواهری پیشکش کرده بود هر دو خدمت جناب ایشان رسیدیم بعضی سؤالات از ایشان کردیم صحبت ما بطول انجامید وقت شام شد ایشان شام خواستند ما خواستیم برخیزیم منع کردند دوباره نشستیم که شام آوردند خورشی که با شام آوردند سبزی قرمه بود همینکه ایشان به خورش دست بردند و قدری خوردند به یکدفعه با کمال تغیر سر نظارت داشت متغیر شدند و سخت گفتند که این بوی پیاز چیست مگر شدید حضرت را نشنیده اید ناظر عرض کرد به سر شما که در این خورش پیاز ندارد شاید آن کاردی که با آن سبزی خرد کرده اند رایحه پیاز میداده است فرمودند در خانه ایکه حضرت تشریف دارند چرا باید پیاز در آن خانه وارد شود اگر تا کنون برای حضرت شام نبرده اید نبرید که اگر رایحه پیاز به شامه حضرت برسد یقینا شام میل نخواهند کرد. شام نخوردند تا تدارک خورش برای حضرت کردند آنوقت شام خوردیم که تا این درجه مراعات حال حضرت را بحسب ظاهر مینمودند .

قضیه دیگر بخاطرم رسید محض تنبیه غافلان مینویسم که بیچاره بیخبران خبردار و خوابیدگان بیدار شوند والا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه اند و نسب و نسبت هردو بمن مساویست چیزیکه هست

این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عندالله محجوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است: پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوریکه در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه بنهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخواسته با نهایت خدمتگذاری تدارکی صحیح دیدیم منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان که کمال وجاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هردو دست از استین در آورده خودی آراستند و لباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آن دو را با آن حالت مشاهده کرده فرمودند چه شده که هردو خود را آرایش داده و مشاطگی کرده اید مگر نمیدانید اگر حضرت تشریف بیاورند به هریک از شماها میل نمایند دیگر بر ما حرام میشوید تا تشریف نیاورده اند شماها لباسها و وضعهای خود را تغییر بدهید. حضرات فوراً برخواسته و وضع را تغییر دادند.

قضیه اعجب از این زمانیکه والده آقا میزامحمدعلی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی آب بزرگوار آن نور چشم امر کردند که سلطان خانم همشیره آن نور چشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم فرمودند ببر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها در دامن خود پرورده ام و بدست خویش تربیت کرده ام اکنون برای خدمتکاری آنحضرت فرستاده ام استدعا دارم که منتی برجان من گذاشته و او را بکنیزی قبول فرمائید منهم او را برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول بنوشتن بودند پس از

چندی سر براوردند و نگاهی بجانب ما فرمودند من عرض کردم بآنچه مأمور بودم در جواب فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد و البته او را برگردانید زیرا که الی کنون چنین حکمی جاری نشده ما مراجعت کردیم من فرمایشات حضرترا بایشان رسانیدم بعد از قدری مکث فرمودند باز بروید و از زبان من عرض کنید که او را برای کنیزی آقای آقامیرزا احمد فرستادم استدعا دارم دست رد بر سینه من نگذارید باز خدمت حضرت رسیدم گفتار ایشانرا بعرض رسانیدم فرمودند که او و میرزا احمد در پیش من یکسانند هردو فرزند من هستند خدا راضی نیست که شما در این باب اینقدر مبالغه و اصرار نمائید باز مراجعت کردم فرمایشات حضرترا رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و مردمان باهوش و بصیرت از روی انصاف سئوال مینمایم بانکسیکه شما را خلعت وجود پوشانیده از این قضایائی که الی کنون ذکر شد چه میفهمید گویا از سه حال بیرون نباشد اولا یا باید جناب ایشان بحضرت نقطه ایمان نیاورده محض هوای نفس چون اشخاصیکه علی العمیا داخل فرامیس شدند که تماشا کنند ببینند چه خبر است از روی صورت ظاهر داخل این امر شده از بدایت کار خیال کوبیدن جاده تزویر داشته شاید مغلطه و های هوئی بشود ایشان بنوائی فایز و نائل گردند یا باید از این حرکات و اقوال که ذکر شد اول ایمان آورده باشند بعد بواسطه حب جاه و یا کلمات متشابهه حضرت اعلی و یا معاشرت با بعضی طبیعیین و دهریین نکول در دین خود کرده بعبارة أخری مرتد شده باشند و یا باید نعوذبالله اصلا کلیة این ظهوراترا دروغ و پیغمبران را بی اصل و خدای را لغو دین و ایمان را کذب معجزات و آیاترا بی حقیقت

و ادعاها را همه باطل فهمیده ریاضات و مجاهدات را زحمت بخود دادن مکاشفات و معاینات را تهمت بر خود نهادن دانسته باشد کما اینکه علمای با بصیرت شیعی در حق خلفای جور از این سخنها گفته و نوشته اند که افعال و اقوال آنها با هم منافی گفتار و کردارشان با هم مباین بوده که اگر بر هرذیشعوری عرضه بدارند میداند که آنها یا بدین جاهلیت باقی بوده ولی برحسب صورت ایمان آورده و یا آنکه در اول ایمان آوردند بذل مال و ترک جان کردند وقتیکه پای وصایت و خلافت در میان آمد بواسطه حب ریاست صوری و باقتضای خباثت فطری جبلی تحریک عایشه و حفصه تخم عداوت کاشتند دست از دین و آئین که ایمان بخدا و رسول بود برداشتند از جیش اسامه تخلف نموده ان الرجل قدیهجر گفتند بقهر و غلبه بدون اذن و اجازه برای بیعت گرفتن بخانه اش ریختند در خانه را سوخته و پهلوی دخترش را شکستند، کردند آنچه کردند.

حال ای مردمان منصف انصاف بدهید آن شیخین با این شیخ چه تفاوتی دارند و کدام یک اطغی واشقی هستند یا در عالم هیچ چیزی نیست و همه گفته ها حرف مفت است و یا اگر هست او نیست و امر را بر عبادالله بمصداق الملک عقیم مشتبه کرده است چه قدر شبیه است افعال و اقوال قبل و بعد ایشان بگفته آن شخص روضه خوان اصفهانی که در اثنای روضه گفت حرملعون خبیث آمد راه را بر حضرت گرفت شخصی در زیر منبر گفت آقا در داخل شهدای کربلا و شهید راه خدا است چرا او را ملعون و خبیث میگوئید در جواب گفت ای ملعون من آن حر قبل از شهادت را میگویم في الواقع اگر حضرت نقطه همان شخص منتظر موعود و از

جانب خدا آمده لسانش لسان فطرت ناطق عن الله و ماینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی است و کتاب بیان از کتب آسمانی است امرش نافذ و حکمش متبع بوده پس در همه اقوال و احکام او باید متبع و مطیع باشید نه اینکه بعضی را قبول و از بعضی نکول نموده در زمره آنانکه یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض باشید.

بالجمله اینکه نوشته بودید «پس ملاحظه فرما که آفات عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجبات بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهانتاب اعظم نقاب است و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب»

ای مربای مربی عوالم انفس و آفاق و ای ثمره وجود حکیم علی الاطلاق ای اول تجلی وجود ای آخر مظهر غیب و شهود این چه عبارات است که مینگارید شهد الله و کفی به شهیدا که من از اعاده و تکرار آن خجلت زده و شرمسارم واقعا تحریرات آن نور چشم و تلفیق بعضی عبارات چون سؤال آن شخص عامی است که از مرد عالمی پرسیده بود که حسن و حسین هر سه دختران مغاویه علیه السلام اند یا نه شخص علم در جواب فرو ماند گفت من خسن و حسین تو را اصلاح کنم یا هر سه دختران مغاویه علیه السلام تو را بهم وفق دهم مهجوره هم نمیداند در جواب این عبارات منزله از سماء هویت چه نویسد بینکم بین الله خود انصاف دهید که آفات علم انسانی را نقاب بسیار یعنی چه این عبارات را بر هر که عرضه بدارند چه میگوید و قائل آن جز اعتراف بغلط نویسی خود کند بکدام زبان میتواند طریقه معذرت جوید بلی!

چون خدا خواهد که پرده کس درد　　میلش اندر طعنه نیکان برد

بالجمله اینکه نوشته بودید «حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد» یعنی چه؟ ای پسر عرفان الی کنون ندانسته اید که نور زایش وجود است و حجاب نمایش عدم الله نور السموات والارض و جمیع حجبات و کثرات و عوایق از ابنای جهل اند که راجع بمرکز اصلیه و شجره خبیثه کشجرة خبيثة اجتثت فوق الأرض مالها من قرار و تمام نورانیات و مجردات از احفاد و نتایج عقلند که راجع باصل شجره طیبه اصلها ثابت وفرعها في السماء در هر جائیکه جمال نور شعله افروخت آنچه وجود اعتباری که رایت ضلال باشد سراپا بسوخت گویا حدیث کمیل ابن زیاد و سؤال از حقیقت تا کنون بنظر آن نور چشم نرسیده که حضرت نقطه ولایت در مرتبه خامس میفرماید «««نور اشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره»»

تو خود حجاب خودی　　حافظ از میان برخیز

جمال نور برای هدایت است نه غوایت و طلعت ظهور بجهت ارتقای بمدارج علیین است نه انتقال بمناهج سجین از سبک و سوق عبارت چنین فهمیده میشود که آن نور چشم در مقام تحصیل قواعد و قوانین عرفان قدیم که ابوی بزرگوار در آن مهارتی داشتند برنیامده اید با وصف این خدای دانا گواه و قادر توانا آگاه است که اهل ایمان و متدینین بدین بیانرا خیال جز اتحاد و سیر در عالم و داد نیست در پیش غیر زبان قدح و ذم نمیگشایند و چنین الواح که مایه افتضاح است به عمر و وزید نمی نمایند.

اینکه نوشته بودید «چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده وصیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر

گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن»

معطر مسلم و گرد و الله اکبر که خود در عبارت حجاب از روی شاهد نور برداشتی و خال منقصت بر چهره او گذاشتی ولی بر هر ذیشعور این مطلب مشهود و مبرهن است و معلوم و مسلم از انزمانی که اسرافیل امر صور ظهور دمید و از آنوقتیکه از سماء مشیت قطرات نور بارید هیمنه صیت آئینش زلزله در بنیان کل عوالم غیب و شهود انداخت طنطنه بروز سلطنتش رایت غلبه در بروج مشیده هر شهر و دیار افراخت اگر بخواهم اسامی هریک از سفرای الهیرا که در نزد هریک از اولی السلطنه و علمای روی زمین کسیل فرمودند بشمارم شاید بعضی از خاطرم محو شده باشد و این مطلب بر جمیع مؤمنین اول طبقه اهل بیان پوشیده نیست ولی مطلبیکه مشهور آفاق و مشهود اصحاب وفاق و نفاق گردید قضایای واقعه در عراق عرب بود که از شرارت و جهالت آن غولان آدم کش و آن خونخواران انسان کش قاطبه اهالی آن مرز و بوم و کلیه ولات دولت روم بتنگ آمده خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند و آن نقطه فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی آن بوم و براز مجاور و مسافر از عرب و عجم چندی در آن سرزمین مرفه الحال باشند این بود که باتفاق دولتین آن ریشه فساد و فتنه را از آن زمین کنده و بجانب اسلامبول راندند غیر از این مطلبی که ذکر شد دیگر در کدام وقت مجلسی آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی در آن انجمن خواستند در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردند و در کدام زمان بجهة انتشار امر الهی جدا اقدام نمودند در

چه مورد اجرای کلمه توحید کردند و در کدام موقع امر الهی را بر هوای نفس خود رجحان دادند اگر اظهار کمالات و عظمت در قهوه خانه بغداد نشستن و شرب دخانات کردن است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت و جلال اند و صاحب فضل وکمال گویا ورود میرزا ملکم خان را در آن ملک از خاطر محو کرده اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیر نجات متحیر وو مات مانده بخیالش آمد که نیر نجات این معبد مؤید صورت گرفتن خیالات او است خدمت حضرت ثمره رسیده و بعرض رسانید آنچه دیده بود. بعد عرض کرد که ورود و وفود این مرد بر ما بزرگ دریچه است برای ورود خاص و عام و اعظم نتیجه ایست بجهة قبول قاطبه آنام مصلحت این است که او را از خود نرانیم و بلطایف الحیل بسوی خود خوانیم بیچاره غافل از آنکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه برسر و خیال سلطنت تامه در خاطر است حضرت چون دانستند که در بروز نیر نجات ملکم مات و فانی شده و منکر آیات سبحانی گردیده است فرمودند مرا در این مطلب فکر و تأملی لازم است.

روز دیگر که چند ساعتی از روز گذشت دیدند که جوابی نرسیده و میوه مرامی از شجره خیالش نچیده عریضه در این باب عرض کردند جوابیکه از حضرت ثمره رسید مضمونش قریب باین عبارات بود که تو آیات الهیرا چون شعبده و نیر نجات ملکم شمرده وسراپای وجود خود را بشراشره در قبضه اقتدار و اختیار او سپرده غافل از اینکه

سحر با معجزه پهلو نزند دل خوشدار
سامری کیست که دست از بد و بیضا ببرد

اگر شما را اعتقاد که اجرای خیال موکول بسعی و تدبیر خود است مرا اعتماد بصورت گرفتن امال موقوف بخواست و تقدیر خدا است اني لااملك لنفسي ضراو لانفعا ولاموتا ولاحيوة ولانشورا تا خدای نخواهد باد بهاری روی شاهد کل را غازه نکند و ابر آذاری خلعت خادمان چمن را تازه ننماید تا موسای اراده زبان افاده نگشاید ابدا احدی عائده نبرد تا عیسای امر رّب انزل علينا مائدة من السماء نسراید کسی مائده نخورد البته از این خیال واهی بپرهیز و بذیل اراده ازلی بیاویز و هو علی کل شئی قدیر بعد از ملاحظه این جواب چون بر وفق خیالات ایشان نبود تا مدتی اظهار رنجش و گله از حضرت ثمره مینمودند که بعد از مدتی که چنین اسبابی از غیب مهیا شده حضرت همراهی ندارند.

اینکه نوشته بودید «باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان آن سامان باکمال روح و ریحان و سرور وحبور بی پایان در جهان یزدان محشور کردند و کف زنان و پای کوبان نعره یا بشری بفلک اثیر رسانند که الحمدلله از منبت سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بیخبرند و در زاویه غفلت مستقر»

اگر بخواهد تمام عباراتی که نگاشته اید هریک را بنویسد و بعد جواب آنرا درضمن آن عبارت بنگارد مطول و مبسوط خواهد شد اولا باید قلم حک و اصلاح بردارم خط نسخ بر سر آن صفحه گذارم زیرا که چون قصاید حکیم ریاضی یزدی مفردات آن صحیح است ولی بر مرکبات آن معنی مترتب نمیشود الا برمل و اسطرلاب و تاویل و توجیه!

خوب است آن نور چشم باین عبارات مراجعه نماید ببیند سکان آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی پایان در جهان یزدان محشور کردند چه معنی دارد؟ خدای متعال شاهد حال و گواه مقال است که در تحریر این عبارات خجالت میکشم. نمیدانم آن احمقهائی که چنین عبارتها را می بینند و میخوانند و تمجید مینایند، مگر حس انسانی ندارند! افسوس میخورم که چرا باید اینانرا در زمرهٔ بنی نوع انسان دانند و نمره آدمیان خوانند.

و چشم باز و گوش باز و این عمی   حیرتم از چشم بندی خدا

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب الیم.

اینکه نوشته بودید «الحمدلله از منبت سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بی خبرند» الی اخر.

اولا ما از عدم فصاحت و سلاست و ربط عبارات صرف نظر میکنیم و از ارباب دانش و هوش مستدعیم که این عبارات را بمیزان صحت و اعتدال سنجیده اگر در او غشی و عیبی نیست بر من طعن سهل است لعن نمایند. ثانیا پس از غمض بصر و صرف نظر از ظاهر عبارات از آن نور چشم سؤال مینمایم که آیا شما از موهبة خفیه الهیه بی خبرید یا من؟ شما کتمان حق کرده اید یا من؟ شما هوای نفس را بر رضای خدا ترجیح داده اید یا من؟ شما دعوی انا ربکم الا علی کرده اید یا من؟ شما سبب قتل و هلاکت نفوس مقدسه که هریک از ارکان دین و اسطوانه آئین بودند شدید یا من؟ شما محرک و مؤید ابالیس فتنه و فساد بوده اید یا من؟ شما بحضرت ذکر

نسبت جهل داده اید یا من؟ شما بنقطه بیان کافر شده اید یا من؟ شما بوصی منصوص او جاحد و منکر شده اید یا من؟ شما اغوای جهله وفسقه در قدح و شتم حضرت ثمره کرده اید یا من؟

شما نصوصیکه اقلا پانصد توقیع که نص قاطع بر وصایت و خلافت آنحضرت در دست است بغیر از آنکه از ولایات جمع کرده و از مردم گرفته انکار کرده اید یا من؟ از جمله نصوصیکه لازم دانست برخی از آنرا در این ورقه مرقوم دارد که صاحبان بصیرت ملاحظه نمایند و از خودرائی بسوی حق گرایند. توقیعی که از نقطه اولي بحضرت ثمره صادر شده «««الله اكبر تكبيرا كبيرا هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم قل كل من الله مبدؤن قل كل الى الله يعودون هذا كتاب من على قبل نبيل ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين قل كل من نقطة البيان ليبدؤن آن يا اسم الوحيد فاحفظ مانزل في البيان واء مربه فانک لصراط حق عظيم»»»

همچنين در توقيع جناب ملا عبد الكريم قزوينى مى فرمايد «««الله اكبر تكبيرا كبيرا آن يا كريم قدوهبناک واحدا من حق واحدالأول التحفظن كل مانزل من عند الله ولتبلغن الى اسم الوحيد ولتسئلن عمن يكتب آيات الله ما انتم مراداالله لاتعلمون ايضا بجناب خال مرقوم شده انني اناالله لااله الا انا كنت من اول الذي لااول له حيا باقيا انني انا الله لااله الا انالاكونن الى آخر الذي لا آخر له حيا باقيا و أن الدين قد بدء من عددالبر ولينزلن على اسم الوحيد انتم من هنالك تسئلون و آن وحيدالاكبر رجع على الواحد الثاني انتم اياه تحبون أيضا»»». در توقیعی دیگر میفرماید «««قد اصطفى الله سبحانه

في ذلك الظهور مرآتا ممتنعة و بلورية مرتفعة تعاكست فيها شمس الحقيقة و تجلت لديها نقطة الالهية و تحاكت فيها كينونية الأزلية و ان ذلک من فضل الله ورحمته وجود الله و كرامته و عطاء الله و موهبته و احسان الله و مننه وجوايزالله و بدايعه تا در جائيكه ميفرمايد وان مما قدشاء الله سبحانه في ذلك الظهور ارتفاع شجرة البيان من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها و اوراقها فيالها ثم لها من تلك الثمرة البديعة ويا حبذا طرزا ثم حبذا طراز من تلک الورقة اللطيفة و يا طوبى ثم طوبى من ذلک الغصن الممتنع و يا فخراثم فخرالذلک الشجر المرتفع حيث يستحكين عن الله باوليته و اخريته و ظاهريته و باطنيته و يستدلن على الله بكينونيته و ذا تيته و نفسانيته و آنيته وستعكس من تلك المرات مرات ثم من تلک المرات مرات ثم من تلك المرات مرآت ثم من تلك المرات مرآت ولواذكر الى آخر الذي لا آخرله لم يفرغ حب فؤادى عن تلك التعاكسات المتلائحات والتجليات المتصاعدات ولكن الى حينئذ "بفطرة محضه غير تلك المرآت ماظهرت و سيظهر الله اذا شاء انه كان على كل شئ قديرا تا جائيكه ميفرمايد و اشهد بان الله سبحانه قد أرادفى ذلک الاسم ذكر حرف الخامس و ارتفاع مقعده»»» الى آخر.

اگر انصاف دهى ميدانى كه مقصود از حرف خامس فرقان رتبه حسينى است كه باسم نور تعبير شده چنانكه در دلائل سبعه ميفرمايد «««نور مشرق از صبح ازل را خواهى ديد اگر تو خود هارب نشوى و مظطرب نگردى نظر كن در دعاى سحر از حضرت باقر(ع) كه اول آن اين است اللهم انى اسئلک من بهائک بابهاه و كل بهائک بهى اللهم انى اسئلک ببهائک»»» كله كه اين فقره اشاره است برسول الله صلى الله عليه واله و در ثانى در مقام

امیر المؤمنین تا آنکه در مرتبه خامس که میرسی ذکر نور میکند که آن مقام سید الشهداء (ع) است زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را میسوزاند از برای استضائه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمیماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از انیت نفس خود میگذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن انتهی کلامه عزوجل. اسامی که از برای حضرت ثمره در موارد عدیده از سمای عز و مجد الهی نازل شده و در توقیعات و آیات و الواح نقطه اولی بان اسامی ذکر شده اند از این قرار است.

اسم هو و اسم بهاج و اسم مغنی و اسم علی اسم متین اسم باب، اسم خلیق اسم مستکبر، اسم متکبر. اسم ثمره ازلیه اسم ازل، اسم عزیز، اسم مرآت الله، اسم علیم، اسم سلطان، اسم وحید، اسم آخر، أسم حجة و اسم النور. و اسامی دیگر که در الواح عز ثبت و ضبط است و تمام در خاطر این مهجوره ضبط نیست مقصود از اسم نور که رتبه حسینی است و آن مخصوص آن حضرت است اگر دیگری این دعوی را نماید بدیهی است که در نزد عقلا و ارباب تتبع و اطلاع عاطل و باطل است. از کسی هم شنیده نشده است الا از حسین میلانی تبریزی و از جانب والد ماجد آن نور چشم که این ادعا را کرد بدون برهان و دلیل فقط برهانی که در طبق ادعای خود داشت دو چیز بود یکی مسمی بودن باسم حسینعلی و حال آنکه نص صریح بیان است که حضرت نقمه اولی میفرمایند در این کور قاتل سیدالشهداء(ع) در ظاهر مسمی بود باسم آنحضرت (گویا مقصود حسین خان صاحب اختیار حاکم فارس باشد) دیگری فرستادن دستمال خون آلود

برای امة الله و تعزیه ننه من غریبم در آوردن بود. دیگر کسی ندانست آن خون که بود و از برای چه بود؟ کدام تیر سه شعبه بر ایشان رسیده و بکدام عضو از اعضای ایشان زخم وارد آمده؟ خیلی تعجب دارم که شخص مدت شصت هفتاد سال تجربه ها کند و اطلاعات حاصل نماید و همیشه عمرش صرف مصاحبت عرفاء و حکماء و دراویش باشد، ادعائی کند که نداند در آن ادعا چه برهانی اقامه نماید. آن ادعا را بجائی نرسانیده دعوی من یظهری نماید یا سبحان الله از عقول ناقصه این اشباح الرجال که امتیازی فیما بین ذباب و عقاب ندهند و فرقی در ثواب و عقاب نگذارند. اولئک کالانعام بلهم اصل سبیلا.

بالجمله از توقیعات که مدل بروصایت حضرت ثمره است و برای خود حضرت ثمره شرف صدور یافته این توقیع مبارک است «بسم الله الأزل الأزل انني انالله لااله الا انا الوداد الوحید انني انا الله لا اله الا انانا لا حادا لإحید انني انا الله لا اله الا اناالصمادالصمید انني انا الله لااله الا اناالفراد الفرید. الی ان قال هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی الله العزیز المحبوب شهدالله انه لااله الا هوله الخلق و الامر من قبل و من بعد یحیي و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حي لایموت في قبضته ملکوت کلشي یخلق مایشاء بامره انه کان علی کلشئی قدیرا آن یا اسم الأزل فاشهد علی انه لااله الا انا العزیز المحبوب ثم اشهد علی أنه لااله الاانت المهیمن القیوم قد خلق الله کل ما خلق من اول الذي لااول له وکل ما یخلق الی آخر الذي لااخرله بمظهر نفسه هذا أمر الله لما خلق و یخلق یحکم الله مظهر نفسه من عنده في کلشي کیف یشاء بامره انه هو العلام الحکیم اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو

من آیات ربک مایلقی الله علی فؤادک ذکرا من عنده انه هو المهیمن القیوم واتل عن نفسي في كل ليل و نهار ثم عباداللہ المؤمنين انني انا الله لااله الا انا العلام المتقدرو ان شئت اننی اناالله لااله الا انا السلطان الممتنع »»»

و از جمله توقیعاتی توقیعاتی است که با بوی بزرگوار شما در توصیه حضرت ثمره نازل شده. «««الله أظهر ۲۳۸ شهدالله انه لااله الاهوله الملك والملكوت ثم العز والجبروت ثم القدرة والياقوت ثم القوة واللاهوت ثم السلطنة والناسوت يحيي و يميت ثم يميت و يحيى و انه هو حي لايموت و ملک لایزول و عدل لايجور و سلطان لايحول و فرد لايفوت عن قبضته من شیئی لافي السموات ولا في الارض و لاما بينهما يخلق مايشاء بامره أنه كان على كلشي قديرا و الحمدلله على ما اشرق كما هو اهله ومستحقه. از عنصر ابهی سمی یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و سازج انجذاب متجلی گشته مشاهده شد الشکر لمجلیه جل وعز کمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که ارباح مشرقه بر فؤاد آن ساکن نگردد و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده حزنی نه سرا و نه جهرا ننماید و کمال حفظ آن و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود والله مع الصابرين.»»»

این صورت همان توقیعی است که پس از فرستادن حضرت ثمره آیاتی که از لسان فطرت ایشان نازل شده بقلعه چهریق صادر شده حضرت اعلی بشکرانه آن موهبت عظمی سیصدوشصت و یک لوح مرقوم داشته برای حروف حی و شهدای بیان اهداء فرموده و در تمام آنها بشارت بظهور ثمره ازلیه و نزول آیات بر سبیل فطرت از لسان آنحضرت اشاره فرموده و

بتوفیق الهی بعضی از آنها در مواقع خود نگاشته خواهد شد از جمله آنها همین توقیعی بود که در توصیه آن حضرت برای جناب ابوی مرقوم فرموده بودند که بتحریر آمد والحق و الانصاف ایشان هم در کمال سعی و جهد در امتثال امر حضرت اعلی اقدام نموده تمام وصایای ایشانرا بعمل آوردند.

سالها آنحضرت را در حبس محترم نگاه داشته تا وقتیکه به معاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته جهرة لوای مخالفت افراشته و بذر فتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آن قدریکه دستش میرسید از قوه به فعل آورده از قدح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب بجا آورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان درحق حضرت ثمره به منصه ظهور رسانیدند.

وسیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. ولی خداوند علی اعلی از هر جهت وجود مبارک ایشان را حفظ فرمود یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون. مجملا ایشانرا بگمان اینکه محض ادعای من یظهری بمقصود خود نائل شوند غافل از آنکه گفته اند نه هر مدعی صادق است و نه هر مجنونی عاشق و نه هر چوبی عصا است و نه هر شبانی موسی نه هر ناقلی سحبان است و نه هر صحیفه فرقان نه هر دستی یدالله است و نه هر امئی رسول الله نه هر کجی هلال است و نه هر لالی بلال. هزار نکته باریکتر زمو اینجا است هیچ عاقلی دانا و هیچ شاعری

توانا اینگونه ادعای بدون برهان را بچیزی نخرد و به پشیزی نبرد زیرا که همیشه در کره ارض مردمان با دانش و بینش و دانشمندان متبحر و متتبع بوده اند فصحائی که از سلاست بیان سلسله در پای آب روان نهند و در طلاقت لسان داد انا افصح العرب والعجم دهند هیچ وقت بچنین دعاوی اعتنائی ندارند و باین گفتارها وقع و وقری نگذارند.

عِرض خود میبری و زحمت ما میداری

اینکه فرموده اند آیات حجت است صحیح است به شرطی که از روی فطرت باشد و مقرون بتحدی نه اینکه هر سجع و قافیه سازی و هر عبارت پردازی ادعائی واهی نماید خلق ناگزیر از اطاعت او باشند چنانکه حضرت امام حسن عسکری در تفسیر آیه فاتوا بسورة من مثله میفرمایند ای مثل محمد بواسطه امی بودن آن حضرت است.

صد هزاران دفتر اشعار بود   پیش حرف امیئیش عار بود

کسیکه از بدایت عمر از صرف و نحو و معانی بیان آگاه و از دواوین شعرای عرب و عجم با اطلاع از کتب تواریخ و سیر با بهره و از مطالب حکماء و عرفاء مستحضر شب و روز با عرفاء و دراویش محشور و در نظم و نثر نویسی معروف و مشهور بعد از اعلای کلمات بدیعه و اعلان نفحات قدسیه مصاحبت و مؤانست تمام اوقات با بزرگان دین که هر یک در محاوره علمی با یک دنیا برابر بودند داشته چنین کسی بعد از چهارده سال ممارست در کتاب بیان و کلمات حضرت اعلی و توقیعات مبارکه بیاید ادعای زبان فطرت نماید. احمق آن شخصی است که باین دعوی گوش دهد علاوه بر اینکه این لسان لسان فطرت نیست و علاوه بر دلایل عقلیه

متقنه و براهين واضحه محكمه بر طرح و طرد و بطلان و فساد اين ادعا توقيعات متواتره و آيات منكاثره تصريحا و تلويحا بر طرد و رد اين دعوى و مدعى از حضرت اعلى ارواحنا فداه در دست است. به غير از آن الواحي كه بغدر بچنگ آورده و پامال كرده اند از آنجمله توقيعى است بذات حروف السبع: «««آن يا اولى البيان فلتمسكن بدين الله ولتصدقن كل مانزل في البيان ولتنصرن اسم الازل الوحيد ولتمسكن بحبه فانكم انتم به لتنجون لا اله الاالله وان عليا قبل نبيل نفس الله و ان اسم الازل الوحيد ذات الله»»» ايضا در توقيع جناب خال نوشته شده ««« و ان الدين قدبدء من عددالبر ولينزلن على اسم الوحيد انتم من هنالك تسئلون»»». ايضا به جناب ملاحسين خراسانى مرقوم شده «««ولتصدقون من بدعوكم الى الله ربكم و ان لم تنصروه و تبهجوه ابدا ابدا اياه لاتحزنون و انا جعلنالكم في البيان شمسا مضيئا تدلن على شمس الازل ايضا باسم كريم و ساوهبناك حق ماقدر بواحد من واحد الأول مراتا استحفظت كتاب الله و اظهرت ثمرة الرضوان في الرضوان»»» ايضا بجناب خال مرقوم شده «««واشهد بان الامر في الدين يوصل الى الله و كل به مؤمنون و قد خلق الله مرآتا لنفسه و انطقها بآيات بينات انتم من عندنا تستنبؤن»»».

ايضا بجناب وحيد اكبر مرقوم شده ««« ان يا وحيد فلاوصينک بالوحيد بان هذا مايرفع به دين الله في كتاب عظيم و سيظهر الله في ذريتک ان تقضى ماتاعن البيان مايورثن الملک و ليظهرن امرالله على العالمين»»»

ايضا «««في صلوة الهيا كل فاحفظ اللهم ثمرة التي قداظهر تهاني البيان و ارجع الى ادلائک فيه بما تحب و ترضى على منهاج امرک و ارتفاع ذکرک

كيف شئت و انی شئت ولتر بين اللهم شجرة البيان الی يوم من يظهره الله و لتظهرن اللهم في راس كل ست وستين سنة هيكلا من هياكل الواحدليرفعون مناهجك في البيان وياخذون ما قد قدرت من مطالعك في البيان إلى يوم يشرقن سمائک وارضک و مابينهما بظهور من يظهره الله ولتر بين اللهم من هياكل الواحد ليرفعون عوارض و مابينهما بظهور»»

و در توقيع ديگر ميفرمايد «« ان الأزل يحفظ نفسه ولولم يؤمن به احد من العالمين»» ايضا بحضرت ثمره به خطه الابهی و ««احفظ نفسک ثم احفظ نفسک ثم مانزل في البيان ثم ما نزلن من عندک فان هذا يبقی الی يوم القيمة وينتفع به كل المؤمنين ايضا مانزل الی المرات بخطه الأبهي الی ان قال قل اللهم انک انت، خلاق السموات والأرض وما بينهما قد خلقتني و كلشئی و رزقتني و كل شئی و امتنی و كل شئی و احييتني و كل شئی و بعثتني و كل شئی و جعلتني مرآت نفسک و بلورة ذاتک و مغرب قدوسيتک و مشرق قيوميتک للعالمين قل كل من عند الله وكل اليه ليرجعون قل انا كل بالله واياته مؤمنون قل انا كل بالله ثم بكلماته موقنون قل انا كل الله عابدون»» ايضا در احسن القصص نازل شده ««يا أهل الأرض فاتبعوا هذا النور الذي انزله الله معي بالحق الأكبر و ما حلل لكم الاالطيبات و ماحرم عليكم الاالخبائث باذن الله وهوالمكتوب. في كتب السموات والارض الله الملک لااله الاهو و هوالله كان بكلشئی عليما»»

يا بن الانصاف در صورتيكه حضرت نقطه جل ذكره امر فرمايد جميع اهل ارض را كه متابعت نمائيد آن نوری را كه خدا او را با من نازل فرموده است چگونه رواست آن شمس در هيكل من يظهر نهی كند اهل ارض را

از متابعت آن نوريكه خودش امر باطاعت او كرده است و آن نور را خطاب سامری نمايد بالجمله در بين عوام معروف است كه دروغگو حافظه ندارد چرا بايد فراموش نمايند آن عباراتی راكه خود ايشان يعنی والد ماجد آن نور چشم با نهايت خضوع و عبوديت نوشته اند و در خطبه صلوات بعد از شهادت نوشته «و آن طلعة النور سلطان الظهور في الأحديات والصمديات» و در آخر خطبة مذكوره بيكی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته اند «قل يا اهل الملاء أن تريدون تلاقو اطلعة الله فانظروا الى طلعة النور و ان ذلك موهبة لكم ان كنتم مؤمنين تا آنجائيكه مرقوم داشته هنيئلک يا حبيب بماشربت رحيق المختوم من يد سلطان حق مگين هوالذي اصطفاک من بين الناس وجعلک شهيد اللعالمين و آن ذلک لرحمة من لدنه عليک و على عباده المخلصين ثم اعمل كل ما وصاک الله في كتاب القبل ولاتكونن من الخائفين وانه لهو المقتدر على مايشاء و انه سلطان حق عظيم»

تا آنجا كه نوشته اند «ثم اشهد بان كل الكلمات يرجع الى كلمة النور و اناكل به راجعون و من قال غير هذا فعليه لعنة الله وانا بريگی منه وما أنا من المشركين واني مع تلک الكلمات المعدوم عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم وكيف ينبغي لأحد أن يدعى الأمر الافور بک الا القوم المفسدين والسلام عليک و على من معك في صراط عزيز حميد»

الحال از روی انصاف ملاحظه كن كسيكه اين گونه عبارات را بنويسد و باين طريق اظهار عبوديت كند و آنكسی را كه غير اين بداند و بگويد لعنت نمايد شايسته است باب غوايت و اضلال بگشايد و عباد الله را بخود دعوت

نماید عبارتیکه حرف نفی فرقان گفته الولاعلی لهلك عمر آیا با این عبارات کدام یک فزونی دارد برای کدام یک از این دو میتوان محمل قرار داد این دو بزرگوار با هم چه تفاوتی دارند

اعجب از این گفتار رقعه ایست به جناب حاجی سید محمد شهید نوشته اند و آن رقعه این است: «فدای وجود مبارک سرکار آن عبدکم الذي في ظلکم ینادیک بلسان النملیین ویرجومن بدایع فضلک لانک انیس المکروبین ویقول نعمة لک بماشربت عن کاس المقربین و علی الذین کانوا معک عبادالمقدسین» کسی که در حق یکی از شهدای حضرت ثمره چنین خاضع باشد بدیهی است که چه قدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت میکرده. ایضا سواد نوشته ایست که میرزا جواد خراسانی از روی او نوشته حاشیه آن سواد جناب ابوی فقراتی بخط خود نگاشته اند و الان موجود است.

محض استحضار اهل انصاف و دانش بعضی از آنرا مینگارد «هوالعلی الاعلی جوهر تسبیح و سازج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنایات و مکرمت خود هویات موجودات و کینونیات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزت و هستی جالس فرمود باسرافیل قدرت و سلطنت نفخه حیاتر بر اجساد جواهر مجردات و سوازج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکانرا از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخته تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوبات شهادت دهند براینکه او است سلطان وجود در اعراش ممکنات و او است ملیک مقصود در هویات معلومات». تا آنجا که

نوشته اند «و بعد طمطام رافت کبری بجوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل بتلاطم آمد و آنهر جود بطماطم تا اینکه قمیص جلال را از طلعت جمال برداشت فورا مرات قدسیه ازلیه و بلوریه صمدیه نوریه و جوهر وجود و مجرد شهود علم هستی برافراخت و غطاء نور ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشر باشد از هویه نور و وجهه ظهور و نقطه احدیت در اعراش طور که جميع من في الملک مترصد امرالله وطلعة الله باشند تا سراج ازلیه قدسیة از زجاج افئده عباد مستضئی شود و مصباح نوریه صمدیه در پیشگاه صدور ناس مستنیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء قسم بجوهر سنا و بر نقطه امضاء و عرش قضاء که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که بنفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مس کند او را ناری بلکه این ظهور شمس عماء بخاطر احدی از مقربین و مخلصین ملاء اعلی نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعة ابهی روح من في اعراش الظهور فداه در حقشان میفرماید لن تخبره الاخبار و لن تقدره الأفكار و لن يبلغ الى بساط عزه اعلى جواهر افئدة الموحدون ولايصل الى ساحة قدسه ابهى مجرد عقول المقدسين مفخر ظهوراتند و مظهر شؤنات من عندالله خالق الأرض و السموات متفردند از اشباه و امثال و مقدسند از اشراک و اضلال سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیث مردوده . تا آنجا که مینویسد جلوس سلطان ازلیرا در این چنین قوت و قدرت مشهوده مشاهده نمائید که این است نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم تا آنجا که میفرمایند سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی ایشان باز نمائید این عبد فانی

دانی قسم بخدا که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت بر افرازم در کل آن بر کل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل و املم رحمتشانرا آن اشهد بانی ماخلیت من ارض الاوقد وقعت وجهي عليها سجدالله المقتدر العزيز الحميد و ماتركت من لسان الا وقدناديت بها الله و كان الله على ما اقول عليم نيستم مگر عبد ذليل در ساحت قدسشان چشمهای غافلين در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده مترصد عنایت است این است که در عرایض بساحت اقدس ایشان عرض شده سبحانک اللهم يا الهي ترى بان كل العيون نائمون على فراشهم و عيون البهاء منتظرة لبدايع رحمتك و كل العباد مسترقدون على بساط عزهم و طلعة الرجاء على وجه التراب مشتاقة بطرائز رافتک سبحان الله مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شان است از برای عدم تلقاء مظهر آيات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و میشود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لانملک لانفسنا نفعا و لاضرا ولا حيوة ولا نشورا کل در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر تا آنجا که میفرماید ای اهل بیان یک توقع از شما دارم و استدعا مينمايم ثم اقسمكم بالله المقتدر المتعالي المهيمن القيوم بان لاتتذكروني لا بالحب ولا بالودولا بالبغض ولا بالكره گویا رضای خدا هم در این باشد و كفى بالله بينى و بينكم بالحق شهيدا ثم على وكيلا» الخ.

آنچه در حاشیه بخط ایشان نوشته شده است: «کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملازین العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند.

فورب السموات والارض انه الکتاب عز محبوب و آیات مهیمن قیوم ان اکتبوه باحسن الخط علی کمال ما انتم تستطیعون أن تکتبون ثم اقرؤها بالحب آن تحبون الی سموات الجذب تعرجون اوالی عماءات القدس تصعدون والسلام والتکبیر علی عباده المخلصون».

ایضا بجمعی دیگر بعد از فقراتی چند نوشته «بهر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امرالله را باین سهلی ندانند که هرکس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده اند زود است خواهند دید که شجره استقلال بسلطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئا مذکورا خواهند گردید انالله و انا الیه راجعون انتهي فیاسبحان الله کمال تعجب است از آن بهائم آدمی صورت که خود را دارای علم عرفان و ایقان میدانند بعد از دیدن و شنیدن این عبارات چه میگویند و بر چه وجه حمل مینمایند جز اینکه بگویند آقا شکسته نفسی فرموده اند چاره و گریزی ندارند چه که از این قبیل عبارات و اشارات از تلویح گذشته تصریحا در دست است ولی کو گوشیکه استماع نماید و اهل انصافی که اذعان و تصدیق کند.

لقد اسمعت لو ناديت حيا ولكن لاحيات لمن انادی

اینکه نوشته بودید «خفتگانرا بیدار کن و بیهوشانرا هوشیار، بی خردانرا بعقل و دانش دلالت نما و افسردگان را به شعله محبت الله و نور معرفت الله. یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان»

اگر چه از تلفیق کلمات و تعقید عبارات و مراعات سجع و قوافی مطلبی مفهوم و مقصودی معلوم نمیشود جز اینکه جناب ابوي دعوی من یظهری کرده اند و عباد الله را بعبودیت خود خوانده اگر چه در اوراق قبل بدلایل عقلی و نقلیه و نص صریح حضرت نقطه ارواحنا فداه و عبارات خود ایشان که بلسان مناجات بحضرت ثمره عرض کرده و شرحی که در جواب جناب ملامحمد جعفر کاشی و شرحی مفصل به جناب آقای میرزا هادی قزوینی که هر دو موجود است در این باب نگاشته در چنین ادعائی انکار صرف نموده و مدعی این امر را لعنت کرده اند با وصف آن انکارهای صریح واضح لایح چنین دعوائی از آن مدعی در نزد عقلا و اهل انصاف قابل استماع نیست زیرا که قبل نوشته ام قائل این اقوال اگر این همه عبارات را دروغ گفته و تدلیس کرده چنین شخصی قابل و امین نیست که هادی و راهنمای تمام عباد باشد و خلق را از حضیض غفلت و جهالت برهاند و باوج مراتب علیه و مقاصد عالیه رساند و بفحوای کلام الهی که در قرآن مجید میفرماید کونوا مع الصادقین بر احدی همراهی و متابعت او لازم نیست چرا که صادق نیست و اگر راست گفته اند و از شایبه کذب و فریه عری و بری اند و بعد این چنین دعوای بزرگی نموده اند.

چنین دعوائی نیز قابل استماع نیست البته شخص عاقل بیغرض مصدق و متبع مدعی این دعویرا بحکم عقل سفیه میداند و از حلیه دانش عاری میشمارد با این شرح مبسوطی که نوشته شد فرض میگیریم که شخصی آمده و ادعائی کرد و بکلی آن عبارات سب و لعن هم از او نیست حال ما را باید محض ادعا از آن شخص مدعی هرچه میگوید قبول نموده بپذیریم و یا باید از او مطالبه نمائیم بر طبق ادعای خود برهانی اقامه نماید که جمیع من في الارض از اتیان بمثل او عاجز شوند اگر محض ادعا باید تصدیق کرد چنانکه خود ایشان و شهدای ایشان گفته اند که نفس ادعا حجت است این مهجوره میگوید که قبل از جناب ابوی اشخاصی دیگر نیز آمدند و بلسان فطرت هم نزدیکتر بوده اند و چنین ادعائی کردند چون سید اعمی هندی که بعد از ظهور نقطه بیان و نصب حضرت ثمره بر وصایت و مراتیت ایشان ادعای مراتیت کرد و بعضی غرایب از قبیل اخبار از مغیبات از او بروز نمود و در حق حضرت ثمره بعضی تکلمات جسورانه هم میکرد. بتبعیت او جمعی بضلالت افتاده بمعرض هلاکت رسیدند و همچنین حسین میلانی که دعوی رجعت حسینی کرد و بعضی از عبادالله را بدون برهان بنار نیران جهالت مبتلا نمود. کذلک سید اعمی دیگر مدعی مرآتیت شد در بروجرد کشته شد. پس از آن میرزا اسدالله دیان ابوالشرور که دعوی من یظهری کرد. بعضی شبه آیات و مناجات برطبق ادعای خود آورد. توقیعی قهرآمیز از ساحت قدس ازلیه بر رد و ردع او نازل «سیجیئی محمد من الغمام و یضربک بالسیف ایهاالدنی الادنی». میرزا محمد مازندرانی باغوای والد بزرگوار در ارض با او را بدون اذن حضرت ثمره بقتل رسانید در صورتیکه برای انابه و معذرت آمده بود و من خود خط او را در پیش

نبیل قزوینی دیدم که عریضة عرض کرده بود باین «مضمون من الدنی الادني الی العلی الاعلی.

بندگی هیچ نکردیم و طمع میداریم که خداوندی از آن سیرت و اخلاق اید»

از جمله مدعی ها میرزا عبدالله متخلص به غوغا که مردی نطاق و مجلس آرا بود که شخص بیانش بنان تحریر و لسان تقریر از دست و زبان عارف و عامی میربود و گفتار سحرآگینش غبار ملالت و کسالت را از آینه خاطر عالی و دانی میزدود او نیز مبتلا بنتیجة ادعای خود گردید از دو دیده کور و از معاشرت احباب خود مهجور و منفور شد.

از جمله مدعیهای من یظهری حاجی میرزا موسی قمی و ملامحمد لال زرندی بوده اند و از جمله آنها میرزا هاشم کاشانی بود که وقتی پاره آیات تلفیق نموده خدمت حضرت ثمره فرستاد در جواب او سه میم مرقوم فرمودند و فرستادند بعد از رسیدن جواب دیگران ندانستند مراد حضرت را ولی خودش گفت مراد این است که مگو و مخوان و منویس و بهمین سبب دست از ادعای خود برداشت. پس بنابراین ادعای صرف بدون برهان بحکم عقل حجت نیست جز اینکه برهانی باید اقامه نماید که کل من علی الأرض از اتیان بمثل او عاجز باشند قل هاتو ابرهانکم ان کنتم صادقین و اما برهان باید از مجاری عادی نباشد یعنی از روی کسب و تحصیل نباشد بلکه آب حیوانی باشد که از ینبوع فطرت جو شد که اگر قطره از آن بر لب هر گم گشته وادی حیرانی رسد فورا او را از تیه غفلت و نادانی بمدینه علم و ایقان رساند هوالذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل لفی ضلال المبين و نفرموده اند هوالذي بعث من الدراويش والعرفاء و الأدباء والصوفيه رسولا منهم انهم بعد از شصت هفتاد سال که با همه عرفاء و دراویش اوقات صرف نموده و با تمام شعراء

و حکماء طبیعی شب و روز محشور بوده قریب بیست سال با علمای بیان و اهل لسان خاصه بدیع معاشر بوده و آیات بدیعه که از سمای الوهیت نازل شده همه را ضبط و در لوح خاطر ثبت نموده که هنگام فرصت بعامیان عمیا طینت بنماید و زبان من یظهری گشاید اگر مقصود تلفیق الفاظ و تطبیق عبارات و مراعات سجع و قوافی بزحمت و کلفت باشد مقامات حریری و مقامات بدیعی و طیف الخیال و مقالات حمیدی و احیا العلوم غزالی و مهجة البیضاء و محبوب القلوب فاضل اشکوری از همه نزدیکتر اخوان الصفا در فارسی و تاریخ معجم و اخلاق ناصری و بیهقی و هشت بهشت و تاریخ وصاف و عقدالعلی و اندرز نامه قابوس و گلستان و دره نادری از همه نزدیکتر گنج شایگان و انشاءات قائم مقام و امثال ذلک که هریک در سلاست و فصاحت بیان و طلاقت لسان بیعدیل و بی نطیر بوده اند پس باید هریک از آنها را بخدائی تصدیق کرد.

مثل آنکه ملا محمد علی مسئله گوی تبریزی که جمیع اراء وفتاوی مجتهدین را از زمان شهید اول و ثانی تا زمان شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی در خاطر داشت و میگفت اگر اجتهاد بمسائل وفتاوی علما دانستن است من اعلا جد همه مجتهدین هستم. پس معلوم شد زبان فطرت نه از روی تکسب و سرقت است که عبارات دیگران را حفظ و ضبط کرده باسم آیات فطرت بخرج دهند. نعم ماقیل.

گر چه ماند فرقها دان ای عزیز — دانه آبی بدانه سیب نیز
هر دو کون اهو گیاه خوردند آب — زین یکی سرگین شده زان مشک ناب
هر دو کون زنبور خورد از یک محل — زین یکی شد نیش و انکدیگر عسل
صد هزاران این چنین اشباه بین فرقشان هفتاد ساله راه بین یابن العرفان

انصاف بده از تو سؤال مینمایم این شمس حقیقت را که نقطه اولی میخوانی آیا نقطه از عالم وحدت سیر بعالم کثرت نکرده و صور حروف ظاهر نشده

از آن حروف هیاکل پدیدار نگردیده و از آن هیاکل آثار بدیعه منیعه ظاهر ننموده اصل نقطه حذف شد و هباء منثور گردید و حال اینکه این مطلبی را که تو ادعا مینمائی خلاف سیرهٔ جمیع انبیاء و مرسلین است در جمیع ادوار و اعصار زیرا که برای هریک از احکام و سننی که هریک از انبیاء آوردند خلقها خلق شدند که هریک از آن احکام را بموقع اجراء رسانند چنانچه در کور قرآن نظر کن در ظل حکم اقیمو الصلوة چقدرها مصلی در عالم ظاهر گردید و هکذا سایر اوامر و احکام مقدسه قرآن چگونه میشود که شخص نبی و رسول ظاهر شود و برهان اقامه نماید و احکامی از جانب خدا بیاورد که عباد را از وادی ضلالت و جهالت نجات داده بجنت عرفان و ایقان رساند هنوز احکام او را کسی نشنیده و بموقع اجراء نرسانیده دیگری بیاید احکامش را نسخ نماید و متمسک ببعضی از کلمات و عبارات متشابه کتاب بیان باشد در صورتیکه خودش نتواند احکامی بیاورد در ظرف این مدتی که مشق این کار را میکرد و نتوانست ترتیب اثری دهد پس از آنکه دید دروغش مکشوف و کذب ادعایش آشکارا میگردد بمرده کالقردة خود گفت که نقطه بیان را در عالم نورانیت ملاقات کردم چون طفل رضیعی که برای ثدی ام خود ضراعت و زاری نماید که احکام بیان او را نسخ ننمایم منهم بر او رحم آورده احکام کتاب او را نسخ ننمودم مگر چند حکم از محرمات و منکرات او را چون بر عاملین ترک آنها شاق بود استعمال آنها را جایز شمردم و این اشعار را در این مقام انشاد نمودند.

بیان از من شده صادر منم بر نسخ او قادر

کنون بر وی شدم آمر چرا کو شد مرا ساجد

یا معاشر المنصفین ببینید و بشنوید که این مدعی شمس حقیقت چه میگوید اشهدکم بالله هیچ شخص عامی باشعور چنین سخنی میگوید و چنین ادعائی منماید اگر نقطه بیان از جانب خدا و احکامش متبع بوده تو چه میگوئی مگر کتاب بیان رساله عملیه فلان مجتهد بوده که تو تقلید میت را جایز بدانی که احوط چنین یا اقوی چنان است چه بسیار عجب است که از گفتن این عبارات خجالت نکشیده اید. بالجمله عقل سلیم و ذهن مستقیم حکم میکند که قبل از انتشار احکام سابق و اجرای امر اول چنین دعوائی باطل و از درجه اعتنا و اعتبار ساقط است مگر اینکه مدعی شود آنکسیکه اول آمد نعوذ بالله دعوایش دروغ و صرف برهانش کذب محض بوده است والا بعد از تصدیق امر او و قبول برهان او نمیتواند در زمره آنان که یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض باشد گویا آن نورچشم ندیده است آیات الهی و بینات نامتناهی را که همه آنها نصوصی است ظاهر و باهر برخلافت و وصایت و حجیت حضرت ثمره و در اکثر آنها تصریح شده بداوم و بقای دین بیان و نصرت و ترویج آن بدست آنحضرت و مرایای ظاهره بعد از آن حضرت و بسیاری از واقعات و اتفاقات دیگر که هنوز آنها بعرصه ظهور و بروز نرسیده ولی بدون شبهه وعده الهی خلف نشده خواهد رسید و از جمله آنها ارتقای مناهج بیان و انتشار احکام آن و ذکر ادلاء حی و مرایائیکه پس از حضرت ثمره باید بیایند بعدد نوزده و در رأس هر شصت و شش سال یکنفر پس از آنها اجرای احکام بیان با شهدای بیان خواهد شد و بعد از آن دین و احکام بیان چون دین اسلامیان و احکام قرآن در زمان فترت خواهند کرد و بلیل الیل دچار خواهند گردید بعد از آنکه بواسطه طول لیل و کثرت بعد از مطلع شمس بیان ظلمت جهل و نادانی عوالم

انسانیت را فرو گرفت و غمام غفلت ظلمانی نقاب حجاب بر چهره شاهد ظهور انداخت ابالیس ظلم وعدوان از بیغولهای جهل و ضلالت بیرون آیند و گرفتاران زمان فترت بغفلت و غوایت راهنمائی نمایند چنانچه از قبل در فرقان ظهور نقطه بیان را در چنین عصری وعده داده بودند که به یملاء الله الأرض قسطا و عدة بعد ما ملئت ظلما و جورا در آن اوان محض بروز عنایات خفیه طمطام الطاف غیبیه الهیه بجوش و خروش آید آن گوهر گرانبها از صدف هویت برای هدایت و تربیت عباد بکسوت بشر نماید و آن شمس مشرق یزدانی از افق این عالم طالع و تابان گردیده تجلی فرماید.

مقدس نوری از قید چه و چون سر از جلباب چون آورده بیرون

بالجمله بعضی آیات و توقیعات مبارکه حضرت اعلی را که شاهد بر وصایت و مرآتیت حضرت ثمره و رادع دعوی مدعی است در این مقام مسطور میدارد که تا از گمشدگان وادی حیرانی رفع اشتباه نماید.

«««في كتاب العلى الاعلى و آن ماقد ذكرت من ظهور الفرج فقد اظهرت يا الهى بظهور حجة قد عجزت عنها ما على الأرض كلها تا آنجا که میفرماید فلتلهمن اللهم كل خلقک بان يعرفن قدر تلک الايام فانها أن غربت لن يرونها الأمن عند من تظهر نه و كان الخلق في الليل الآليل بمثل بعد محمد الى ان ثمن عليهم بظهور نفسك يوم القيمة فان هنالک كل بالنهار ليحشرون»»»

ایضا در کتاب جلیل میفرماید «««الله اكبر تكبيرا كبيرا انني انا الله لااله الاانا كنت من اول الذي لا أول له كيا نادائما انني انا الله لااله الاانالاكونن الى آخر الذي لا آخرله كيا نادائما ان يا اسم الجليل فاشهد بان الله لم يزل كان حيا باقيا ولايزال ليكونن مثل ماقد كان يبدء الأمر من الله و يرجع الأمر الى الله و أن

الأمر ينتهي الى اسم الوحيد لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده ان اظهرالله بمثله ذاحجة فينتهى اليه و الا الامر بيدالشهداء في البيان الذينهم عن حدود ما نزل في البيان لايتجاوزون الى يوم من يظهره الله في القيمة الاخرى فان به يصلح كل امر الى اخر و در بعضى از ايات ميفرمايد وان عرش الوحيد عرشى مثل ما كنت حيا و كان حيا ولكن ماينبغى لى لايدركه الاالله رب العالمين تا آنجا كه ميفرمايد و آن ما انتم امرتم بالوحيد لما قدوهبناه آياتنا وجعلناه عرش بطوبنا للعالمين قل يا اولى البيان لاتختلفون في امرالله و كنتم على منهاج واحد لثابتين تا آنجا كه خطاب بخود حضرت ثمره ميفرمايد يحب الله ان يظهر كل مانزل في البيان بما يجرين من يديک و يحفظ عندک للموحدين و آذاشاء الله يوم عزة للمؤمنين ينشر بين يدي اسم الوحيد ذكر الله للعالمين ذلک ماقد احب الله ربک و يحب من بعد انه هوالاحبب الاحببين تا آنجا كه ميفرمايد وان مادامت الشمس مشرقة كل بضيائها مستضيؤن و من بعدها لويطلع بمثله فاذا انتم بمثله مهتدون و انتم بضياءالله مستضيؤن الى ان يكمل الواحد فاذاينتهى الامر الى الله ان يا اولى الايات تصبرون فان الامر بلغ الى الله ولايحب الله أن يظهره الافي يوم من يظهره الله انتم يومئذ في نصرالله لتسارعون»»

تا آنجا كه ميفرمايد ««و آن تستنصرن بالله ثم باسم الوحيد لينصركم الله اذا انتم بما قد قدر الله ودبر لتقدرون و تدبرون»».

ياللعجب بعضى از قاصرين و كوته نظران براى اثبات دعواى خود ميگويند كه بمجرد غروب شمس ربوبيت شمس حقيقت من يظهره الله طالع شد و ليلى در بين نبوده و اين قول با نص صريح حضرت نقطه مباينت دارد

چنانکه در آخر شرح کوثر میفرماید «««فاذا عرفت ما ارشحناک من احکام الرجعة فایقن أن حامل امرالله فرض أن یکون علی فطرة من الرسل تا جائیکه میفرماید و آن سنة الله قد قضت من قبل بمثل ما تقضي من بعد کما قال رسول الله (ص) والذي نفسي بیده لترکبن سنن من قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة حتی لاتخطؤا من طریقتکم و لاتخطأکم سنة بنی اسرائیل»»».

اگر اندکی انصاف دهی و از لجاج و اعوجاج باز آئی میفهمی فرمایشات حضرت را که سیرت و سنت خداوند متعال بر این جاری بوده است در زمان فطرت هر رسول و نبی بعث میفرماید رسول و نبی دیگر را که در وقت احاطه ظلمات جهل و حیرت اضائه و منور فرماید جمیع افراد عوالم کونیه را چنانکه میفرماید «««قد قضت من قبل بمثل ماتقضی من بعد. بالجمله از جمله مواعید آنحضرت است که در صلوة هیاکل برای حضرت ثمره است ولتظهرن اللهم في راس کل ست و ستین سنة هیکلا من هیاکل الواحد لیرفعون مناهجک في البیان و یا خذون ماقد قدرت من مطالعك في البیان الی یوم تشرقن سمائک و ارض و ما بینهما بظهور من تظهرنه و در توقیع وحید اکبر میفرماید وسیظهر الله في ذریتک أن تقضی ماتاعن البیان مایورثن الملک و یظهرن امرالله علی العالمین ایضا في صلوة الهیا کل فاحفظ اللهم ثمرة التي قد اظهرتها في البیان وارجع الی ادلائک فیه بما تحب و ترضی علی منهاج امرک و ارتفاع ذکرک کیف شئت وانی شئت ولتر بین اللهم شجرة البیان الی یوم من یظهره الله»»»

ایضا به حضرت ثمره مرقوم شده «««ولقد راينا ماسطر من هنالك وانا كنا به عالمين و احفظ نفسک آن لايحط علمک حزناثم ما انزلنا علیک في فؤادک فانا كنا علیک ثم ادلائک لحافضين ايضا بخطه الابهى و ممهور بمهره الا على و مكتوب في راس التوقيع اسم الله الوحيد الله اكبر تکبیرا كبيرا هذا كتاب من على قبل نبيل ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين قل كل من عند نقطة البيان ليبدؤن آن يا اسم الوحيد فاحفظ مانزل في البيان و امر به فانک لصراط حق عظيم»»» .

اینکه در شرح کوثر میفرمایند «««فايقن أن حامل امرالله فرض أن يكون على فترت من الرسل»»» در کلمات دیگر ایشان نیز هست که اهل بیان در لیل الیل واقع خواهند شد بین آنها و بین حضرت من یظهر طول لیل خواهد بود و در عقبات برزخ الی یوم النشور خواهند ماند. بعد از آن میفرمایند «««فاسئلک اللهم بعزتک بان تورقن تلك الشجرة بكل اسمائک حتى تحصى عليها الى ماقد أحطت به علما أذلاحدلذ و كرک ولانفاد ولما عندک فاسئلک اللهم باسمائک التي قد احصيت على تلك الشجرة من الا بدا لي المستغاث الى ان قال وان ترفعن شجرة الاثبات بما تسكن به قلوب اوليائک و يبرد به صدور آمنائک بما يشهدن حروف اثباتک على سرير سلطنتک و استقلال كبريائک ظاهرين غير محتجبين و التسلطنهم على حروف النفى بما يا خذونهم بما اكتسبت ايديهم و ينتقمون عنهم بما احتملوا بغير حق في سبيل ولاتيک آذانک القادر على ذلك الى آخره انشدكم بالله»»».

الحق ای اهل انصاف از بدایت بعثت حضرت رسول ص الی غدیر خم و بعد الی صعود روح پرفتوح آنحضرت جميع اخباریکه بر وصایت و

خلافت و عظمت شان حضرت ولایت ماب صادر و با کمال اهتمام روات خاصه ثبت و ضبط کرده اند زیاده از سی خبر نیست که بعضی از آنها را عامه منکر و بر رد آن اخبار اصرارها دارند و آن اخبار را از احادیث نبوی نمیشمارند و آنقدریکه کلمات مصرحات و آیات بینات حضرت اعلی جل شأنه در علوشان و سمو قدر حضرت ثمره دلالت دارد و نص بر ولایت و وصایت او است عشر آن بلکه عشر عشر آن در اخبار قبل بعد از تفحص و تتبع بنظر نرسیده است و تا کنون شیعیان خالص و محبان مخلص سر از دائره اطاعت و انقیاد آنحضرت نکشیده و بواسطه محبت آن بزرگوار از جان و مال و اعیال و اصفال چشم پوشیده اند. ای کور چشمیکه از انوار ساطعة الهیه اغماض نماید و ای بی نور قلبی که از تجلیات غیبیه قدسیه حقه اعراض کند.

اینکه نوشته بودید «اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته الفداء فردا وحیدا واضحا مشهودا من دون ناصر ومعین بنفس مبارک مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من في الأرض کرد چون شمس روشن بود و چون شمع ساطع بر هر انجمن همیشه پرده برانداخت و علم برافراخت و سینه مبارک را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید هیچ صبحی اسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و آغلال فریاد براورد از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود»

اما الجواب اولا معنی بعضی از این عبارات مباین با الفاظ و الفاظ آنها مخالف با معانی است مثل این عبارات که نوشته اید که همیشه پرده بر انداخت و علم برافراخت و سینه و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود. خود انصاف بدهید صدر و ذیل این عبارات باهم بینونیتی دارد یا نه؟ چون مرا باشخص آن نور چشم معارضه و معانده نیست مهر بر لب زده و خاموشم ولی از ادعاهائی که کرده بودید نمیگذرم و آن این است. سینه را هدف سهام احزاب ساخت کی کجا چه وقت تا در بغداد بودند از طرفی حاجی امین بی دین بعنوان اینکه از طرف حضرت ثمره امین و مأمور گرفتن وجوه مال الله و سهم امام از قاطبه مؤمنین ببیان است دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد بمغلطه و اشتباه پولها گرفته اندوخته ها جمع آوری کرده تشکیل کمپانی خیریه داده.

چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده بحضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردند در حالتیکه صاحب مال حقیقی بکمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود. و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان بتوسط سلمان نامسلمان به شیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و طهران و جمیع ولایات ایران میرسید، دست تکدی دراز کرده و دهان حرص و آز باز نموده وقت مراجعت کول بار او چون کشگول درویشان از پخته و نپخته، دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو و لبریز بود. از اشربه و حلویات یزد و شیراز مینوشیدند از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان میپوشیدند از رنگ و حنای رودان و کرمان می بستند از خربزه و گز اصفهان تناول نموده از پسته و بادام شهر بابک و

سیرجان میشکستند. سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان دیده و سنانی جز پشمک و نقل بید مشک و باقلوای یزد شنیده نشده که بآن سینه مبارک رسیده باشد. عزیزا این عبارات را از برای چه و به که مینویسید؟ در صورتیکه میدانید از بدو ظهور این امر از سرایر و ضمایر هر کسی آگاهم و بر شداید و رخای هر یک شاهد و گواه در چه مسئله از معضلات مسائل دین و مشکلات دلائل آئین با کدام یک از علمای نجف و کربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن راندند.

تو بودی در سپاهان با شکر شاد   قلم شاپور میزد تیشه فرهاد

آنانکه از اول ظهور سر جانبازی بر کف ارادت نهاده زبان تبلیغ و ارشاد در میان عالی و دانی گشاده از روی براهین عقلیه و قوانین نقلیه و استشهاد بایات باهرات و معجزات متکاثرات علمای زمان را بای نحو کان باین دین مبین دعوت و تبلیغ مینودند. چون ملامحمدجعفر کاشانی و حاجی سید جواد طباطبائی و متولی باشی قمی و ملا رجب علی قهیر که هر یکی از آن بزرگواران جمعی از آقایان نجف اشرف و کربلای معلا را چون جناب شیخ مرتضی و حاجی میرزاعلینقی حجة الاسلام و حاجی میرزا حبیب الله و حاجی میرزاحسن شیرازی و حاجی میرزا ابوالقاسم طباطبائی و فاضل اردکانی و غیره را تبلیغ کرده و هدایت مینمودند والا بر شما معلوم میشد که در بغداد چگونه زیست میکردید و چه سان اعلای کلمهٔ حق مینمودید والله که انصاف ندارید ولی جناب ابوی کاری که کردند به خلاف دین و مشی انبیاء و حکم خدا که فرموده قولو اقولالینا اشراریکه خود را منسوب باین طایفه کرده و بی دین و لامذهب صرف بوده چون سید ببرکاشی و شاه

میرزای کاشی اغوا نموده علاوه بر قتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند ارائه بقتل ملا آقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او را ببرند و این حرکت زشت چون تیر انداختن به شاه ایران سبب اختلال حال و اغتشاش امر قاطبه بیانیین و اسباب تحیر بلکه موجب تنفر اغلبی از علمای بزرگ گردیده کسی را که برهانی باهر و بینه بین در دست است شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد.

بالجمله اینکه نوشته بودید «امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و اوازهٔ دلبریش در جهان علیین افتاده»

اولا بفرمائید آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن وممتاز چه معنی دارد؟ واقعة حیف است کسی پس از چهل سال تربیت و معاشرت با اهل علم و فضل و ممارست بکتب علمیه این گونه عبارات بی ربط مهمل را بنویسد و به ولایات بعیده گسیل نماید.

اینکه نوشته اید «آن عمه محترمه باید سر حلقه ورقات مقدسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدرات منجذبه در کتاب علیین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم»

من را چون از ورقهٔ سدره مبارکه و ثمره شجره طیبه خوانده اید حال میخواهد بمقتضای فطرت اصلیه و جوهر ذاتیه بورقات دیگر ابلاغ امر الهی نماید و از زجاج خاطر آنها غبار غفلت و زنگ کدورت بزداید نمیداند

چه بگوید اگر بگوید آن مهدی موعود و شخص معهود که تمام کتب سماوی و ایات منزلهٔ الهی بر ظهورش گواه و جمله انبیای کرام برجلالت شأن و بزرگواریش آگاه بوده اند از افق غیب جلوه ظهور بخشیده و به جمیع گمگشتگان بادیهٔ حیرانی جرعه وصال چشانیده وجوده اثباته و دلیله آیاته لوای انني اناالله لااله الاانا افراخته و کوس لمن الملک الیوم الله الواحد القهار نواخته چون مهر درخشنده از افق غیب طلوع نموده و نقاب حجاب از چهره شاهد مقصود گشوده جوهره جوهره عوالم معنی را در قوالب الفاظ گنجانیده اشباح مراتب شهود را با علی درجه وجود رسانیده احکامی که اعمال بأن موجب ارتقای بمراتب عالیه معنویه و انتظام امور صوریه از جانب خدا برای خلق اورده حارس و نگاهبانی چون خود برای عباد معین فرموده زیرا که تمام معارف علمیه و احکام الهیه از کتاب و سنت که برای تربیت خلق آورده.

بدیهی است که در این زمان قلیل حیات بدنیه خلق قابل درک و فهم آن نمی باشد نفوس انسانیه و هیاکل بشریه باید اندک اندک به کمال و تمامیت خود برسد کما قال الله تعالی و مثلهم في الانجیل کزرع أخرج شطاه فاذره فاستغلظ فاستوی علی سوقه. اطوار خلقیه و ترقیات کونیه در تمامی ذرات مکونات لازم و جاری است به مصداق انک میت و انهم میتون در هر جمع تفریق و در هر ترکیب تفکیکی است و از بری هرنفسی اجلی مقدر و مقرراست لهذا شخص نبی و رسول را لازم است که امر صلاح و فلاح امت و بیان شرع و سنت خود را در دست امینی و حکیمی حافظ و بصیر سپارد و او را والی احکام و راعي أغنام و نایب مناب خود نماید و این

مطلب از بدیهیات اولیه است که شخص نبی مؤید بوحی و الهام تا کسی را قابل تاج خلافت و وصایت نداند ولایق بر اصلاح.

حال عباد نفهمد او را باین موهبت عظمی و عطیه کبری مفتخر نمیسازد این است که فرموده و ان لم تفعل فما بلغت رسالته چون همواره در هر دوره ارباب هوا و هوس خود را بکسوت نفوس مقدس جلوه میدهند که عبادالله را بتیه ضلالت اندازند بجهت این بود که هریک از سفرای الهی در حین حیوة خود برای حفاظت و حراست سنن و احکام و ترقی کافه آنام خلیفه و جانشین تعیین فرموده اند.

اوضح از این بگویم شخص نبی بمنزله پدر امت است چنانکه فرموده اند انا و علی ابواهذه الامة نطفه معارف ربانیه را در ارحام نفوس بشریه القا مینمایند و اولیاء او را پرورش میدهند تا بحد بلوغ کمال رسند این است معنی الیوم اکملت لکم دینکم بواسطه تعدد اوصیاء و خلفاء همیشه جاری و ساری بوده چنانکه بدیع اول وصی خود فرمود شیث هبة الله را و دوازده نفر از اوصیای او بودند تا زمان غیبت و فترت شده بعد مبعوث شد حضرت نوح وصی خود گردانید سام را کذلک دوازده نفر از اوصیای آنحضرت بودند تا زمان غیبت و فترت رسیده بعد مبعوث شد حضرت خلیل و وصی خود کرد حضرت اسمعیل را بودند دوازده نفر از اوصیای آن بزرگوار تا زمان غیبت و فترت رسیده بعد مبعوث شد حضرت کلیم و وصی خود فرمود یوشع را کذلک بودند دوازده نفر از اوصیای آنحضرت تا زمان غیبت و فترت شده بعد مبعوث شد، حضرت روح و وصی خود فرمود شمعون را و بعد دوازده نفر از اوصیای آنحضرت را تا آنکه زمان فترت

و غیبت شد. پس مبعوث شد نقطه فرقان و وصی خود فرمود ابن عم خود علی ابن ابی طالب را و یازده نفر از اولاد آنحضرت را و این امر غیبت و فترت در تمام امم بوده چنانکه میفرمایند حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة[6] کذلک تعدد و تعیین اوصیاء بهمین نهجی است که ذکر شد.

مشی و دیدن و رفتار جمیع انبیاء از این قرار بوده ولن تجد لسنة الله تبدیلا حال بعد از این تفاصیلی که ذکر شد. به خلق بیچاره چگونه باید تبلیغ کرد؟ بگویم حضرت نقطه بذر احکام الهیه را در اراضی افئده و نفوس خلق افکند ولی حافظ و حارس برای تربیت و حفظ آنها از آفات سماوی و ارضی مقرر نفرموده که آنها را بثمر رساند؟ و یا آن پدر رحیم القاء نطفه توحید و معرفت در ارحام نفوس بشریه کرد ولی مربی و دایه تعیین نفرمود؟ که آنها را از پستان ولایت شیر دهد و بحد رشد و کمال برساند؟ بکدام ضعیف العقل و سخیف العقیده بگویم شمس من یظهر بشمس ربوبیت نقطه اولی اتصال پیدا کرد و مابین این دو یوم لیلی فاصله نبود؟ اگر بپرسند که انبیای قبل مبشر انبیای بعد بوده اند همچنین انبیای بعد مصدق انبیای قبل بوده اند، ایا در حق این شخص مدعی نص قاطع از حضرت نقطه در دست داری؟ ناچارم بگویم نصوص عدیده بخلاف ادعای ایشان در دست است اگر ایراد کنند پس برهانیکه موجب اطمینان ما بیچارگان شود چیست؟ جز اینکه بگویم اولا که میفرمایند نفس ادعا حجة است و ثانیا محض اسکات و اغفال جهال بعضی کلمات تلفیق نموده اسم آنها را آیات گذارده اند! اگر سؤال

---

[6] «يَكُونُ فِي هَذِهِ اَلْأُمَّةِ مِثْلُ مَا يَكُونُ فِي اَلْأُمَمِ اَلسَّالِفَةِ، حَذْوَ اَلنَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَ اَلْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ» به این معنی که وقوع می یابد در این امت مثل آنچه در امم سابق بوده.

کنند آیا آن آیات از روی کسب و تعلم و تحصیل است یا از لسان فطرت که نقطه بیان آورده لا علاجم بگویم از بدایت سن جمیع اوقاترا صرف صرف و نحو و منطق و معانی بیان و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و علوم ادبیه و بدیع و عروض کرده و همیشه مشغول بمطالعة کتب سماویه و مداومت اشعار و قصاید عربیه و معاشرت حکماء و عرفاء و دراویش و صوفیه بوده است. زیاده از بیست سال در کتاب بیان و توقیعات مبارکه نقطه اولی غور و غوص داشته است اگر سؤال کنند که پس از این ریاضیات و زحمات و ممارست بکتب سماوی و تحصیل علوم والسنه آیا آیاتی که آورده عظمت و هیمنه و اثر آیات نقطه بیانرا دارد یا نه؟ جز اینکه بگویم با آن همه تصنع و مراعات سجع و قوافی و تلفیق عبارات مغلغه چون خط سنگلاخ همه را به نقاشی و بزک آرایش داده که هر بصیری ببیند عیبش را میداند و کشف معایبش می تواند و اقتباس و استراق آنها را از محل دیگری بخوبی میفهمد.

سوای اینها چیز دیگر در میانه نیست. اگر سؤال نمایند با کدام برهان قبول این امر خطیر باید کرد، جز اینکه بگویم محض ادعا که دیگر کس نتواند این ادعا را کرد. و در جواب بگویند تو خود در اوایل این اوراق اسامی اشخاصی چند نگاشته که همه دعوی من یظهری داشته اند و دعاوی آنها باطل بوده پس این ادعا هم باطل و بدون برهان از درجه اعتنا و قبول ساقط و عاطل است. اگر سؤال نمایند که نقطه بیان در احکام فرموده اند که ما حکم نجاست را از نطفه برداشته ایم محض احترام وجود مبارک حضرت من یظهر که در نطفه ایشان حکم طهارت جاری شود. و ایضا در احکام

بیان در تعلیم اطفال فرموده اند که اطفال را بچوب نزنند و اذیت ننمایند شاید حضرت من یظهر در میان آنها باشد و قلب مبارک او محزون شود در وقتیکه این احکام را در کتاب بیان مرقوم فرمودند این من یظهره الله مردی بود سی چهل ساله (بود). و همچنین توقیعی بحضرت من یظهر نگاشته اند که «««در مکتب خانه من یظهره الله بایشان برسد»»» و صورت آن توقیع این است که نوشته میشود در صدر آن لوح بفارسی مرقوم فرموده اند:

«««و در مکتب خانه من یظهره الله منور فرمایند هوالابهی الله لااله الاهوالعزیز المحبوب له مافي السموات و مافی الارض و ما بینهما و هوالمهیمن القیوم و أنه لکتاب من الله المهیمن القیوم الی الله العزیز المحبوب علی أن البیان ومن فیه هدیة منی الیک موقنا علی ان لااله الانت و أن الأمر والخلق لک وما لاحد من شئی الابک و ان من تظهر نه عبدک و حجتک لاخامطبنه باذنک و اقول الوتعزلن في القیمة الأخری من في البیان حین الذي تشرب اللبن من ثدي امک باشارة من یدیک لکنت محمود افي اشارتک ولوانه لاریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلا من عندک انک کنت ذافضل عظیما و انک تکفي کل شئ عن کلشئی و لایکفي عنک من شئی لافي السموات و لافي الارض و لاما بینهما و انک انت کنت کافیا علیما وانک کنت علی کلشئی قدیرا»»»

باید بگویم در جواب میگویند که در مکتب خانه لدنی بوده است. اگر سؤال کنند مکتب خانه لدنی عالم انوار و مجردات است توقیع لازم نبود باید بگویم ما عباد را در این موارد لم و بم گفتن چون و چرا آوردن و فضولی کردن

نمیرسد! یعنی اگر عذر است همین بس است! اگر سؤال نمایند که حضرت ثمره را غیر از نص حضرت نقطه برهانی برای اطمینان ما بیچارگان هست که از سلم ایمان نلغزیم و با علی مدارج علم و ایقان فائز شویم؟ جز اینکه بگویيم بلی آثار ظاهرة و آیات نازله از آنحضرت از حد احصاء و ضبط خارج است. چرا از روز اولی که ناطق بآیات الهی شده اند تا کنون علی التوالی در تمام ایام ولیالی آیات و آثار از آنحضرت ظاهر و در جمیع اقطار و اطراف عالم منتشر گردیده و جز خداوند عالم احدی محیط و محصی کل آنها نیست ولی آنچه از آثار ظاهره و انوار باهره و آیات منزله و کتب مدونه و الواح محفوظه بنظر این کمینه رسیده از این قرار است:

١. آثار الأزلیه سه جلد
٢. مرآت البیان
٣. اخلاق روحانیین
٤. کتاب علیین
٥. کتاب دیوان
٦. کتاب هیاکل بشأن آیات و مناجات هزار و یک هیکل
٧. دو جلد کتاب هیاکل بطرز مناجات
٨. صد وده هیکل
٩. یک جلد زیارات مرتب شده
١٠. دو جلد لئالی مجالي
١١. صحیفة الوحیدیه
١٢. صحیفه المخزون
١٣. صحیفه النور
١٤. صحیقه القدر

۱۵. صحیفه هائیه و واویه
۱٦. صحيفة الأبهجية
۱۷. صحیفة الابتهاجیه
۱۸. صحیفة الأوسعیه
۱۹. صحیفة المرایا
۲۰. صحیفة المرائی عربی
۲۱. صحیفة المرائی ترجمه بفارسی
۲۲. لمعات الازل
۲۳. کتاب حیات
۲٤. کتاب قدس الأزل
۲۵. کتاب وجه
۲٦. کتاب طوبی
۲۷. کتاب مستیقظ
۲۸. تعزید الانس
۲۹. کتاب واحد دو جلد
۳۰. ایضا کتاب واحد که سه جلد باشد و هر کدام نوزده سوره است بشان ایات
۳۱. اهتزاز القدس
۳۲. کتاب وجدیه
۳۳. کتاب بسمله
۳٤. رسالة احرفیه
۳۵. رسالة صالحیه
۳٦. رساله هادیه
۳۷. تفسیر سوره روم

۳۸. معوذتین
۳۹. جواب سؤالات ملاعبدالرحیم قزوینی
٤٠. کتاب لوح مسطور
٤١. کتب توقیعات
٤٢. چندین جلد ایضا توقیعات لایعد و لایحصي
٤٣. کتب خطبات مرتب شده دو جلد
٤٤. کتاب بهاج
٤٥. خلاصة الاحکام
٤٦. دو جلد مفصل و مختصر کتب جواب سؤالات مرتب شده
٤٧. چندین جلد شرح قصیده عربی عربی
٤٨. سه جلد شرح قصیده عربی فارسی
٤٩. یک جلد شرح قصیده فارسی عربی
٥٠. یک جلد شرح قصیده فارسی
٥١. سه قصیده کتاب نور
٥٢. کتاب اواه
٥٣. شرح تمام سوره بقره
٥٤. کتاب لمعات
٥٥. کتاب سطعات
٥٦. کتاب لحظات
٥٧. شرح سوره روم
٥٨. تفسیر سوره مریم
٥٩. تفسیر سوره هل اتی
٦٠. تفسیر سوره و المرسلات
٦١. تفسیر سوره اذا وقعت الواقعة

٦٢. تفسیر سورة الرحمن
٦٣. تفسیر آیه ماکان محمد ابا احد
٦٤. شرح آیه معراج
٦٥. کتاب آثار بلا اسم
٦٦. متمم بیان
٦٧. لواحظ و نصایح بطرز هیکلی کتاب اقصی.

تمام این کتب و رسایل و تفاسیر و الواح و آیات از لسان فطرت است چنانکه حضرت نقطه اولی در توقیعات مبارکه تصریح باین مطلب میفرمایند و از آنجمله این توقیع است که خطاب بخود حضرت ثمره میفرمایند «قل ما تعلمت مثل انتم تتعلمون قد فطرالله کینونیتی بامره و انطقنی کیف یشاء من عنده انه علام لطیف»» و در مقامی دیگر میفرماید ««قل ان مثل مانزل الله علی کمثل مانزل الله علی محمد رسول الله من قبل و کمثل مانزل علی نقطة البیان وماینزل علی من یظهرنه دار الاخرة»» الی اخر و در مقامی دیگر در باره حضرت ثمره میفرمایند ««و قد انطقه الله بقدرته و فطر کینونیته بمشیته»» و در لوح حاجی سید جواد مرقوم میفرمایند ««یا جواد آنالنبشرنک بمرآت قد حکت عن الله ربک في سن عددالواحد لینلون من عند الله ما یلقین علی فطرته جودا من لدنا فطوبی للمستدرکین»» و در جای دیگر میفرمایند که تا امروز مثل این ثمره ازلیه و مرآت الهیه کسی از لسان فطرت محضه تکلم نکرده است.

بالجمله اینکه نوشته بودید: «تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دارو یوسف مصر الهی را بثمن بخس دراهم معدوده مفروش صحبت یوسف به از دراهم معدود دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب

کردند و علت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شؤن هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد»

اولا مقامات و شؤن هر نفوسی غلط است باید هر نفسی باشد نه هر نفوسی ثانیا اینکه نوشته اید دراهم معدود نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند. بلی این مطلب صحیح است هماره دراهم معدود و طالبین آن مبغوض و مردود اهل فقر و مردان حق بوده و همیشه اولیای خدا از دنیا و اهل آن اعراض داشته اند هیچ وقت بدولت و مکنت وقعی نگذاشته اند این است که فرموده اند الدنیا جیفة و طلابها کلاب. ولی الحال از خود آن نور چشم عزیز انصاف میطلبم که پدر و عم شما هرکدامی مصداق چه حال بودند اوضاع تجلیل و تجمل و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را که از هر جهت بعین عیان دیده و میدانی حال کثیرا لاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده لابد شنیده بحیث یکفي سمعه عن عیانه که آنحضرت به چه پریشانی و عسرت در آن گوشه محبس زندگانی میکند. بیخود نبود که همه احباب و انصار از دورش پاشیده گرد شما جمع آمدند که الناس مع الدنیا یمیلون حیث مالت ویجتمعون حیث اجتمعت. حتی همین آمدن اولاد آن حضرت به نزد شما که در فقرات بعدد ذکر میفرمائید از همین باب بوده چنانچه عقیل برادر حضرت، آن حضرت را گذارده به شام نزد معاویه رفت و از بدو خلقت الی کنون هرچه دیده و شنیده شده طالبان دراهم معدود با حق طرف شده و دین را بثمن بخس فروخته اند چون اصحاب معاویه و انصار عثمان و لشکر عبیدالله زیاد و همچنین سایر اشقیا در همه اعصار و ادوار و هیچوقت اهل حق بر کثرت مال نبالیده و از اختلال حال نناليده

اند. همیشه بزرگان دین و راهنمایان طریقة حق الیقین از وجود فقر فخر داشته اند والفقر فخری و آنامسکین آجالس المساکین فرموده اند.

و اینکه نوشته اید «مقامات هر نفوسی از روش و سلوک او واضح و مشهود گردد روش و سلوکی که عندالله مرضی و محبوب باشد» ندانستم کدام بود معارضه با نقطه بیان و مخالفت با کتاب و سنت و حکم بقتل جمعی از ادلاء بیان چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی و غیره در عکا و در کربلا چون جناب ملارجبعلی قهیر و برادرش و در کاظمین مثل میرزا بزرگ کرمانشاهی و در عکا جمعی از مؤمنین دیگر با آن وصایائیکه حضرت نقطه در حفظ نفوس و شئون اهل بیان فرموده چنانکه در صلوات هیاکل میفرمایند اللهم صل علی البیان و من آمن به في کل شأن احدی احدیرا نباید محزون نماید چه جای آنکه با کمال قساوت قلب حکم بقتل چنین بزرگواران نماید. من قتل نفسا متعمدا فجزائه جهنم. بگمان اینکه بواسطه قتل این نفوس مقدسه انوار الهی خاموش و عهدی که بسته اند فراموش خواهد شد روش و سلوکی غیر از عوام فریفتن و خواص کشتن و انکار حق کردن و دعوی ناحق نمودن و تصدیق افعال حروف نفی کردن و انکار معاد و جزا نمودن و ابوحنیفه را بر حضرت صادق که قوام مذهب اسلام بوجود آن بزرگوار بود رجحان دادن جعفر کذاب را جعفر صادق خواندن ابواب و نواب اربعه خصوصا حسین ابن روح را طعن و بد گفتن و شرب دخان کردن فتوی به ملاهی و مناهی دادن، صراحتا دروغ گفتن تهمت زدن و افترا بستن و اسمش را پلتیک الهی گذاردن نسبت کذب بنقطه بیان

دادن سلوک و روشی دیگر دیده و شنیده نشده اگر این گونه اطوار و افعال دیدن و روش انبیاء و سفرای الهی است پس علی الاسلام السلام.

اینکه نوشته بودید «بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثیر بحر اعظم را موج در ربار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحریرا روایح جان پروری شجره طیبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوشگوار»

یا معاشر المنصفین انشدکم بالله! این عبارات چیست که مربای مربی آفاق و انفس با کمال دقت و اهتمام با نهایت فراغت بال نگاشته و ارسال داشته؟ بعبارت آخری مرا تبلیغ نموده باین عبارت که بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثیر یعنی چه؟ بحر اعظم را موج در رباید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار به کجا برخورد و دعوی چه بود؟ ابر آذریرا فیض بهاری شاید، شاهد کدام مطلب است؟ و نسیم سحري را روایح جان پروری قاصد کدام مذهب شجره طیبه ثمره آب دار آرد؟ صحیح ولی معین صافی آب خوشگوار چه معنی دارد؟ علم الله که هرقدر این عبارات را دنبال نمایم و زبان نقادی بر قدح قائل آن گشایم میبینم معایب خود گفتن است. خاصه اگر در دست جاهلی افتد بعداوت جبلی این مضامین را دست آویز خود کرده بعارف و عامی نماید و زبان طعن و لعن بگشاید.

باری به این لحاظي که نوشته شد میخواستم از موسی و ثعبانش و از عیسی و رهبانش صرف نظر نمایم از آفتاب و انوار و از گلزار و از رایحه عنبربار سخنی درمیان نیارم. دریا و موجش عنقا و اوجش را بگذارم و بگذرم دیدم تمام اوراقی که نوشته اید مقدمات اظهار مطلبی است که در

خزینه خاطر سپرده اید اندک اندک آن سِرّ نهانی و آن مقصود اصلی خود را بواسطه قاصد قلم و رسول زبان بصورت بیان آورده اید و آن این است که نوشته اید «با وجود این نفوس پرخموئی که بذاتها محتاج مربی ومحافظ و معین هستند چگونه توانند که مربی آفاق کردند و فایض بر اهل میثاق لاوالله ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود.»

چون از ایراد الفاظ مستحجنه متنفر و خسته ام برد و نقادی آنها نمی پردازم ولی مطلبی را که مقصودت بود دانستم و آن این است کسی که نتواند عیال و اطفال خود را تربیت نماید چگونه مربی عوالم آفاق و انفس تواند شد. اولا میگویم عبارتی را که خدای متعال از زبان حبیبش خبر داده من اعتدی علیکم فاعتد و اعلیه بمثل ما اعتدی علیکم چون خود مبادرت بر بی ادبی و جسارت کردی میگویم اگر در وجود خود شخص عیب و منقصتی باشد دفع ورفع او لازم تر است تاکسیکه باو انتساب دارد سالهای دراز جناب ابوي را مرض فتق ملازم رکاب و رعشه دست شاهد حضور و غیاب. (و در کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیک هم تصریح باین مطلب شده است) این دو مرض را نتوانستند دفع و رفع کنند پس چگونه توانند امراض مزمنه نفسانیه عباد را مداوا کنند طبیب یداوي الناس و هو علیل و سالهای سال جمال قدم و ملیک وجود و عدم مفتوق و با «ید» مرتعش بسر بردند و حال آنکه بدلایل عقلی و نقلیه ثابت میشود که شخص نبی و وصی که مظهر تامه حق و آیة الله است باید از تمام معایب و نقایص صوری و معنوی

عری و بری باشد قدح کرم شب تاب برطلعت آفتاب و ذم سراب بر آب از شرف خود کاستن و رسوائی خویش خواستن است.

اما مطلبیکه قبل نوشته اید نتوانسته عیال و اطفال خود را تربیت نماید اگر در اخبار احوالات انبیاء و پیغمبران الهی نگاه کنی میدانی که اغلب انبیاء و اوصیاء و بزرگان بجهت تحصیل علو درجات و استدراک مراتب عالیه مبتلا باولاد ناخلف و عیال نااهل و اقارب موذی بوده اند چون حضرت لوط و نوح و حضرت ختمی ماب و حضرت حسن و بعضی از ائمة دیگر و هکذا سائر مؤمنین در همه اعصار و نص صریح کتاب الهی خطاب بمؤمنین یا ایها الذین آمنوا أن من ازواجکم و اولادکم عدو الکم فاحذروهم دلیل حقانیت این مقال است.

اینکه نوشته اید «ابناء برخی از مدعیان که خویش را مربی کل میخوانند و قطب فلک اعظم میشمارند باین بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان مادون مرقوم نمودند»

اولا نمیداند این چند ورق را خود آن نور چشم ملاحظه نموده اید و فرستاده اید یا خیر، اگر ملاحظه ننموده اید خوب بود اول مطالعه نموده بعد ارسال دارید. اگر ملاحظه شده خیلی عجب است که راضی شوید این اوراق را بدست عارف و عامی بیندازید و به این مزخرفات احتجاج نمائید. و ثانیة عرض مینمایم و ماهی اول قارورة لسرت في الإسلام. اگرچه سابقا جواب اجمالی نوشته شده ولی باز سطری چند محض یاد آوردن از مجاری حالات انبیای قبل مینویسم تا مطلع باشید.

اول کسیکه از حق اعراض کرد از غلبه حسد برادر خود را هلاک نمود قابیل بود دویمی پسر نوح که از حق هزیمت کرده و گفت ساوي الی جبل یعصمني من الماء و بکوه ضلالت پناه برد. سیمی ابناء یعقوب بودند که کردند آنچه کردند و در دوره فرقان عقیل برادر حضرت ولایت مأب وزید پسر امام حسن و دو پسران حضرت موسی ابن جعفر که هردو در صحن کاظمین مدفونند و جعفر کذاب و امثال ذلک بسیار بوده اند. والذین یحاجون في الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب من ربهم ولهم عذاب شدید.

اما اینکه نوشته بودید «از روش و حرکت آنها در پیش بیگانه و خویش خجل و مجبور برجوع و معاودت نمودند».

بلی چنین است ولی از قراریکه خبر صریح رسیده برای آنها شهریه مقرر داشته اید که آنچه آیات و توقیعات مبارکه نازل میشود با سایر اخبار چون روزنامه نویسان بنگارند و شما را از آمد و شد اعدا و احباب آگاه دارند که هرکدام از احبا و مهاجرین را که بتوانید دستگیر نموده اگر بشود خودش را هلاک مصحوبات او را ضبط. والا همان آثار و آیات محموله را گرفته سد سبل و قطع رسل کرده شهرت بدهید که نطق از آنحضرت گرفته شده. اصلا آثاری از او ظاهر نمیشود. یریدون أن یطفئوانورالله بافواههم والله متم نوره ولوکره المشرکون.

بالجمله اینکه نوشته بودید «آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و بشر اره از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لاوالله لاوالله الاوالله »

یابن الانصاف کسی را که نقطه بیان ارواح ماعداه فداه در توقیعات مبارکات و آیات بینات و کلمات مقدسات و الواح ممتنعات که اغلب آنها بخط مبارک آن حضرت فعلا موجود است این همه تعریفات و توصیفات و فضایل و کلمات درباره او ذکر بفرماید حتی اینکه عرش او را عرش خود و مقام او را مقام خود و نفس او را نفس خود و لسان او را لسان خود و آیات او را آیات خود بخواند و او را قیم و مقوم و حافظ و ناصر بیان و اهل بیان قرار دهد، اصدار و اظهار بقیه بیان را بعهده او واگذارد، چنانچه در نص صریح لوح وصیت میفرماید ««« وان اظهرالله عزافی ایامک فاظهر المناهج الثمانیه»»» معنی این عبارت بسی واضح و ظاهر است چرا که بناء و اساس بیان بر نوزده واحد و منهاج شده که هر واحدی نوزده باب است و زیاده از یازده واحد از خود حضرت نقطه اولی ظاهر نشده است. اظهار مناهج ثمانیه بقیه بیان را بعهده حضرت ثمره فرموده میفرماید اگر عز و غلبه در ایام حیات تو ظاهر شد مناهج ثمانیه بقیه بیان را بگو و ظاهر ساز و به مردم برسان.

چنین کسی قطره کدره و شراره شده شما بحر حیات و عذب فرات و آفتاب جهانتاب چه قدر شبیه است این عبارات شما به اقاویل و مفتریات بعضی از منافقین در حق امیرالمؤمنین علی (ع) که میگفتند علی شبها بدزدی میرود و روزها به فقراء بذل میکند و بعضی میگفتند علی طهارت نمیگیرد بعضی دیگر میگفتند علی نماز نمیخواند و بعضی میگفتند علی دائم الجنب است و هرگز غسل جنابت نکرده. حتی آنکه خود آنحضرت در باره مفتریات عمروعاص میفرماید یاعجبا لابن النابغة یزعم لاهل الشام ان بی

دعابة وانی امرء تلغابه آعافس و امارس الخ باز خانه آن منافقین آباد که نسبت عجل سامری بان حضرت نداند و دجال آخرالزمانش نخواندند چنانچه شما بحضرت ثمره نسبت دادید. منافقین قبل هرچه کردند باز خلیفه چهارمش دانستند و انکار همه فضایل و کرامتش را نکردند. یا سبحان الله چه بی انصاف وقسی القلب مردمانی که از آیات منزله چشم پوشیده و از حق اعراض کرده ماتهوی انفس خود را بر رضای الهی رجحان دادند. کسیکه بعد از پنجاه یا شصت سال تربیت و اطلاع بر مقدمات و تتبع دواوین فصحاء و ادباء و محشور بودن با عرفاء و حکماء و ممارست تامه در کتاب بیان و آیات بدیعه و باصطلاح خودشان الوحي بخط خودش بیکی از اصحاب خود بنویسند باین عبارت که فلان مطلب را بضمیمه فلان مطالب بفلان شخص برسانید ضمیمه را بظای اخت الطاء نوشته با قلمتراش دسته ظارا حک کرده که الان در دست هر که انکاری در این قضیه دارد بیاید بنمایانم. چنین کسی دعوی من یظهری مینماید بدون برهان آن همه آیاتی که در حق حضرت ثمره نازل شده و ایشان را حضرت نقطه وصی و قائم مقام خود قرار داده و اجرای احکام بیان را موکول به امر ایشان نموده و خط نسخ بر همه احکام بیان کشیده گاهی میگوید که در اجرای احکام بیان بداء وارد شده گاهی این اشعار را انتشار میدهد

بیان از من شده صادر　　　منم بر نسخ او قادر

اکنون بر وی شدم آمر　　　چرا کو شد مر ساجد

گاهی میگوید که صاحب بیان بعضی مطالب را نفهمیده بعضی اوقات میگوید که با حضرت نقطه قرار داده بودیم بجهت حفظ مراتب و شئون

احکام الله که یک چندی احکام بیان در پرده خفا بماند و زمام این امر را برحسب صورت بدست احقر و اصغر و اخس ناس بسپاریم که اعادی بطرف او متوجه شده از قتل من صرف نظر نمایند تا دین بیان قوام و رواجی گیرد آنوقت طلعت قدم از افق عدم بروز و ظهور نماید.

گوساله های باغ وحش هم این دعاوی را با آنهمه تباین و تضاد قبول کرده آمنا وصدقنا گفته. کسی نیست که از این شخص مدعی سؤال نماید قرارداد شما با حضرت نقطه در کجا اتفاق افتاده؟ و برهان این دعوای شما چیست و شاهد بر این مطلب شما کیست؟ اگر في الواقع راست میگوئی صحت صدق و راستی از مستقلات عقلی است چون حُسن و قبح اشیاء، پس بناء علیه أن بزرگوار این همه تمجید و تبجیل از حضرت ثمره کرده و عرش او را عرش خود فرموده، نفس او را نفس خود شمرده و این همه آیات باهرات که در حق آن حضرت نازل فرموده نعوذ بالله دروغ بوده است؟

لاوالله العلي العظیم. ما به دلایل عقلی و نقلیه و آفاقیه و انفسیه ثابت کرده ایم که آنحضرت از جانب حق برای هدایت و ترقی خلق مبعوث شده و دامن عصمتش از لوث معاصی و معایب و نقایص منزه و پاک است و چنین نسبتی بانحضرت کفر محض و شرک صرف است. با این دلایل و براهین مدعی دروغ میگوید و اگر في الواقع کسیکه دروغ بگوید و نسبت سهو و خطا بنقطه اولی بدهد و بعضی از حلالهای خدا را حرام و برخی از حرامهای خدا را حلال نماید و بدون اقامه حجت و برهان دعوی من یظهری کند. پس من یظهر بودن کاری ندارد. یاللعجب از حمقای زمان که مشک را از پشک نشناسند و معنی را از لفظ خالی بی معنی فرق نگذارند،

حق را از باطل تمیز ندهند. و حال آنکه فهمیدن این مطلب اظهر من الشمس است. زیرا که اگر ادعای بی بینه و برهان را کسی قبول نماید بحکم عقل سلیم آن شخص مجنون و سفیه است بجهة اینکه این دعوا بر خلاف قوانین عقلاء و طریقة انبیاء میباشد. جمیع بیانیین متحدة معتقدند بر اینکه نقطه بیان تصریح فرموده در تحدید طول لیل الیل و فاصله مابین ظهور آنحضرت و ظهور حضرت من یظهره الله بمدت زمانی که مطابق است با عدد مستغاث چنانکه فرموده است «««جل ذکره فاسئلک اللهم بعزتک آن تورقن تلك الشجرة بکل اسمانک حتی تحصی علیها الی ما قد احطت به علما اذلاحد لذکرک و لانفاد لما عندک فاسئلک اللهم باسمائک التي قد احصیت علی تلك الشجرة من الابد الی المستغاث»»» تبعه مدعی میگویند در جای دیگر هم فرموده اند عبارتیکه حاصلش این است که اگر في الحین ظاهر شود تصدیق او لازم است. ولی آنچه تجسس و تفحص در کلمات و آثار نقطه بیان نمودیم که في الحین که دلالت بر این زمان بکند نیافتیم. بر فرض که باشد معنی آن واضح است چنانچه در چندین موضع از بیان صریحا ذکر شده در باره من یظهره الله که **او است امروزه نفس من ظهر** پس بناء علی هذا ظهور من یظهره الله في الحین همان ظهور حضرت نقطه است. چنانچه شمس طالعه در امروز عین همان شمس طالعه در فردا هست.

اگر زمغرب بسر زند خورشید سر　　عین خورشید است نی چیز دگر

و بعد ذلك کله باز اتفاق کل عقلای عالم است دعوای بلا دلیل و ادعای بدون برهان را شخص عاقل هرگز اجابت نکند و اگر دلیلی واضح و

برهانی لائح آورد که کل من علی الارض از اتیان بمثل او عاجز باشند بر کل من في الارض اجابتش لازم و اطاعتش واجب است نه اینکه با بعضی عبارات مسروقه و کلمات محفوظه و لغات مغلوطه مغلطه کرده خود را بیاراید و دعوی باطل نماید.

گیرم که مار چو به کند تن بشکل مار

کو زهر بهر دشمن و تو مهره بهر یار

ساحران با موسی از آستین ها

برگرفته چون عصای او عصا

از این عصا تا آن عصا فرقیست ژرف

از این عمل تا آن عمل راهی شگرف

لعنت الله آن عمل را در قفا

رحمة الله این عمل را از وفا

بالجمله اینکه نوشته بودید «گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصاید و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است»

چه که مقصودم ختم کلام و قطع رشته سخن است والا مینوشتم بعضی از آن قصاید وغزلیات و مثنوی های جناب ابوی را تا بر اهل دانش و بینش و فصحای زمان و شعرای زمین مشهود و مکشوف نمایم پایه و مایه اشعار ایشان را که در تمام غزلیات یک غزل بسلاست و ملاحت مجمر اصفهانی و فروغی ندارند چه جای شیخ سعدی و در تمام قصاید یک قصیده چون قاآنی و فرخی و حکیم ذوقی بسطامی ندارند چه جای انوری و منوچهری

و خاقانی و شعرای ترکستان. و در تمام مثنویهای ایشان یک حکایتی مثل فاضل نراقی و حکیم نصیر اصفهانی ندارند چه جای شیخ بهائی و مولوی رومی.

آقاجان من این عبارات را برای چه مینویسید بگمان شما آنکه برای مخدرات تا کور مازندران و بجهة ورقات مشعشعات یزد و خراسان لوح صادر میفرمائید؟ واقعا اگر جناب ابوی خیال داشتند برخلاف رویه و دیدن انبیاء و رسل الهی و نصوص صریح قرآن مجید که در جائی میفرماید و ما علمناه الشعر وما ینبغي له أن هوالاذکر و قرآن مبین و در جای دیگر میفرماید انه لقول رسول کریم وما هو بقول شاعر قلیلا ماتؤمنون برهان و حجت من یظهری خود را منظومات و اشعار قرار دهند و خویش را مصدوق آیه شریفه والشعراء یتبعهم الغاون بگردانند خوب بود وامیداشتند ملامحمد لال زرندی که شاعر ماهری بود و در ابتدا هم خودش دعوی من یظهری کرد چون دید پیشرفت نکرد به جناب ابوی گروش نموده و قصاید غرا در مدح ایشان انشاء کرد. از آن جمله قصیده ایست که به جنگ قصیدهٔ معروف طراز یزدی رفته و بهمان سبک ساخته و یکی از اشعار آن قصیده این است:

خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم
پرده برداشته مپسند بخود ننگ خدائی

و روزیکه این قصیده را در مجمع عام بحضور مبارک خواند چقدرها مورد تحسین و تمجید گردید. همین ملا محمد را وادار کرده بودند اشعار

بلند فصیح ملیح بلیغ خوب ساخته باسم ایشان کرده بود و الا این منظومات مهملات و اشعار بی معنی امثال اشعار مفخر اصفهانی که از طبع مبارک

ایحات العرش خورشید و داد — که جهان و امکان چه تو نوری نزاد
گر نبودی خلق محجوب از لقاء — یک دو حرفی گفتم از سر بقاء
تا که جانها جمله مجنونت شوند — تا جنانها جمله مرهونت شوند
تا ببینی عالمی مجنون و مست — روحها به هر نثار اندر دو دست
تا رسد امر تو ای فخر زمان — در فشانند بر قدومت رایگان
سر بر آراز کوه جان خورشیدوار — تا ببینندت عیان از هر کنار
جلوه ده انروی هم چون ماه را — سبز و خرم کن زلطف این گاه را
قطره میجوید ز بحرت کوثری — کوثری کن چونکه شاه و مهتری
ذره گشته ملتمس نور تو را — وارهش از لطف بی چون و چرا
دانه بگشاده دهن سوی سماء — تا بیاید بروی از فضلت بهاء
قطره های مرحمت بروی ببار — ای ملیک فضل و ای میر دیار
خرق کن این پرده صد توی را — خوش تماشا ده کنون این روی را
زانکه در فضلت نباشد شبهه — بهر ما بر بند زلطفت توشهٔ
مشرق کل کن کنون این غرب را — بهجت دل ده کنون این شرب را
نور دل را نور ده زانوار نور — تا ببیند از رخت اسرار طور
هان بکش این تیغ اللهیت را — خوش بسوزان ملحد حر بیت را
جمله خفاشند ای خورشید روز — سر بر آور جمله ظلمانی بسوز
صاف کن این درد غم آلوده را — نور ده این شمع شب افسرده را
عالمی قائم بتو چون تو بجان — تا شود بیدار زامرت کن فکان

خودشان صادر شده اسباب افتضاح و مایه رسوائی است. چند بیتی از مثنوی ایشان محض آگاهی بیخبران در این مقام درج شد فاعتبروا یا اولی الابصار.

مجملا بقول عوام ای بیچاره ها از خر شیطان پیاده شوید و هادم لذات و امعانیه ببینید با خدای متعال مستیزید و از اغوا و اضلال عبادالله بپرهیزید و باین دو روزه ریاست دنیا و الذایذ او مغرور نشوید. اگر دنیا منحصر بهمین پنج روز که اغلب بزحمت و نقمت و مشقت میگذرد بود آن ریاضات و مجاهدات شاقه و زجر نفس و گریه های شب و روزه های روز صبر بر بلایا و رزایا و محن و ترک لذایذ و حظوظ نفسانی انبیاء و اولیاء و بزرگان دین برای چه بوده است؟ اگر میگوئی همه برای مردم فریبی و ریاست عامه بوده است پس شما هم صورت آنها چه مزیتی است؟ شما را بر آنها و اگر میگوئی همه این حرفها دروغ زجر نفس و ترک لذایذ کردن آنها بی اصل است از مناجات و کلمات و عبارات گریه خیز حزن انگیز آنها شخص بصیر منصف میداند که حقیقت داشته. چنانکه خداوند متعال به نبی رحمت خود میفرماید طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. اگر میگوئی به این ریاضات و عبادات اثری مترتب نمیشود، اینهم کمال بی انصافی است. زیرا که خداوند عالم در تمام افعال و اعمال اثر قهری گذارده است. چنانکه از بودائیان و بی پرستان بجهت ریاضات شاقه خوارق عادات و غرایب بروزات فوق العادة و الطاقة ظاهر میشود. کتب بعضی از جوکیان و براهمه هنود و کتاب بشست نامه را مچند وجاماسب نامه را ملاحظه نمائید تا بر شما معلوم بلکه مشهود شود.

علم الله ارباب عقل و دانش در این چند روزه عمر فانی و حیات دانی عار را بنار غضب الهی اختیار نکنند و بعشوه های این ذال خسران مال فریفته نگردند. بدبخت و بدعاقبت کسیکه از معاویة ابن یزیدکم همت تروبی توفیق تر باشد، از اجماع و ازدحام اصحاب مبال که هریک طالب آرزو و آمالند و دنباله رو خر دجال و مضیع احوال ما اری شیاء اضر بقلوب الرجال من حفق النعال وراء ظهور هم زبان را ذکر انابه بیاموز و در محمل دل شمع توبه برافروز. در تزکیه و آرایش صورت چندان کوشش منمای و جمال معنی را بزیور علم بیارای

و لیس الجمال با ثواب تزینها   أن الجمال جمال العلم و الادب

والله تا رشته غرور و نخوت از دست ندهی از وسوسه ابلیس نفس نرهی تا بجناح جنان نپری جان از چنگ عوانان شیطان بدر نبری از قدح و شتم عباد جامۀ صمت و سکوت بپوش و از جام سکون و ثبات بنوش و کم ساکت نال المني بسکوته و کم ناطق یجنی علیه لسانه دل و جانرا بصحبت یاری سپار که در روزگان پشت کردن بخواری نخاری تا فرصت داری در مزرعه خاطر غیر از بذر نکو کاری نکاری.

هر که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد
زرد روئی کشد از کشته خود روز درو

اگرچه میدانم اثر این نصایح در شما چون آب در هاون سودن و سیاهی از صورت زنگی زدودن است ولی برحسب تکلیف شمه معروض گردید.

بالجمله اینکه نوشته بودید. « بالله این چه حمیت و غیرت پر مضرت است که چشمها را نابینا نموده و گوشها را ناشنوا»

از این عبارت معلوم میشود فرق في مابین حمیت و غیرت نداده اید که هر دو را مرادف هم ذکر کرده اید اما حمیت مذموم است و همیشه نسبتش بجهال داده میشود چنانکه در آیه شریفه نازل شده از جعل الذین کفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية و در صحیفه سجادیه ذکر شده. اللهم اني اعوذبک من هیجان الحرص و سورة الغضب و ملكة الحمية و متابعة الهوی و مخالفة الهدی الی آخره و اما الغیرت غیرت عندالله محبوب و در نزد اولیای خدا مرغوب و مطلوب است چنانچه در حدیث وارد شده غيرة المرء ایمان و در حدیث دیگر من لاغيرة له لادين له ولی غیرتیکه در اقامه دین و اشاعه آئین بکار نرود چه فایده دارد آن حمية جاهلية است که چشم را کور و گوش را کر مینماید و اوصاف ذمیمه رذیله خسيسة نفسانی است که بمقتضای وقت باشکال مختلف بروز دارد.

گاه حرص و گاه شهوت گاه آز　　　گه غراب و گه خروس و گه گراز

خدای دانا را شاکرم و قادر و توانا را ذاکر که در تمام مدت عمر بهواهای نفسانی نیفتاده و در سر پرده هواجس شیطانی ننهاده و در عین عبودیت و بندگی آزاد بوده ام و گوی بی هوسی از همگنان ربوده میدانم عیب و منقصت همگان از پیر و جوان را باز بهیچوجه الب نگشاده و مهر خاموشی بر زبان نهاده ام.

اینکه نوشته بودید «سبحان الله این چه سری است که بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفداء تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت »

الله الله یا سبحان الله این چه غفلت و جهالتی است که این نفوس دانیه و طبایع فانیه را فر گرفته و چنان در بئر معطله طبیعت منغمر و فرو برده و صفحه صحیفه خاطر آنها خاطر آنها را غبار غرور و اعراض کدر و تیره ساخته که گویا هیچوقت از اعوان و انصار این دین قویم و سالکان این طریق مستقیم نبوده اند در معاونت و نصرت حق همراهی ندارد سهل است از احکام و آیات و بینات هم آگاهی ندارد. ای نور چشم عزیز از زبان پدر بزرگوارت بگویم آثار قدرت و جلالت آن شخصی را که باو کافر شده اید کراراً و مراراً سراً و جهاراً لیلا ونهاراً در خلاء و ملاء گفته که اگر میرزا آقاخان صدر اعظم میگوید که سید باب در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی حاضر میشده و اتخاذ بعضی مطالب از او کرده و درک معانی برخی از احادیث مشکله غیر منحله از او نموده که باین سبک و طرز آیاتی بدیع آورده است، اینکه میگویند درس نخوانده دروغ است. من میخواهم دست این برادر کوچک خودم را که او میداند درس نخوانده و معلمی نداشته و از قواعد عربیت و لسان آیات بکلی بی بهره بوده بگیرم و پیش او ببرم و بگویم ای بی انصاف از حق بی خبر اگر میگوئی سید باب درس خوانده و در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشده تو میدانی که این یحیای ما درس نخوانده و معلمی نداشته عربی سهل است عبارات عجمی و فارسی را صحیحاً یاد نگرفته است. حال ببین بروز جلوات و ظهور تجلیات الهی را در او که آیات بینات و انوار باهرات علم و حکمت که از طلاطم امواج بحر فطرت او چگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار را که از کلمات طیبات او چه سان کون و مکانرا احاطه کرده که کل من علی

الارض از اتیان بمثل آیه از آیات او عاجز و قاصرند و تمام دانشمندان و حکمای زمان سرتسلیم وانقیاد در خط اطاعت او نهاده اند.

مجملا این است فرمایشات پدر بزرگوارتان حال شما مینویسید چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شده که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشته صحیح است هیچوقت از مادون حق آثار قدرت و بزرگواری مشاهده نشده و نمیشود؟ ولی از حق همه وقت آثار قدرت مشاهده شده و میشود. اما آثار و دلایلی که برهان بر وصایت و خلافت و بزرگواری آن حضرت است اگرچه در اوراق قبل بعضی را مبسوطاً و برخي را مختصراً نوشته ام ولی حالا نیز اوضح وابین به سمت تحریر می آورم تا حجت خدائی بر هر شنونده و خواننده بالغ باشد که نتواند عذری بیاورد که من نشنیده و ندیده ام.

اولاً کلمات و بیانات و وصایای حضرت نقطه در حق حضرت ثمره که لسان مبارکش لسان فطرت است و بدون کسب و تعلیم آب حیات ابدیه از نبوغ غیب ازلیه متوالیاً و متواتراً بدون سکون قلم و تأمل بلسان آیات و خطب و شئون علمیه و ادعیه و مناجات جریان و سریان یافته و انحضرت را خلیفه و وصی خود قرار داده و اجرای احکام بیان و اظهار مناهج او را به اذن و امر او موکول داشته اند از آنجمله در دعاهای خود میفرماید و «انک قد اظهرت بدیع الاول و شیث وصیه ثم نوح و سام وصیه ثم ابراهیم و اسمعیل وصیه ثم موسی و یوشع وصیه ثم عیسی و شمعون وصیه ثم محمد و علی وصیه ثم من قد اظهر ته بالآیات في البیان وجعلت من شرحت صدره ایة له في ام الکتاب لتلاوة آیاتک وحفظها بالليل منهاجا من عندک

يصدق من صدقته و يخزي من اخزيته ولايريد غيرک و لايقصد سواک ولابرد من قد نزلت عليه اسم الخير و يثبت مناهجک و مايرفع به دينک من مراداتک»»» انتهی.

از روی انصاف ملاحظه کن! آنجائیکه میفرماید من قد اظهر ته بالآيات في البيان که نفس مقدس خود آنحضرت باشد وجعلت من شرحت صدره آية له في ام الكتاب که حضرت ثمره باشد. چه مقام منیع رفیعی از برای آنحضرت ذکر فرموده که ظهور و بروز وجود مقدس او را آیت حقانیت خود في أم الکتاب قرار داده است و معین فرموده است که حفظ مینماید آیات او را در لیل که منظور غیبت شمس نقطه است و مرتفع مینماید مناهج بیان راو ابدا رد نخواهد فرمود آنحضرت کسی را که در او خیری بوده باشد. پس معلوم میشود هرکس را که حضرت ثمره رد نمود در آن خیری نبوده و نیست. امثال جناب ابوی و میرزا اسدالله دیان و سایر مدعین من یظهری در این عصر ایضا در بعضی از آیات باهرات است. «««آن يا كلشئی فلتد خلن في ذلك الرضوان كيف قد أثمرت شجرة الهوية بثمرة قدسية فانه قبل ما جعل الله أن يثمر قد أثمر و هذا آية من عنده للعالمين فلتعرفن قدر تلك الثمرة على شجرتها فانكم انتم مثل ذلک قليلا ما توجدون في كل فصل لم تثمر الاشجاروان تثمر لم تبق على شجرتها ولكنكم في ذلک الظهور كليتهما تدركون و در مقام دیگر میفرماید فلک الحمد يا الهی على ما اشهدتني من مرآت قد اظهرتها و بلورية قد ابرزنتها و كينونية قد اشرقتها و ذاتية قد اطرزتها و سازجية قد ارفعتها فها أنا ذايا الهی لاحمدنک عن تلك الموهبة»»»

و همچنین در شأن آیات از شئون خمسه باسم کاتب میفرماید: «««قل الحمدلله رب السموات و رب الأرض رب مایری و مالایری رب العالمین ان تنزل علینا بعد ماقد قضی عددالواو من یخلق في الواو بآیات مستطرزات یستطرزن بهن عبادالله المستطرزون و کلمات مجذبات یستجذبن بهن عبادالله المنجذبون آن یااولی البیان أنتم مثل ذلک المثل الابهی تتربیون و در توقیع ملا حسین خراسانی اسمه النازع میفرمایند و آنا قد جعلنا لکم في البیان شمسا مضیئا تدلن علی شمس الازل انتم بها ما في البیان لتدرکون تلك کلمة الأبهي في ارض البهاء انتم جواهر الحکمة من سوازج مبدعها تملکون ولتستشرقون بضیاء ما قد شرحنا صدره بالایات من لدنا ویقدسنا باللیل والنهار و کان لنا من الساجدین»»»

از این عبارات ملتفت شدی که اسم ابهی را در حق حضرت ثمره ذکر میفرمایند و لقب بها رادر اوراق قبل نوشتم که جناب طاهره سلام الله علیها به جناب ابوی داده اند ولی در تمام بیان و کتاب اسماء هرچه لفظ بها و ابهی و جمیع اشتقاقات آن ذکر شده راجع بحضرت ثمره است. و در جای دیگر میفرماید «««فلک الحمد یا ذا العز الشامخ المنیع و لک الحمد یا ذا الجلال الباذخ الرفیع حیث قد خلقتني وجعلتني مرآت نفسک و نزلت علی البیان بقدرتك و انطقتني ببدایع ظهورات قیومیتک و ارفعتني بتجلیات عزصمدانیتک و خلقت لی مرایا غیر معدودة و اصطفیت من بینها من قد جعلتها مراتا لنفسک و تلجلجتها بان ینطق من عندک وتنطقنها بان تثبتن من آیاتک فلک الحمد في الابد المؤتبد علی ذلك المرآت المعتمد حیث قد تجلیت لها بها بنفسها وجعلتها مقام ظهورک و بطونک وانطقتها ببدایع تجلیاتک و

غیوبک واردت ان تنصرنها بقدرتك و تظهرنها بسلطنتک و تسلطنها بقیومیتک و تغلبنها بظهاریتک و ترفعنها بکبریائیتک الی ان قال ولتخلقن اللهم بها مراتا مرتفعة اذکل ما یرتفع في البیان من مرآت ذلک ارتفاع مظهر نفسک»»» الی آخر.

یابن العقل دیده انصاف باز کن ملتفت باش نکات و دقایق کلمات آن حضرت را و ببین در هر ظهوری در امر وصایت آن ظهور چه مخالفتها کردند این ظهور که اتم و اکمل از هر ظهوری است بدیهی است که در امر وصایت و خلافت ایشان چه ایرادات بمیان خواهد آمد، چنانکه در یوم غدیر خم روز نصب با رسول خدا نازل شد آیة الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی. در این ظهور میفرماید «««ولکن الله في ذلك الظهور یثبت أمره ویتقن صنعه لان فیه لایبدل النور بالنار حال انصاف بده با این نصوص صریحه حضرت نقطه اولی این زمره بهیمه طینت الذین اتخذوا اللهم هویهم»»». میگویند همانکه مرآت از مقابل شمس دور شد مکدر میگردد و حال اینکه لامحاله بین ظهورین لیل واقع است چنانکه در اوراق قبل مشروحة ذکر شد. و در موضع دیگر میفرماید «««فوالذي خلق الحبه وبری النسمة و تفرد بالعزة و تجبر بالعظمة و تکبر بالرفعة و تظهر بالقیومیة و تظهر بالقدوسیة لو عندکم من حب الله في بطون الله الانسکنون قدر شنی و في ظهور الله لاتحزنون قدر شنی فاستعرفوا قدر ایام الله في ظهوره و استعدوا أظرافکم في بطون الله و غروب الشمس و اسئلو الله و ادعوه لظهورها و طلوعها فانه عزوجل یسمع من یدعوه و یجیب من یسئله وجعل من اعظم العبادات

و اقرب القربات التضرع للظهور في البطون و التبهل في البطون للظهور»»»

ایضا در توقیع ذات حروف السبع میفرماید «««آن یا اولی البیان فلتستمسکن بدین الله ولتصدقن کل ما نزل في البیان ولتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بحبه فانکم انتم به لتنجون لااله الاالله وان علیا قبل نبیل نفس الله وان مافي البیان دین الله وان اسم الأزل الوحید ذات الله»»». ایضا در کتاب دیگر بایشان میفرمایند «««و آن هذا لایمکن الاعند ظهور من یظهره الله و قبل ظهوره فاستمسکوا بالمراياء المدل علی الله و لاتختلفوا في الله فان في عالم الاسماء لااله الاالله وحده وحده وفی عالم الخلق هذا مرآت قد دلت علی شمس الحقیقة لیقویکم بقوة الله ویجلی علیکم بمطالع الله ینصرکم الله به ویامرکم بمناهج احدی عشر واحد و مالم یبین من تلك المناهج یبین من عنده من اولوالنصوص حیث قدعلمت من یکتب بین یدي الله مناهج الظهور و البطون و آن الحق قد انحصر في البیان وان مادونهم لاشئی عندالله و أن تریهم احیاء لم یکن فیهم روح معرفة الله ولا رضاء الله عنهم»»»

ایضا از جمله توقیعات مبارکات که نص در وصایت و ولایت و مراتیت آن حضرت است توقیعی است که بخط مبارک به اسم کریم مرقوم شده است «««بسم الله الکرم ذی الکارمین بسم الله الکرم ذی الکرماء قدبهجتنی آن یا اسمي في المرآت الأزلیه حیث قدحکی عن الله ربه و دل علی الله موجده الحمد لمجلیه کماهو اهله و مستحقه کمال تراقبت اول در حفظ آن و ثانی در شوق و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکانی هم خطور حزن بر قلب ساز جش وارد نشود چگونه آنکه بتکون آید و پنج لوح مطرز از آثار اون

به خط ابهی با روح و ریحان فرستاده باش و کمال حفظ در آثارالله داشته چه ازلًا و چه بدیعاً و شئونات ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ینصرکم الله به انه خیر نصار قدیم ولتحفظن کل ما نزل من عندالله کعینیک في کل حین و قبل حین و بعد حین وان کان علیا هنالك فاذکره بالثمر لینظرن من الله بامره الی مرآت الله و وجهه فانا کنا ناظرین و احضر بین یدي الله ماقدرفع الی الله ذکر امن الله في الکتاب أنه هو خیر الذاکرین»».

این بود عشری از اعشار و اندکی از بسیار آیات و توقیعات مبارکات حضرت نقطه اولی در باب عظمت شأن و جلالت قدر و بزرگواری حضرت ثمره که به طریق ایجاز و اختصار ذکر شد.

ثانی از آثار بزرگواری و جلالت قدرت آن حضرت عرایضی است که جناب والد شما بطریق مناجات و از مقام فنا و عبودیت بخط خودش به ساحت قدس آنحضرت عرضه داشته و الواحی است که در جواب بعضی از مؤمنین بیان که در باب ادعای ایشان سئوال نمودند نوشته و از قائل این اقوال اعراض کرده و حمل بر اغراض نفسانیه نموده و مدعی این ادعا و معتقدین باین اعتقاد را لعنت کرده. اگر چه صورت یکی از آن الواح را در اوراق قبل نوشته ام، این لوح نیز جواب جناب میرزا محمدهادی قزوینی است که در این باب بایشان نوشته و ایشان جوابی که نوشته اند متن آن خط کاتب و حاشیه آنرا بخط خود نوشته که الان موجود است.

کمینه آنچه که از صدر این لوح بالوحی که در سابق ذکر شده حرف بحرف مطابق بود من باب عدم تکرار ذکر نکرده بقیه آنرا بعینه درج نموده.

از آنجائیکه نوشته اند «سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده ای اهل بیان بشنوید ندای مرا از کینونات فانی خود رجوع کنید بطلعت باقی و از افکار عدمیة متصاعد شوید بسوی سموات قدمیه که شاید نسیم رحمت و عنایت بوزد و انوار الهی شما را فرا گیرد و بعد بر خیام رفعت و قباب عظمت جالس شوید و بر فسطاط مکرمت و اکراس مرحمت مستریح باشید تا ندای سروش غیب را از گوش هوش بشنوید و از سکر غفلت بهوش آئید و جلوس سلطان ازلی را از یمین قوت و قدرت مشهودا مشاهده کنید که این است نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم اگر عامل شوید بانچه ذکر شده در این ورقه مبیضه منیره خواهید شنید نداء غنات طیور را بر اغصان شجره کافور که بسازج جذب و جوهر وله از جمیع جهات میخوانند شما را و کفات طلعات سرور را بر اعراش محبور ملاحظه مینمائید که چگونه طائفند شما را پس بجبال افئده صافیه منیره متصاعد شوید که تا نسائم رحمت الهی از مشرق جان میوزد و نفخه عبیر از شمال شعر محبوب میاید قسمت عمر را بردارید و نعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمائید این است حیات ابدی و عنایت سرمدی قدر این ایام را بدانید همیشه طلعت امر ظاهر نیست سیخفي الجمال في قمص الجلال و انتم حینئذ تتضرعون و تصرخون لیکن تا عیون مرحمت جاریست و سحاب مکرمت مرتفع و بحار محبت متموج است سعی نمائید که از رضای مبارک ایشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی باز نمانید این عبد حزین که در ارض حزن جالس شده و از جواهر حزن مرزوق گشته و از سوازج حزن مشروب شده و از هوای حزن امطارهم بر او باریده و از سماء هم اغیاث غم بر او ریخته بآواز حزین ندا می کند شما را و هر که با شما است که

آنچه در وصایای قبل و بعد مسطور گشته معمول دارید و از رشحات طفحات نسایم رحمت نامتناهی باز نمانند و از جذبات نغمات ورقاء لایزالی دور نگردید که آنچه از بدایع جوامع نغمات مشهود گشته معدوم خواهد گشت و هرچه از طرایز و لطایف نغمات مسموع میگردد مفقود خواهد شد پس بسوازج سعی و جواهر اهتمام بر صراط حي رفيع مستقيم شوید و بعد بر بساط عزت و سلطان مکنت مستریح گردید که عنقریب کاوب فنا را از دست ساقی بقا خواهید نوشید و کاوس مودت را از دست حامل عذرا خواهید اشامید مستعد شوید که شاید نعمت حیاترا ضایع ندارید و از معرضین محسوب نگردید پس بکمال قدرت جهد کنید که شاید خدمتی از شما برآید که موجب رضای سلطان عماء و ملیک سناء گردد قسم بخدائیکه جالس نمود این عبد را بر عرش حزن که این مقام اعظم است از آنچه از سموات اعلی و ارض ادنی است سعی نموده که تا نفس باقی است و از قفس تن خارج نشدید آمری را مرتکب نشوید که مایه تأسف و افسوس گردد این بنده با جمیع خدمات و لطمات که شنیدید و گویا که اعظم از آن در ملک ظاهر نشده آنی نمیگذرد مگر اینکه از طلعات قدس و وجهات انس شرم میکنم و خجلت میبرم زیرا که خدمتی از دست این عاجز حزین برنیامد که موجب سرور حضرتشان شود نکو است این بیت در این مقام و چگونه سر زخجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم و اذا اقول لاحول ولا قوة الابالله المهیمن القیوم وأناالله وانا الیه راجعون»

و در حواشی این لوح بخط خودشان نوشته که الان موجود است «عرض میشود که نوشته آنجناب رسید و بعضی اخبارات متفرقه هم قبل از نوشته

مسموع گشت بسیار حیرت افزود که مثل آن جناب چنین مطلب ذکر فرماید وانگهی بنده کجا خدمت آنجناب اظهار مطلبی نمودم که سند طلب فرموده اید اگر حاجی حسن ذکری نموده شما احتراما لأمر الله وحبا لأولیائه باید ساکن باشید و سؤال نمائید آنچه شما از کلمات حاجی ذکر فرمودید و حال در دست است چیزی نبود که سبب انکار شود بلکه خود آن جناب در این رتبه بودند زیرا که بخط خود شما است که حاجی بنده را در صقات و جناب میرزا رضا قلی صلوات الله علیه وعلی احبائه را از مظاهر اسماء و کل آنچه در ظل ایشان یعنی بیان و صاحب آن و ادلاء ایشان همه در معانی و ظواهر اسماء و صفات هستند و خواهند بود این مطلبی نبود که این همه تفصیل بهم رساند از همه گذشته دو کلمه مینوشتید رافع را تغییر میدادیم قسم بخدا که آنقدر بانجناب مطمئن بودم که ذکر آن ممکن نیست و دیگر نوشته بودید که از عبارات بنده ملاحظه شد که شمس ازلی در زجاجه صمدی مستبرق شده هذا حق لاریب فیه اول اینکه جوهر ازل و نقطه قدم رب اعلی بوده و هستند و مرات ازل هم معلوم است که حضرت حی قیوم بوده و خواهند بود شمس ازلی که ذکر هویه باشد در زجاجه که ایشان باشند ظاهر و هویدا گشته از اینها گذشته زجاجه هزار مرتبه از مرات پست تر و حقیرتر است بهرکس هم نسبت داده شود نقصی ندارد و حضرت هم مراتب مرآت را هفت رتبه قرار فرموده اند انشاء الله ملاحظه فرمائید معلوم میشود که طائفین حول و مخلصین در حب در رتبه چهارم مرایا واقف آند یعنی طلب نور و ضیاء از واحد بعد واحد مینمایند تا منتهی شود بمرآت اول و دیگر لفظ زجاج رتبه ندارد در جنب مرات تا محل حرفی شود و از همه گذشته قسم بخدا که آنچه این عبد میگوید و یا تحریر مینماید مقصود

حضرت ایشانند و بس و کفی بالله شهیدا و خود شما آن نوشته را ملاحظه فرمائید معلوم میشود و جمیع آن نوشته ها بامر ایشان نوشته شده مخصوص در کتاب نور صریح امر فرموده اند که از جواهر حکمت و سوازج علم و قدرت بر کل القا نمایم نقطه وجود شاهد است که هرگز اراده اظهار شانی از خود نداشته و ندارم چون حال لازم و واجب شد اظهار مینمایم آنچه خود ایشان در کتاب نور صریح و صحیح نازل فرموده اند زیاده از آنست که آنجناب نسبت بحاجی حسن داده اند وذکر احدی در کتاب نور نشده و در مواضع متعدد مرقوم شده خودشان صورت آنها را جمع فرموده برای جناب میرزا رضا قلی فرستادند بنظر مبارک میرسد و دعای حسینیه که در دعوات ایشان است ملاحظه فرمائید و معلوم بوده و هست که آنچه در کتاب مذکور نازل میشود اعظم است از جمیع توقیعات و غیره و این کتاب که ارسال شد از خط مبارک است تا حال ملاحظه نفرموده اید بعد انشاء الله بنظر میرسد ولیکن بحق حق که بنده خود را قابل یکحرف آن نمیدانم بسیار خجلت بردم از ذکر این مراتب ایکاش نبودم که چنین ذکرها نمایم باری معلوم آنجناب بوده که غیر از نیستی و عبودیت صرفه از آنحضرت چیزی نزد بنده نیست ولیکن قاصم شوکت معتدینم ابوالشروران سمت بود چرا یکنفر امرالله را جاری نکرد شش ماه اهل بغداد این بنده را احاطه نمودند بفضل الله همه را مضمحل نمودم و امرالله را با تمام رساندم. فعل من بر دین من باشد گواه و همچو گمان داشتم که از آنجناب بعد از این نصر کبری و ابتلای لایحصي اظهار حب و دوستی میشود آخر نتیجه این بود در جمیع امور حمد خدا را من کان الله کان الله له جمعی از مفسدین این اراضی بعضی زمینه ها و صحبتها ذکر نموده اند که شاید بتوانند در امر رخنه

نمایند چون نتوانستند لهذا فراری شدند و در سکر غفلت افتاده و بهوای نفس متکلم اند هرچه باشد میگویند و آنچه بخواهند میکنند ولیکن عنقریب است که ملاحظه میشود که جمیع معدوم و مفقود خواهند شد و دیگر عرض میشود که طلعت ازلی در حجاب اند و از نواظر خلق مستور و اصحاب و احباب میایند و میروند بعضی توقعهای زیاد دارند معمول نمیشود لابد مکدر مراجعت مینمایند و لابد است جمعی مسرور برگردند و برخی محزون معلوم است که هر کدام علی ما هو علیه حکایت میکنند و نسبت میدهند همیشه این قسم بوده و خواهد بود. باری حال بعد از وصول نوشته جمیع اصحاب را جمع فرمائید و آیات نور را بر همه القا فرمائید و اظهار حب تام بفرمائید تا جمیع ان اصحاب کمال حب را در شما ملاحظه نمایند تا دیگر نتوانند رخنه نمایند دنیا را اعتبار و اعتنائی نیست آنچه باقی است و دائم تسلیم امرالله است و این جانب همیشه در اقامه امرالله بوده و هستم و خواهم بود و بعد از کتاب نور بنده این نوشته را که در متن ثبت شده بجمیع اهل بیان نوشته ام که مبادا غلوی در امر این عید نمایند این است که خدمت فرستاده ام شما و همه اصحاب باید ملاحظه فرمائید و اهمال نفرمائید در ملاحظه آن آنوقت معلوم میشود همه مراتب و همین نوشته بنفسه دلیل است بر صدق این عبد الوا انتم في کلماته تنظرون و از جمله آیات نور این است که میفرمایند و لقد امرنا الذین آمنوا بآیات الله ان یتبعوا قولك في امر ربک و جعلناک نذیرة من لدنا لتلقي العلم والحکمة في قلوب هؤلاء الخ اگر گوش باشد کفایت میکند همه را انشاء الله همه معلوم میشود و این اسباب را دو مدعی کذاب ملعون فراهم نمودند یکی آن مرد که در همدان بجواد القا نموده و دیگری مستور است تا بعد معلوم شود قل للجواد استغفر فیما

أفرطت في امرالله و تعديت في حقه و اكتسبت السوء باهواء نفسک فيما افتريت بعبده هذا أن تحب ان تكون من الموقنين والا ان الله كان غنيا عنک وعن فعلك وعن الذينهم بآيات الله لايهتدون جناب جواد هم مقصر نيست زيرا که مطلع نبوده بسيار امورات هست که ذکر آن جايز نيست انشاء الله اگر ملاقات قسمت شد معلوم ميشود پارسال جمعی از احباب از اهل آن ولا آمدند و ذکر تشريف آوردن آن جناب را نمودند وليکن بعد ظاهر نشد چندی منتظر بوديم و همان احباب اين بنده را ملاقات نمودند اقوال و افعال بنده بر آنها معلوم شد تعجب است که چرا عرض نکرده اند و اعراض نمودند و مسموع نشد حال استدعای بنده اين است که همه اين حرفها را تدارک بفرمائيد اهل آنجا يا جای ديگر همچو ندانند که مغايرتی در ميان است بلکه کمال اتحاد و يکرنگی و يک جهتی بدانند و ديگر حفظ امرالله را بفرمائيد در نهايت قدرت و قوت که خدا معلن خواهد بود توقيعات و نوشتجات اصحاب همه ارسال شد و ديگر جميع احبابرا ذاکرم والسلام انتهی»

اگرچه در اين مقام جای اعتراض نيست مبادا رشته کلام از دست برود ولی همين يک مطلب را ناچارم بنويسم و آن اين است که در اغلب نوشتجات شما مسطور است که قتل ميرزا اسدالله ابوالشرور به امر و اراده حضرت ثمره بود و باين واسطه علم عثمان را برپا کرده و از دور و نزديک استنصار برای نار او ميکنی و ميخواهی در زمره اعوان و خونخواهان او باشی چه ميگوئی در اقرار پدر بزرگوارت در همين لوحی که بجناب اقا ميرزا محمد هادی حاشيه آنرا بخط خودشان نوشته اند.

«فعل من بر دین من باشد گواه - في الواقع همین است که نوشته اند و حال این مطلب مبهم مانده است نمیدانم ایشان برای اجرای امر الله بهمان طوریکه نوشته اند راست است یا تکذیب شما ایشانرا؟ و استنصار برای طلب ثار ابوالشرور بر خلاف رضای خدا و تکذیب قول پدر بزرگوارت زیرا که میرزا اسدالله دیان فاش و آشکار از دین بیان مرتد شده و علناً بحضرت نقطه اولی در مجالس عدیده رده گفته حتی آنکه یک بغچه بزرگ الواح و آثار و آیات حضرت نقطه را که خطوط مبارکه هم در ضمن آنها بوده در آتش ریخته و سوخته و خودش در چند محضر از احباب و غیر احباب اقرار باین عمل شنیع نموده و علاوه بر اینها جساراتی که در کلمات خودش بحضرت نقطه نموده بعضی آنها در کتاب مستیقظ مذکور است و حضرت ثمره در کتاب مستیقظ او را نفرین نموده و او بمکافات اعمال و افعال خود دچار شده است. بر عبد نیست که در افعال مولای خود چون و چرا گوید و طریقه ایراد پوید نعم ما قبل.

آن پسر را کش خضر ببرید حلق　　　فهم آنرا در نیابد عام خلق
آنکه جان بدهد اگر بکشد رواست　　　نایب است و دست او دست خداست

پس در این صورت ایراد شما عندالله و عندالخلق خطای محض است. و اگر شما راست نوشته اید و حضرت ثمره امر بقتل او فرموده اند باز حکم خدا است پدر بزرگوار شما دروغ گفته اند. در هر صورت یا شما یا ایشان دروغ گفته اید و فحوای آیه شریفه کو نوامن الصادقین مانع از متابعت و همرهی با کاذبین است. ولی من از روی نصیحت و حفظ رتبه شما زحمت میدهم که در نگاشتن بعضی مطالب صدر و ذیل عبارات خود را ملاحظه

نمائید چون قلم از روی بغض و اغراض نفسانی جاری میشود خیلی جاها مطالب متضاده متباینه نقیضه ذکر میشود. چنانچه در نوشتجات ابوی بزرگوار هم مشاهده شده مطالبی که اغلب آنها با هم بینونیت و ضدیت دارند. اگر بگوئید کلمات ایشان چون کلام خدا محکمات و متشابهات و ناسخ و منسوخ دارد لایعلم تأویله الاالله. من با کمال ادب میگویم آن اوقاتی که شمس حقیقت از زجاجة وجود ایشان بروز و ظهور نکرده بود و خودشان ظاهرا در خدمت حضرت ثمره اظهار عبودیت میکردند با کمال خضوع و خشوع و با نهایت ذل و حقارت قسمها یاد کرده و خدا را بشهادت طلبیده و مدعی بر خلاف این اعتقادات را لعن کرده اند چنانچه مضامین بعضی از آنها را در اوراق گذشته مسطور داشتیم.

في الواقع اگر آن عبارات و تصریحات مؤکده و ایمان و احلاف مغلظه و اظهارات عبودیت و فدویت که بخط خودشان نوشته اند و فعلا در دست دشمن و دوست جواب است واقعیت دارد این ادعای بزرگ را به چه حمل نمائیم و شما در جواب مدعی باشعور زبان فهم چه میگوئید؟ اگر بگوئید آن عبارات و نوشتجات اول ایشان دروغ است محض پلتیک این همه قسمها را خورده و این همه عبارات دروغ را فرموده اند، اهل دانش و بصیرت باین حرف البته وقع و قری نگذارند و اینگونه عبارات سخیف را اراجیف شمارند زیرا که در امر دین و استحکام قوائم آئین مبالغه و اغراق ناروا و اصرار و یمین بی معنی و بیجا است. و اگر بگوئید کلمات اول ایشان صحیح و از روی صدق و حق بوده و دعوی ثانی ایشان ناحق و دروغ است، هرگز نمیگوئید فعل و عمل شما که امروزه بر اریکه ریاست

وصایت و خلافت ایشان جلوس فرموده اید مکذب این قول شما خواهد بود و آن مرده قرده هم که همه در حقیقت مظاهر دب اند و در صورت اصحاب و داد و حب هرگز راضی باین قول نخواهند شد.

بیچاره ابوالشرور نقطه فرقان در تبریک و تهنیت حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) یک دفعه بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه گفت و هفتاد و دو دفعه بکلمه لولاعلی لهلک عمر تدارک کرد با آن همه خدماتی که در قوت دین اسلام از او بظهور رسید الی کنون که هزار و سیصد و اندی است شیعه ها دست از گریبانش برنداشته و او را زندیق محض و صنم قریش انگاشته و داغ کفر و نفاق بر جبهه اسلام او گذاشته اند. چنانکه اخبار اخبار و کلمات ثقات از حجج الهی و ائمه هدات شاهد بر صدق و حقانیت این عقاید است که یا از اول بنیان ایمانش چون بنیان روی آب و یا خیمه حباب بی اصل و ثبات ضایع و خراب بوده و یا پس از قبول اسلام و ایمان بواسطه حب ریاست و جهانداری و غلبه بر حصم و قوام سلطنت و شهریاری از دین اغماض و از حق اعراض کرده ذخیره ایمانی که اندوخته بود بثمن بخس ریاست چند روزه دنیای فانی فروخت و بنار حقد وحسد کالای دین و متاع آخر ترا یکسره سوخت.

بالجمله اگر چه این مطلبی که ذکر شده قاطع وحاسم آن رشته بوده که قبل از دخول در این مطلب بیک نهج مسطور داشت ولی بعضی از نوشتجات ایشان بلسان مناجات عربی و فارسی که مؤید مطالب مندرجه مهجوره و منافی بیانات معوجه منفجه شما بود و بخطوط خود ایشان که هر بصیر صافی ضمیر ببیند میشناسد خواستم بنویسم ای خدای دانا و ای قادر توانا

تو میدانی که مرا بهیچ وجه غرض و مرضی و عداوت و حبی با کسی نبوده و نیست جز اطاعت امر تو و غیر از متابعت حکم تو مقصد و مقصودی نداشته و ندارم اگر مقصودم تحصیل معاش و فراهم آوردن نان و آش باشد بحمدالله که از توجه اولیای تو اسباب معیشتم مهیا است و آماده و خوان احسان وجودم موجود و افتاده از دوست و دشمن هر که خواهد مایده خورد و فایده برد.

هر که خواهد گو بیا و   هر که خواهد گو برو

بهتر آن است که رشته سخن بعد را قطع نمایم و بر سر رشته همان مطلب نخستین باز آیم. این مناجاتی است که جناب ابوی در بغداد به خدمت حضرت ثمره عرض کرده «قد اخذت القلم حینئذ یا الهی من عندک و وصفت المراد بین یدیک ولم أدر ما ترید أن تنزل علیه و تظهر منه من مقادیر بدع صنعک و تدابیر عز حکمتک تا آنجائیکه ذکر مینماید ولکن اني فوعزتک ما ارضی بکل ذلک وما احب ان التفت بشئی من ذلک الابان تجعلنی بکلی منقطعا الیک و راجعا علیک و راضیا منک و ذلك یکون بان تشاهد شعری مخضبا بدمي حین الذي اکون جالسا علی التراب و کان راسی عریانا و رجلی متخافیا وجسمی متبلبلا و روحي من العطش مضطربا اذا انظر الی الیمین ولاجد ناصر ادونک و اتوجه الی الیسار ولن اشاهد معینا سواك لیعینني في شئی اویسقینی بشربة ماء او برافقني في ضری اویوافقني في کربی و بلائی اذا اقیم من مقامی ولن اقدر علی القیام من الضعف الذي اکون فیه واکبب علی وجهي علی التراب مرة اخری و انادیک حینئذ في سري بان یا حبیبی اقبلت مني ورضیت عني و انت تجیبنی یا حبیبی هنیئا

لك فيما و فيت بعهدک وجئت بميثاقک و عند ذلک اصعق بين يديک من کثرة الدم جرى من عروقي کان الأرض کلها احمرت منه اکون في صعقي بما لا عدله ولن يقدر أحدان يحصيه الا انت و بعد الذي افارق روحى اتکلم معك في خفيات سرى من غير حرف ولا صوت ولا ذکر اذا يحضر بين يدي من جعلته اشقى العباد في البلاد و اضل الناس في الرشاد اليقطع راسي ويرفعه على القناه»

خوب است در اين مقام از اين بيچاره های گول خورده مرده قرده مدعی سؤال کند چه شد اين پيشگوئيها و غيب نمائيها که جمال قدم در اين عبارات از برای خودشان ذکر فرموده اند. ای عجب! آن عهد و آن سوگند کو؟ وعده های از لب چون قند کو بکجا رسيد و چه شد که واقع نشد و مثل سائر حرفها دروغ شد؟

مزاج عشق بس مشکل پسند است قبول عشق بر طاق بلند است

هر بوالهوسی بمقام مقدس و درجه رفيعه شهادت فی سبيل الله فائز و نائل نگردد.

شهپر زاغ و زغن زيبای صيد و قيد نيست
اين کرامت همره شهباز و شاهين کرده اند

بالجمله تا آنجائيکه در مناجات ذکر مينمايد «لانک لم تزل کنت سلطانا على ولم أزل کنت عابد الوجهک و کنت مالکا لنفسى و کنت مملو کا لنفسک و ذليلا عندجنا بک و حقير السلطنتک و معدو مالدي ظهور قدرتک و مفقودا عند تجلى انوار عز ازليتک رغما للذين يريدون أن يفسدون في ارضک و يعلون في بلادک و يحدثون في الملک مالا قدرت لانفسهم و مراتبهم

فسبحانک سبحانک عن کل ذلک و عن کل ما وصفتک به بل أن عبدک هذا یکون عابد المن یعبدک و ساجد المن یسجدک و خادما لمن یخدمک و خاضعا لسطنتک و معینا لمن یطلبک و ناصر المن ینصرک فوعزتک لم اجد لنفسي عزا اکبر من ذلک ولارتبة أعظم من هذا باقتدار مشیتک الی زروة سموات ازلیتک و تصعد هذا فسبحانک سبحانک یا الهی ما اعجب بدایع صنعك في مغرب الاشارات و تستره في ظلمات الدلالات بحیث یسکن وحینئذ لما وصل الامر الی هذا المقام ینبغي ان ارجع القول الی لحن اخری لعل یصعد به العباد الی أفق الأعلی ورفارف الا بهی ان انتهی اللوح و ماتم مراتب الشوق في صدر الورقاء و مقامات الذوق في قلب الوفاء ولکن لماتم و انتهی اختم الذکر بانه لااله الاهو و طلعته الاعلی نوره وضیائه و وجهة القدس مجده و جماله و هیکل النور ذاته و سراجه انا کل بکل موقنون»

بعد بفارسی نوشته اند باین مضمون «بر یکی از دوستان بخط خودشان این نوشته را هم نوشته ام ارسال داشتم بنظر شما برسد بعد هر کس بخواهد مراتب عبودیت و مقامي را که نفس در هر آن و هرساعت باید از آن غافل نشود در این نوشته باید نظر کند یعنی خود قاری در همان رتبه باشد والا از حق محسوب نیست. ابداً ابد زیرا که عبد همیشه باید در مقام انقطاع و معارج فنا سیر نماید که همان رتبه بقاء بالله است. بقول مردم هرگز این بنده دوست نداشتم که چنین نوشته ها و یا چنین مکاتیب نوشته شود. باری لابد شدم اگر بقزوین مصلحت بدانید خدمت جناب آقا سیدهادی بفرستید که ایشان بجناب حاجی شیخ و غیره القا نمایند که شاید این حرفها تمام شود اگر چه همه این حرفها معدوم و مفقود است. یا معاشر المنصفین شما را

بذات احدیت و نقطه بدئیت و آفتاب مشیت و مرکز هویت قسم میدهم اگر اهل زبان و نکته دان و متدینین به دین بیان هستید حب و بغض را بکلی بکنار بگذارید زیرا که آنها یعمي ویصمم است».

و بعد از اول مناجات تا آخر آن بنظر دقت ملاحظه نمائید ببینید غیر از عبارت پردازی و بخرج دادن و خودنمائی و در ضمن عبودیت و خشوع اظهار شان و انیت نمودن و خود ستودن و در تلو هر عبارتی دنبال سجع و قافیه گردیدن و برای اثبات شان از این شاخ بان شاخ پریدن و مقصودی غیر از القاء شبهه و منظوری جزا غراء بجهل و خیالی جزا رائه بباطل از این کلمات فهمیدید؟ این عاصی ناسی و این فانی دانی را بیاگاهانید و از غفلت و جهالتم وارهانید زیرا که من از این عبارات انچه فهمیده ام این مرد غیر از شعبده بازی و شبهه کاری و خیال ریاست چیزی در خاطر نداشته و جز بذر آمال و آمانی که منتهای آرزوی اهل دنیا است در اراضی دل نگاشته و اگر در مقام نقادی و تشریح این عبارات برایم اسباب تصدیع است و بجهة خوانند گان خواهند گان عمر مایه تضییع اینها که ذکر شد.

جواب آن عبارتی است که نوشته بودید که «بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفداء تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت کشت» اگر چه در جواب قبل نوشته بودم که آثار قدرت و بزرگواری از مادون حق هیچوقت ظاهر نشده و نمیشود ولی آن آثاری که سبب متابعت و مطاوعت و اقرار بر عبودیت و انقیاد عباد شد اولا بروز و ظهور آن همه آیات باهرات و الواح مناجات و شئون علمیة و خطب و تفاسیر و توقیعات کالغیث الهاطل که از زبان فطرت

آنحضرت جاری و صادر شده و میشود و اسامی بعضی از آن کتابهای آسمانی را در الواح قبل مسطور داشته ام. ثانیاً آیات بینات و توقیعات مبارکات حضرت اعلی که تصریحا در وصایت و خلافت و مراتیت آن حضرت نازل شده و بعضی از آنها را در اوراق گذشته نگاشته ام. ثالثاً مناجات و عرایض پدر بزرگوار شما که با نهایت عجز و انکسار و عبودیت و افتخار به چاکری و دربانی آنحضرت نگاشته و بعضی از آنها در ماسبق و بعضی در ماسیاتی ذکر شده و میشود. انشاء الله تعالی حال خود بیا و انصاف بده، بعد از این سه برهان جلی آیا مجال انکاری برای شخص عاقل منصف باقی میماند؟ لا والله لا والله لا والله الا از برای کسیکه اتخذ الهه هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه وقلبه و جعل علی بصره غشاوة در این موقع ملهم غیبی و منادی سری اشاره بذکر این سئوال میفرماید:

این شخص مدعی که دعوی من یظهری کرد، آیا خود صاحب کتاب و مقنن قانون و شریعتی است که ناسخ احکام و شرایع بیان است؟ و یا مبلغ احکام بیان و مؤید شریعت حضرت نقطه بیان بوده است؟

اگر مدعی مطلب اول است صدق این دعوی موکول بدو مطلب است و بیان این دو مطلب هم موقوف بر یک مقدمه است و اما مقدمه اینستکه بحکم عقل و نقل باید شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت در زمانی طلوع و ظهور نماید که لیل الیل شریعت سابق را درک کرده باشد نه از قمر ولایت آثاری و نه از نجوم هدایت دیاری در عالم ظاهر و نمایان باشد و از بیغوله های هواهای نفوس خلایق ابالیس و شیاطین ضلالت و فتنه سر برآورده اگر ضمیری صافی و نفس صالحی بنظر آرند بگمراهی و غفلت دلالت نمایند

در چنان هنگام که زمان فتنه و فترة است تفضلا علی الخلق و ترحما للعباد شمس حقیقت و مظهر تام ربوبیت از مکمن غیب و افق خفی ظاهر و طالع و نور شعشعه مقدسش از مشرق سنا و مطلع صفا ساطع و مشرق گردد که تمام عالم تکوینیه و تشریعیه محتاج بحیات ایمان و نور ایقان باشد تا برای احدی مجال اعراض و انکار نماند و همواره سنت الله بر این دأب و دیدن جاری بوده است و لن تجد لسنة الله تبدیلاً چنانچه حضرت امیر (ع) در خطب نهج البلاغه وضع زمان رسول الله (ص) را باین قسم ذکر میفرماید در چندین خطبه از آنجمله در خطبه اول نهج البلاغه که از ابتدای بعثت انبیا و رسل ذکر میفرماید تا آنجائیکه منتهی میشود بذکر خاتم می فرماید الی أن بعث الله سبحانه محمدا رسول الله و أهل الأرض یومئذ ملل متفرقة واهوائهم منتشره و طوائف متشتته بین مشبه لله بخلقه او ملحد في اسمه او مشیر الی غیره فهد اهم به من الضلالة و انقذهم بمکانه من الجهالة و ایضا در خطبه دیگر میفرماید ان الله بعث محمدا و انتم معشر العرب یومئذ علی شردین و في شردار بین حجارة خشن و حیات صم الأصنام فیکم منصوبة والاثام بکم معصوبة تشربون الکدر و تاکلون الجشب و تقطعون ارحامکم الی آخر و ایضا در خطبه دیگر میفرماید ارسله حین فترة من الرسل و طول هجعة من الأمم و اعتزام من الفتن و انتشار من الأمور و تلذمن الحروب والدنیا کاسفة النور ظاهرة الغرور قد درست مناد الهدی و ظهرت اعلام الردي فهي متجهمة لاهلها عابسته في وجه طالبها ثمرها الفتنة و طعامها الجیفة و شعارها الخوف ودثارها السیف وایضا در خطبه دیگر میفرماید بعثه صلی

الله علیه واله والناس ضلال في حيرة و خابطون في فتنة قداستوتهم الأهواء حياري في زلزال من الأمر و بلاء من الجهل ايضا در خطبه دیگر میفرماید بعثه (ص) حین لاقائم ولامنار ساطع ولا منهج واضح و در خطبه دیگر میفرماید ثم ان الله بعث محمد ابالحق حین دنا من الدنیا الانقطاع و اظلمت بهجتها بعد اشراق و قامت باهلها علی ساق و خشن منها مهاد و ازف بینها قباد الی آخر و اما مطلب اول که مدعی میگوید که من ناسخ بیان و احکام و شرایع بیانم و صاحب کتاب و شریعتم حالا از شما سؤال مینمایم اگر شخص فلاح بصیر با دانش بذری صحیح بدون نقص در مزرعه بیفشاند که از محصول آن بهره ببرد و از ثمره آن فایده بر دارد و آن بذر هنوز ریشه بزمین ندوانیده و سر از خاک برنیاورده شاخ و برگی نکرده ازهار وانمارش را کسی ندیده و نچیده بلکه درست نشنیده و نفهمیده آن زمین را برگرداند و آن بذر را بکلی ضایع و باطل کند بحکم عقل سلیم و دانش مستقیم یا باید آن فلاح بی بصیرت باشد و یا آن بذر ناقص و بی مغز اگر در شمسیت نقطه اولی او را حرفی و اشکالی باشد که آن حضرت کامل و بینه اش کافی و مکفی نبوده است. بحکم عقل صریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است بحکم صاحب بیان گوینده او را کافر میدانیم و یا میگوئی که شریعت آن حضرت ناتمام و احکامش ناقص بوده است، شخص مدعی برای تکمیل آن شریعت مبعوث شده. این دعوی نیز باطل و محل اعتنا نیست بدو جهة جهت اول اینکه خداوند متعال میفرماید ماننسخ من آیة أو ننسهانات بخیر منها أو مثلها اگر آیات و احکام کتاب بیان برحسب استعداد زمان بر فرقان سمت رجحان نداشته نسخ آن لزومی نداشته است که پس از نسخ آن نزول بیان بجهت نقصان آن مکمل و مصححی دیگر آید

و بیانرا تکمیل نماید، خاصه کسیکه بعد ا اکتساب سالهائی دراز اگر بخواهد صفحه بنویسد محتاج به حک و اصلاح قلمتراش باشد در مقابل آیاتی که از ینبوع فطرت الهی میجوشد و چون بحر زخار میخروشد ابدا شایسته نیست که چنین عبارات بگوید و چنین ادعاها نماید:

یکی قطره باران زابری چکید   خجل شد چه پهنای دریا بدید

که جائیکه دریاست من کیستم   گر او هست حقا که من نیستم

والحق والانصاف تمام کلمات و عبارات این مدعی و صد همچه این مدعی در جنب آیه از آیات بیان بلکه یک کلمه از کلمات آن نسبت قطره بدریا یا ذره بشمس سماء است بلکه بکلی قطع نسبت و منع مشابهت است ماللتراب ورب الأرباب.

چه نسبت خاک را با عالم پاک

جهت دیگر آنکه سابق نوشته ایم که آیات باید بدیع و از لسان فطرت باشد نه چون خطوط معوج مغلوط او را آرایش و مشاطکی نمایند و اما مطلب ثانی اگر بگوید من مبلغ احکام بیان و مؤید و مشید قوائم این شریعت بدیعم این ادعا نیز بحکم عقل محل اعتنا نیست زیرا که بنص قاطع و برهانی حاسم و ساطع ثابت کرده مسلم داشته ایم که شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت از افق غیب لاریب فیه هدی للمتقین بکسوت بشریت مطرز و طالع شده و قاطبه اهل امکان از غیب و شهود من الدرة الی الذرة از شعشعه جمال نورای او منور گردیده. عامة اهل عرفان و ایقان سر اطاعت و تمکین بر خط فرمان واجب الازعانش نهاده پس از تحقق و ثبوت این مطلب

بموجب شهادت نفسیکه شهادتش شهادة الله است مرآتی که قائم مقام و جانشین آن شمس حقیقت است معین و برقرار گردیده و در حق او فضایل و مقاماتی ذکر شده و از جمله آنهائیکه مردود آنمرآت که نفس شمس است مردود و محبوب و مقبول آن مرآت محبوب و مقبول است بلکه شهادت آنمرآت بر شهادت کتاب الله رجحان دارد زیرا که این ناطق است و آن صامت، این بشر اشر وجود محکمات است و آن مرکب از محکمات و متشابهات. هر امری که مطابق و موافق امر مرآت الله ناطق است اگر چه مخالف ظواهر آیات کتاب الله صامت باشد امرالله است و احکام الله بهمین طریق جاری و ساری است پس از بیان این تفصیل در صورتیکه مدعی بگوید من مؤید ومشید دین بیان و احکام آنم آن مدعی دیگر از دعوی من یظهری که ناسخ دین قبل است بکلی ساقط و هابط شده و در زمره مرایا وشهداء خواهد بود یعنی ادعائی از این بالاتر برای او نمیماند.

یا باید دعوی مراتیت نماید و یا شهدائیت و مدعی این دو مطلب نیز صدق دعوایش موقوف بتصدیق مرات مسلم منصوص مخصوص است، باید مقبول او باشد نه اینکه مردود مطرود. یا للعجب از این ادعاهای ناحق بی قاعده که بهیچ برهانی از براهین عقلیه اصلاح نمیتوان کرد. بیچاره عباد ساده لوح که در دام تذویر افتاده اند و متمسک باین عبارات شده اند که حضرت اعلی جل ذکره در باب ظهور من یظهر فرموده اند که بمرایای بیانیه محتجب نشوید. هیچ یک نفهمیده اند که مقصود حضرت اعلی بعد از ارتفاع و شوکت شجرهٔ بیان بوده است. آنانکه خود را مقتدی میشمارند چون علمای حالیه فرقان نه آن مرایائیکه منصوص بنص خاص اند مثل

ائمه هدای فرقان. چنانکه در بعضی از مواضع بیان صریحا میفرماید «««ترحم بر انفس خود نموده طول لیل خود را ضایع و باطل نکنید»»» و مثل بظهور خود و اعراض علمای فرقان میزنند و میفرمایند ««« می بینم که اهل بیان بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام مینمایند ولی از منزل آن محجوب میمانند جدران بیت و مقاعد حروف حي را با بهی طراز مزین میکنند ولی از نفسیکه کل بکلمه او خلق شده اعراض مینمایند»»» و از این مقوله کلمات و فرمایشات در بیان بسیار است ولی تمام آنها بر ضد و خلاف ادعای مدعی دلالت دارند و هیچکدام مطابق و موافق ادعای او نیستند.

بالجمله وصیت نامه ایست از پدر بزرگوارت که به لسان فارسی نگاشته اند لازم دانست که برای بیدار شدن عبادالله از خواب غفلت بنگارد و آن این است. وصیت مینماید: « این ذره فانیه در هنگامیکه منقطع است از کل من في الأرض متکل است بسلطان فضل و عدل و ملیک جلال و صرف جمال پس بشنوید ندای مرا و قبول فرمائید پند مرا اول شهادت میدهد گوشت و پوست و دم و عظم و سرو شهود من بر اینکه سلطان بیان سر ظهور و صرف بطون او است که بر افروخت سموات بدیع را بقدرت کامله خود و مزین فرموده او را بشمس جمال و نقطه اجلال و مقرر داشت در او کواکب دریات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت او و سبیلی باشند بر اظهار قدرت و هیمنت او نازل فرموده کتاب محکم و حکم معظم خود را و مقدر فرموده برای هر نفسی قسمت و نصیبی در کتاب خود و در ضمن هر حرفی خلقی مقدر فرموده که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که نفسی از خلق او را منع نمایند قادر نیستند ارواح کل ممکنات را در هیاکل کلمات

بنفخه قدرت دمید از آنها الی مالانهایه سر امکان و اکوان دمیده خواهد شد و خلق خواهند گردید و الوان المشرکین لکارهین هل یقدر أحدان یمنع حرفا منها عن اهلها لافوربی و الوان الکل قادرین پس بشتابید ای اهل بیان که شاید در آن حدیقه داخل شوید و از نعمتهائیکه در آن مقدر است مرزوق گردید قسم بخدائیکه سایر فرمود این شجره حزن را در اطراف و اکناف که اگر وصف نمایم تفصیل یک طبقه از طبقات اولی که مکنون است در بیان جمیع من في الأرض متحیر شوند الا من شاء ربی و انتم في الحین تقولون فورب السموات والأرض ماهذا الاخلق عظیم و حال اینکه این عبد مسکین حرفی از آنرا کما ینبغي بسلطان عزه و ملک مجده احصا ننموده فلتسر عن یا اهل البیان لعلکم تصطلون بماقدر الله لکم و لاتحرموا انفسکم أن انتم تعلمون و بعد شهادت ظاهر و باطن این نقطه حزن آنکه ایقوم طلعت ازل سلطان است بر اهل سموات و ارض و اوست سر در کل کتب و او است مستسر در جمیع صحف با وقام است ارکان بیان و باسم او مستقر شده عرش جنان در هویت امکان و باو مرتفع شد سموات علی و باو ساکن است ارض بر عمود سنا من أطاعه نجي و من تخلف هلک بر کل اهل ارض از شرقها وغربها برها و بحرها سهلها و جبلها لازم و واجب است اطاعت ایشان بهر قسم که رضای مبارک ایشان است و کفی بالله و نفسه علی الحق ما اقول شهیدا پس بشناسید قدر این طلعت باقی را اگر چه حق شناختن او ممکن نیست ولکن بر حد مکنت و استعداد شما از بحر جود خود عنایت میفرماید و خود را میشناساند پس حق این ایام را دانسته کاری نکنید که از جمیع رحمت کامله او محروم مانید و دیگر استدعا میکنم که این چند یوم که از عمر شما باقی مانده با یکدیگر در نهایت رأفت و رحمت رفتار

و گذرا نمائید تا در سایه عنایت خاص مستریح و مسترقد باشید که آن است اصل در جمیع اکوار و او است مقصود در کل أدوار و متمسک شوید بعزت عطوفت او و متوسل شوید بحبل عفوا و بعد در کمال عزّ و سرور شاید بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریح باشید و هرگز کدورتی بر خود راه مدهید که مایه غفلت میشود در کمال مودت ایام را بگذرانید اسباب حزن را بالمرة مرتفع نمائید اوصیکم یا اهل البیت بان تعملن کل ما وصینا کم ولاتکونن من الذینهم کانوا في الارض هم مفسدون»

و از وصیت نامه عربی ایشان همین چند فقره اخر آنرا که صریح در مطلب است مینگارد «اوصیکم یا عباد بماوصیکم الله من قبل في الواح عز مسطور آن اشهدوا في افئدتکم بان بقیة الله في تلك الأيام هي طلعة النور و بقیة المنتظر الذي يظهر في المستغاث حق لا ريب فيها اناكل منتظرون الى ان قال ان الذینهم اعرضوا عن الله ربک و یحرفون الکلم عن مواضعه فقد تولوا عن الصرط فما لهؤلاء من امر و اولئک لایشعرون قل انه لصراط الله في السموات والارض قدمروا علیها کل النبیین و المرسلین حین الذي انتم تغفلون ان اتقوالله ولا تتبدلوا النور بالظلمه ولا اللؤلؤ بالحصاة ولا الصباح بالمساء ان انتم قلیلا ماتتعرفون هو الذي خلقکم و صورکم ثم اظهر علیکم نورا من بدایع فضله و ایدکم بجنود السموات والارض لعلکم تشکرون ثم اشهد وابانی عبد امنت بالله و طلعة النور وجلست في نقطة الحزن بالذلة الکبری بما حرکت خیط السوداء علی الواح عز مسطور آن یا اهل الملاء هل سمعتم مني دون حرف العبودیة قل ویل لکم اتؤمنون بالله ثم بعبده تفترون و في حقه تفرطون الی ان قال ان الذین قالوا في حقي دون ماسمعوا منی

اولئک حشرات الارض ولن یعرفوا شیئی من الامرو مالهم من شعور اولا بر سبیل جمله معترضه غافلین را ملتفت یک نکته دقیقه از این وصیت نامه مینماید و بقیة المنتظر الذي یظهر في المستغاث حق لاریب فیها اناکل منتظرون»

نمیدانم با این تصریح صحیح که بقیه منتظری که در مستغاث که دو هزار و یکسال دیگر است ظاهر میشود حق است بدون شک و ما همه منتظر ظهور او هستیم مقصود از این بقیه منتظر کیست؟ اگر حضرت من یظهر است پس دیگر این ادعای من یظهری چیست؟ و اگر دیگری است پس او کیست؟ فاعتبروا یا أولي الألباب.

و ثانیا عرضه میدارد ای ناظر در این الواح از روی انصاف با کمال دقت نظر مشاهده نما و نظر کن بعبارات این دو وصیت نامه که به لسان عربی و فارسی نوشته اند ببینید چه میفهمید؟ اغلب عبارات آن مشوب بخیالات فاسده خود و آکنده بتدلیس و تلبیس که بر اهل دانش امر را مشتبه نماید و این همه اکاذیب و اباطیل بقالب زند بیچاره نفهمیده آنانکه تصدیق او را کردند. بعضی از آنها از نار حبی که در کانون سینه ایشان مشتعل بوده مجذوب اسم مبارک حضرت اعلی و نقطه اولی جل ذکره بوده و بغیر از مدعی کسی را ندیده و غیر از خوار عجل جسد آوازی نشنیده تسلیم شدند. امثال مردم شام که بمعاویه گروش کرده با حضرت امیر جنگ کردند چون کلیه فتح شام و اسلام اهل آن در عهد خلفاء واقع شد و ابدا مردم شام عارف و واقف بر فضائل و مناقب حضرت امیر (ع) نشدند. برخی از همین رعاع که جمیع حرکاتشان لایشعر بود اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح گردیده

اند. جمعی بیچاره هم از بی سوادی و بی اطلاعی بعضی عبارات عربی و فارسی مغلق بهم بافته یافتند، بگمان اینکه هر گردی گردو است، آنها را آیات الهی تصور کرده به زندان ابدی دچار گشتند. جمعی دیگر از مدعی شنیدند که ما قمیص الوهیت را از حضرت ثمره خلع کردیم و نطق را از او گرفتیم، باور کردند و حال آنکه غیر از کرورها آثار ظاهره و آیات باهره از خود آنحضرت صادر شده و میشود الان هستند.

بزرگوارانیکه طایفند حول آن کعبه واقعی و از آنها آثاری بظهور میرسد که خود مدعی از اتیان بمثل آثار آنها عاجز است و انشاء الله تعالی در ذیل این جواب بعضی از آنها را محض آگاهی بیخبران خواهیم نگاشت.

بالجمله ای اهل انصاف خوب ملاحظه فرمائید این شخص بزرگوار را که میگوید من قمیص الوهیت را از حضرت ثمره انتزاع کرده ام یک انسان بیغرض منصفی نیست. از ایشان بپرسد این قمیص الوهیت خلعت حکومت یزد و کاشان بوده یا خرقه و دراعه درویشان این قمیص شولای خزپوشان طهران بوده است و یا کپنک ساربانان خراسان. این عبارات چیست که میگوئید؟ اهل عرفان و ایقان چگونه باین عبارات واهی بی معنی فریفته میشوند و ارباب تمیز با بصیرت کجا بدلایل دلیله محتاله شیفته میگردند؟ نحن ابناء الدلیل اینان اشخاصی هستند که باقصی النهایة میدانند پس از اینکه شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت واحدیت از افق کلشئی و مشرق کل نفوس و مطلع تمام ذرات طالع گردد همه کاینات و جمیع ممکنات را مظهر ذات و مظهر اسماء و صفات او بینند و نقطه ربوبیت را در تمام دوائر آفاقی و انفسی دائر و سایر مشاهده نمایند و مظهر نفس الله القائم

بالسنن را که در کل عوالم قایم مقام او است عارف و ناظر شوند و میدانند که لااله الاالله باو ظاهر شده و او است مشیت اولیه و او است اراده ازلیه و آنچه راجع الی الله است راجع باو است و آنچه راجع باو نیست راجع الی الله نیست.

از برای او دو مرتبه است مرتبه اول مرتبه هویت و کینونیت او است که محل مشیت و اراده و مهبط وحی و مطلع امر و منبع علم و عرفان و مشرق حکمت و ایقان و افق انوار و اسرار و قطب دائره غیب و وحدت است نبوده هیچ وقت برای آن ذات مقدس ضدی وندی و نخواهد بود در هیچ عالمی از عوالم برای آن سازج السوازج شبهی و شریکی و او تعالی شانه از ادراک و عرفان و بلوغ عقول و افهام و وصول مشاهر و مدارک و اوهام متعالی است.

و اما رتبه ثانوی آن مرآت الله است در کل شؤنات و جمیع مظاهر اثبات و اهل علیین مرایای اویند و مرآت اولیه که مظهر مشیت و اول من آمن به نقطه حقیقت است اجل و ارفع از عرفان و شناسائی است که او را بغیر او شناسند. چنانچه نقطه فرقان درحقش فرمود ماعرف الله الاانا و علی و ما عرفنی الاالله و علی وماعرف علیا الاالله وانا چون از این رتبه تنزل نمایند بهترین دلیل و نیکوترین سبیل عرفان او بآیات باهرات است که از سماء مشیت فطرت او نازل شده و آیات الله است و تمام ماسوی در جمیع مراتب و شؤن از اتیان بمثل آنها عاجزند، اگرچه برحسب صورت لفظ و ظاهر عبارت باشد.

در اینجا یک نکته لطیف دقیق هست که ذکر آن لازم است چون مظاهر کلیه الهیه شموس حقیقت میباشند و بقیام ایشان قیامت قائم میگردد و اذا لو حوش حشرت پس باید مرایای علیینی وسجینی که حاکی از اثبات و نفی باشند هردو ظاهر شده تا مطلع انوار و اضلال شوند مانند آب راکد صافی در حیاض صافیه و یا در مزابل و مبازل عفنه. هر دو اگر به شمس مواجه و مقابل شوند البته عکسی و ظلی در این هردو آب هویدا آید و این مطلب از محسوسات و مشهودات است، محتاج باقامه و برهان و دلیل نیست زیرا که در زمان هر نقطه از نقاط قبل این مطلب جاری و ساری بوده. چنانکه در زمان بدیع اول شیطان و عصر ابراهیم نمرود و عهد موسی فرعون و زمان نقطه فرقان ابوجهل و عصر قمر ولایت ابوالشرور و زمان حضرت مجتبی معاویه علیه الهاویه و بر همین قیاس در همه اعصار و ازمان جاری بوده و خواهد بود و شاعر در همین باب گفته است:

این غایت اشراق الهی است که بنمود
از فرط ضیا در دل هر ذره تجلی
زان است کهین همچو مهین جلوه فرو شد
اشراق کند همچو گهر صخره صما
چون چهر قمر چهره هر ذره فروزان
تابان دل گودال عفن چون دل دریا
چون چهر قمر چهره هر ذره فروزان
تابان دل گودال عفن چون دل دریا

بالجمله باین تدلیسات مخلصینی که غواص بحر حقیقتند رام اهریمن نشوند و بچنین تلبیسات موقنینی که از سلاسل هوی و هوس رسته اند در دام

نیفتند. اینان گوی معرفت و حق شناسی از قاطبه اهل شهود ربوده و از آینه قلب غبار جهل و غفلت زدوده اند و اگر شما را باسباب و زخارف دنیوی مباهات و مفاخرت هست و بکسر قلوب و قتل نفوس و سفك دماء مبادرت اینانرا بفقر و فاقه و تحمل و بردباری و در نزول بلایا و محن تصبر و سپاس گذاری است.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافری است رنجیدن

ولی افسوس دارم از اینکه شخص سالها از عمرش بگذرد و جمیع اوقات شبانه روزش بصحبت بزرگان و اخبار و تتبع در آیات و اخبار صرف شود. در اواخر عمر و پایان زندگانی محض هوا و هوس نفسانی و ریاست و اقتدار چند روزه دنیای فانی با آنهمه اظهار عبودیت و جانثاری های سابقه از حق محجوب و از خیر ابدی و حیات سرمدی محروم ماند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

چاره ندارم جز اینکه بگوئیم ایمانش مستودع بوده که از جنت ایقان اعراض نموده است. بخاطرم آمد قضیه که در زمان غوغای قلعه طبرسیه، جناب ابوی در خدمت حضرت ثمره برای نصرت امر بان طرف میرفتند و در آنزمان عمر شریف حضرت ثمره بین شانزده و هفده بوده است. در آمل حکومت اطلاع بهم رساند مامور فرستاد هردو را گرفتند و بردند. وقتیکه میخواستند حضرت را اذیت کنند ایشان خود را بروی آنحضرت انداخته و از ضرب و لطمه وقایه شده و التماس میکردند که او طفل است و تقصیری ندارد. عوض ایشان بمن ایذاء و اذیت نمائید.

چه سود که نبردم در این اواخر عمر بایشان بگویم کجا رفت آن روی چون سندروس؟ آن جان نثاریها و دلسوزیهایت چه شد و کجا رفت؟ اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم سویک رجلا. بالجمله بعد از این همه طغیان و غوایت و دعوی حسینی و گریه و زاریهای دروغی و مصنوعی و استنصار از جمیع پیرزنهای یزد و کاشان نمودن:

من حسینم من حسینم ای خدا روز و شب در شور و شینم ای خدا

در صورت خود را بلباس مظلومیت آراسته و این آیات را در مظلومیت خود نازل کرده انني انا الله لااله الاانا الغريب المظلوم انني انا الله لااله الا انا الكئيب المسموم انني اناالله لااله الا انا الاسير المسجون المغموم.

در ظاهر قمیص مظلومیت پوشیده این نوع اظهارات میکردند ولی در معنی و باطن چه خونهای ناحق که ریختند و امر بقتل أدلاء و شهدای بیان که در این ادعا با یشان همراه نبودند کردند و هریک از آن بزرگواران را بانواع شکنجه و عقوبت شهید نمودند. ولاتحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

اگر در این ایام اخیره خدمت ایشان رسیده بودم عرض میکردم ای بیچاره! همینکه جاده انجام دادن خیال خود را از اهل اعراض و ایراد صاف دیدی و چون طبیعیین و دهریه عوالم لایتناهی الهی را همین چند روزه دنیای دون فهمیدی از حق اعراض کرده لوای الوهیت افراشتی، بدعوای من یظهری اسم خود را طلعت قدم گذاشتی و بذر نفاق در قلوب کالحجاره آن گروه انبوه جهال ضلال کاشتی که جز خار شقاق برگ و باری ندهند و غیر از نکده ظلم و عدوان ثمری نیارند. بعد از این همه تفصیلات ندانستم

دعویت را چه نام است و کتاب احکامت کدام؟ اگر آن خالوئیه است که اسمش را ایقان گذاشته اید با جزئی تغییر و تبدیل آنرا که در زمان اظهار عبودیت خود بحضرت ثمره تصنیف کرده اید همان طوریکه شما ترقی کرده اید این آن کتاب هم ترقی کرده است بر فرض هم اسم کتاب ترقی کرده باشد چرا مضامین و عبارات کتاب ابداً ترقی نکرده است شما را گمان اینکه فقط تلفیق عبارات مغلقه و مراعات سجع و قافیه مردمان زکی فطن خالص مخلص را بشبهه میاندازد و فرق فیمابین تکسب و استراق و طبع و فطرت نمیگذارند. حاشا و کلا هرگز چنین نیست.

هر دو صورت گر بهم ماند رواست آب تلخ و آب شیرین را صفا است
جز که صاحب ذوق کاشناسد لباب او شناسد آب خوش از شوره آب

خوب است از روی انصاف اندک ملاحظه نمائید که از ابتدای این ادعا تاکنون چقدرها از نفوس مقدسه را عدوانا شهید کردید و مابقی از مؤمنین را تهدید و تخویف بقتل و زجر نمودید. نسبتها بحضرت ثمره داده، کمال اذیت و آزار را از هر جهت بآنحضرت رسانیدید. چند دفعه برای قتل آنحضرت مأمور گماشتید. اراذل و اوباش خلق را بشتم و سب او واداشتید. چقدر اکاذیب و مفتریات و تهمت و بهتان در حق آن حضرت بناحق ذکر کردید. بجمیع ولایات نسخ احکام بیانرا فرستادید دیدید از عهده یک حکم از احکام بیان بر نمیائید لابد باز عدول کردید با این تفاصیل خیلی آرزو دارید و گمان میکنید که شما و تابعین شما تا قیامت اخری مثل اهل سنت و جماعت که در سلسله مسلمین محسوب اند. شما هم در سلسله اهل بیان محسوب و در ظل اسم بیان اسمی و ذکری از شما باقی و برقرار خواهد

ماند. حاشا و کلا تلک امانیکم هرگز چنین نخواهد شد چرا که اهل سنت و جماعت هرچه کردند باز بر اصل دین و ایمان منکر و جاهد نشدند و خود را از تبعیت اسلام خارج نکردند ولی مثال و مال شما بعینه مثال و مال بلعام باعور است در امت موسی که این آیه شریفه در حق او نازل شده و اتل علیهم بناء الذي اتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه أخلد الی الارض و اتبع هواه فمثله کمثل الکلب أن تحمل علیه یلهث أو تتر که یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا و مثال حال ابومسیلمه کذاب در اهل فرقان و اسلام با وجود آنکه نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت را قبول کرده خودش هم دعوی نبوت کرده و مثل شما آیاتی هم برای استدلال بر حقانیت خود نازل کرده باغی هم باسم حدیقة الرحمن در در یمامه ساخت مثل حدیقة الرضوان عکا جمعی کثیر هم باو گروش کرده ایمان آوردند و لقب احمد بر خود نهاده چنانچه مولوی فرموده:

شیر پشمین از برای کد کنند | بو مسیلم را لقب کذاب ماند
و مسیلم را لقب احمد کنند | مر محمد را اولوالالباب ماند

مسلم بدانید از برای شما هم جز لقب کذابی چیزی دیگر باقی نخواهد ماند، چرا که واقع امر و حقیقت حال شما هم از همان منوال است. چنانچه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان که شخص ثقه و شغل او صحافی بود نقل نمود اوقاتی که حضرت ثمره در بغداد مستور و مختفی بودند بعزم زیارت آن حضرت به بغداد رفته خدمت جناب ابوی رسیده از ایشان استدعای تشرف خدمت حضرت را کرده جواب دادند ابدا ممکن نیست بعد از ایشان سؤال

کرده بفرمائید رتبه و مقام خود شما در این امر چه رتبه و مقام است؟ جواب دادند من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را از تند باد حوادث حفظ مینمایم. بعد از چندی دیگر که شنیدم این ادعای بزرگ را کرده و با حضرت ثمره کمال مخالفت و ضدیت را پیدا نموده بعضی اسنادها بأنحضرت داده خیلی تعجب میکردم با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شده که این نوع مخالفت کرده اند و در این امر خیلی حیران و سرگردان بودم تا آنکه شبی در خواب دیدم بردکان صحافی نشسته بچه مجوسی وارد شده دست در بغل کرده جزوۀ بیرون آورده جلو روی من گذارد. از او پرسیدم این جزوه چیست گفت کاغذی هست که ابومسیلمه کذاب به سفیانی نوشته است. وقتیکه بیدار شدم خیلی از این خواب تعجب میکردم. روز همان شب بچه درویشی که با من آشنا بود در همان دکان نزد من آمده، دست در بغل کرده جزوه بیرون آورده جلو روی من گذارد. از او پرسیدم این جزوه چیست؟ جواب داد لوحی است که جمال قدم برای حاجی محمد کریمخان کرمانی فرستاده است. فورا خواب شب بخاطرم آمده سجده شکر برای راهنمائی و هدایت پروردگار کردم. چنانچه سفیانی بودن حاجی محمد کریمخان را از سابق بنص صریح حضرت نقطه اولی میدانستم از این غیب نمائی و رؤیای صادق مرتبه و مقام این مدعی را نیز دانسته یقین حاصل کردم و یکی دیگر از شواهد و بینات که مثبت این مقام است از برای مدعی مفتری تاریخ وفات او است که از لسان الغیب بر زبان یکی از مؤمنین بیان جاری شده باین عبارت: مات بلعا ماکذابا و مطابق است با سنه هزار سیصدونه که سال خسف و زهاق او است و از وقوع این واقعه در این سال ظاهر گردید.

صدق کلام معجز نظام حضرت نقطه اولی که از پیش خبر داده بودند و في سنة التسع کل خیر تدرکون چرا که هیچ خیری مافوق رفع شر و زهاق باطل ظلام نیست که حق از مزاج باطل خالص گردیده. ظل ارض اسفل ادنی از وجهه مقدس قمر خلافت برطرف شده و بخسوف او خسوف قمر ولایت زایل گردیده شعشعه جمال مقدسش چنانچه باید و شاید شارق و تابان شود و از جهت دفع شر آن شریر اشر اهل بیان کل خیر را کما ینبغی درک نمایند و اکتفا بهمین ذکر تسع بدون ماقبل آن از ثلثمائة و الف.

برمشابه حدیث مروی در باره قائم است که میفرمایند و في سنة ستین یظهر امره ویعلو ذکره فقط اکتفا بذکر ستین میفرمایند بدون ذکر ماقبل آن از ماتین و الف و الحمدلله علی التوفیق.

بالجمله چون رشته کلام باین مقام منتهی گردید ملهم غیبی و منادی سری امر بکشیدن عنان توسن تیز رو قلم و اختتام کلام بمناجات ملک علام میفرماید «««اللهم انا نشکوا الیک فقد مجلینا و غربة مربینا و قلة عددنا و کثره عدونا و تظاهر الزمان علینا و وقوع الفتن بنا فافرج ذلک اللهم بعدل منک تظهره و سلطام حق تظفره اللهم وصل علی ولی امرک و مرآت نفسک و حفه بملائکتك المقربین و ایده بروح القدس یارب العالمین و عزز اولیائه و انصر احبائه و اخذل اعدائه و اهلک خصمانه ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین»»»

از آنجائکه در طی اوراق سابقه وعده داده بودیم بنگارش آثار ظاهره و کلمات باهره صادره از بعضی علماء مؤمنین و عرفاء موقنین طائفین حول حرم ازلیه و ساجدین نزد باب مرآت الهیة که شخص مدعی عاجز و قاصر

است از اتیان بمثل آنها از جمله آن مؤمنین عارفین جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است و این شخص عظیم الشان از جمله تلامذه درس و اصحاب جناب ملامحمد جعفر کرمانی است و آن بزرگوار از اجله ارکان اهل بیان و سابقین اولین از مؤمنین حضرت نقطه اولی است و در کرمان ایشان اعلای لوای بیان نموده جمعی کثیر را بقوه تبلیغ بلیغ و دعوت حقه داخل در این امر نموده و تا قدم آخرین و نفس واپسین بر جاده هدایت و صراط حق مستقیم بوده و هیچگاه با ظلال مضیلن و اغوای مبطلین اعتنا نفرموده کالجبل الراسخ الرفیع والطود الشامخ المنیع بر امر الهی ثابت و مستقر بوده. و اوقاتی که حضرت قدوس بعد از مراجعت از سفر مکه در ملازمت حضرت نقطه مأمور کرمان برای تبلیغ حاج محمد کریمخان شده و به کرمان تشریف آورده اسناب ایشان نهایت خدمتگذاری و جان نثاری را بجا آورده اسباب مسافرت و عزیمت آن حضرت را بطرف مازندران فراهم کردند و از طرف قرین الشرف حضرت ثمره در توقیعات رفیعات و الواح صادره نهایت توصیف و تعریف از ایشان شده او را عالم جلیل و جعفر کبیر خطاب فرموده و این لوح را در زیارت ایشان بعد از صعود شان نازل فرموده «««بسم الله و بالله و ماشاء الله و لاامر الابالله الضیاء علیک یا من آمن بایات الله و انقطع الی الله و صدق مظهر نفس الله ورجاعفوالله و عرج الی الله و شهد حقه و استعرج الی الله بشیخوخة بالغة صالحة و نام مع الصلحاء السعداء الرفعاء و نصر ربه بما استطاع في حیاته و ثبت في کلمته و عبده في السلم و الامتناع و احسن في عمله و ما زعزعه کیدالوسواس و شرور الخناس و اتکل علی الله الملک العدل و اله الناس و عرف نفس الله و اتبع آیات الله و انار بوجه الله وفاز برحمة الله و دخل رضوان رضی الله و

شرب من جذبات حب الله لعن الله من فرح بعروجک و اخذالله من ابتهج بصعودک فقد عرجت الی الله مخلصا و صعدت لدیه خالصا مرفعا مخصصا فسیلحقنا الله بک و بمن آمن به انه علام حکیم و انه فتاح قریب»»»

بالجمله از جمله آثار ظاهره از جناب حاجی میرزا احمد کرمانی یک خطبه عربی و رساله ردیه فارسی است که در خاتمه این جواب محض تذکر اولی الالباب ذکر نموده.

و من الله التوفیق

و علیه التکلان

جزء سیم از کتاب مستطاب تنبیه النائمین حاوی بر خطبه و رساله ردیه جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است

صورت خطبه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذي انسدت السبل الی عرفان ذاته و انقطعت الطرق الی الوصول الی هویه قد تقدس عن عرفان الممکنات و تنزه عن مشابهة الموجودات و تعظم عن مماثلة الکائنات و تعالی عن الاقتران بالجسمانیات و هوالفرد الوتر لااله الا هو العزیز البدیع سبحانه و تعالی عجزت الأفهام عن معرفته و قصرت المدارک والمشاعر والأوهام عن البلوغ الی حقیقته و کلت الألسن عن أداء حق مدحتة لیس له شریک فی ملکه ولا شبیه في صفاته ولاندفی آیاته ولامثل في امثاله و هوالله الصمد القادر الغني لااله الا هو الحي المتعال قد توحد بالعزة والعظمة و القدرة والقوة والبقاء وتفرد بالجلال و الجمال و الکمال والجبروت والکبریاء جل عن احاطة هندسة القدر و علی عن مشاهدة النظر و معاینة البصر تعالی عمایقول الملحدون في شأنه و تقدس عما یصف الواصفون في حقه و هوالله الواحد الأحد القاهر القیوم لااله الا هو الکبیر الجلیل الجمیل قد ابدع الأشیاء بمشیته و أن الإنشاء مخترع بارادته و کلشئی مقبوض بقبضة قدرته معدوم صرف لدي ظهور انوار عظمته مفقود بحت لدی تجلی اشراق ضیاء شمس طلعته و هو القائم في ذاته بذاته في علو ذاتیته و سمو سرمدیته لااول له بازلیته ولااخرله بابدیته و هوالاول في آخریته والا خرفی اولیته و هو الظاهر بانواده و آثاره و آیاته والباطن بحاق هویته و ظاهریته عین باطنیته و باطنیته نفس ظاهریته وهوالقیوم لایقارنه شئی

باحديته و هو الواسع لايقابله شئى باحاطته دل ذاته بذاته في ذاته لذاته على ذاته و لايفوت شئى عن قبضة قدرته و هوالقوى القدوس الملك السلطان لااله الاهو الرحمن الرحيم سبحانه سبحانه له الأسماء الحسنى مع تقدسه عن كل اسم غير حقيقته و له الأمثال العليا مع تنزهه عن كل مثل سوى ما مثل لنفسه بنفسه وله الصفات الكبرى مع عظم ذاته عن كل صفة غير ذاته وله الأوصاف العظمى مع تعاليه عن كل وصف سوى ما وصف به نفسه و هوالله الرب الرؤف العطوف لااله الا هو الجواد الكريم تعالى تعالى جعل الأشياء كلها مظاهر اسمائه و مطالع صفاته و موادع اياته و مشارق انواره و مطالع آثاره ومخازن اسراره و مهابط افضاله و مواضع بروز افاضاته و ظهور حكمه فالكل شاهد بربوبيته مدل على وحدانيته ناطق بلسان هويته بثنائه وهو بسعة كرسيه ظاهرله به و متجلى به عليه و ناطق عنه بثناء نفسه و ينطق لسان كبريائه من ظاهر كلشئى و باطنه و سره وعلانيته بانني انا لله لااله الا انا الاحدالصمد المحيط و مع تجليه على كل الذرات بكل الاسماء جعل كل واحد من الموجودات مظهر اسم من اسمائه كان ظاهرا من به وجعله أظهر الاسماء من ذلک فتجلى على العرش باسمه العظيم و على الكرسي باسمه الرفيع و على السموات باسمه العلى و على العناصر باسمه الخالق الرازق المحى المميت و جعل من الأشياء مظهرالاسماء باجمعهاى في كمال الظهور بلامزية لاسم منها فيه هيكل الانسان و ودع فيه كل ماخلق في الامكان فهو بظاهره شاهد على ظاهريته و باطنته مدل على باطنيه و بشهادته مدل على شاهديته و بغيبه دال على غيبوبة و بسمعه و بصره و حيوته و علمه وقدرته و اختياره و ارادته يشهد بانه هو السميع البصير الحي العليم القدير المختار المريد هوالله لااله الأهوالاول الاخر الظاهر الباطن

الجليل الجميل الكبير القدوس السبوح الممتنع المنيع سبحانه سبحانه خلق الانسان على هيكل احديته و نفخ فيه من روح سرمديته و اودع فيه اية ازليته وجعله خليفته في أرضه واصطفاه من سائر مخلوقاته فهو ثمرة شجرة الابداع و ابهى غصن دوحة الاختراع و هو مظهر العلو والارتفاع و مظهر القدس و الامتناع و هو مجمع الاضداد فيعرف الله به بحقيقة توحيده الذى هوالجمع بين التعطيل والتشبيه و به يعرف الفصل من الوصل الذي من عرفه عرف حقيقة توحيده و بلغ قرار التوحيد و هو آية العظمى التي تدل على مواقع الصفة التي من عرفها بلغ قرار المعرفة فهو العالى بروحه والداني بجسده و يحكى أن الرب تعالى و تقدس عال في دنوه و دان في علوه و هوالظاهر بهيئته الباطن بحقيقة يدل على أن بارئه تكبر و تعظم ظاهر في بطونه و باطن في ظهوره و هو القريب بهيكله البعيد بحاق ذاته و غيب فؤاده يدل على أن خالقه عزوجل قريب في بعده و بعيد في قربه فهو الظهور الاعظم و البر وزالاقوم والرمز الأعلى والكنزا لاخفي والسر المكنون الأقصى والكلمة المكتومة العليا والحقيقة الساذ جة النوراء فتعالى الله مبدعه و خالقه و صانعه عن كل وصف سوى هويته المقدسه عن كل وصف هوالله الملك الحق المبين لااله الأهوالمقدس المنزه العظيم وجعل الاناسى بعد اظهار مافى قابليتهم و ابراز ماهوالمكنون في قوتهم و استعدادهم اشباح الناس في المرايا وجعل الولي الكامل القائم مقامه في العوالم كلها وخليفته في الابداع با جمعه ظاهرا في هذه المرايا و تجلى له به و ظهر منه عليه فهو هيكل مشيته و موضع ارادته و مظهر هندسة قدره و الحاكم على الكل بقضائه و مجرى المقدرات بامضائه وجعل معرفته نفس معرفته و طاعتة عين طاعته و مشاهدته صرف مشاهدته فهو ظاهرالله و ظهوره و مظهره

واعظم مراياه و سبله و اقوم مجاليه وطرقه فهو شعشعة الذات الظاهر بالاسماء والصفات ولمعة الجمال الباهر بالجلال والكمال و ضياء طلعته الحاكى عن انوار وجهه بل هو وجه الله الظاهر عن كل الجهات المشرق على ظلمات الانيات والطالع عن مطلع الاشارات على اهل السبحات لإظهار التعينات وهوالمراد بالحقيقة التي لا تعرف الا بعد كشف سبحات الجلال و قطع طرق الاشارات و هوالمدينة التي من دخلها على حين غفلة من اهلها يجد مافيها من الكثرات مظمحلة بعد ظهور نور الذات و هو الذي لايعرف كنهه ولايجهل ظهوره ولا يوصل الى حقيقته و تبلغ الى الكل حجته و هوالباب الذي باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب وهو من الأعراف التي لايعرف الله الأبسبيل ولايتهم و هوفي مقام الجمع هيكل الربوبية و في مقر الفرق ظاهر بالعبوديه فمن عرفه بالنورانية عرف الله ربه بل معرفته عين معرفته جل ثنائه وله مع الله حالات هوفيها هو و هوهو الانه هوهو وهوهو وهو الظاهر بكل الأمثال فهو قائم مقامه في العوالم اجمعها في الأداء والقضاء حتى ظهر آن لااله الا هو و هوالذي لافرق بين الله و بينه الانه عبده و خلقه بدئه منه و عوده اليه عضد و شهيد و حافظ و راودنبه ملاء سمائه وارضه حتى ظهران لااله الاهو و هوالذى ظاهره امامة ووصاية و باطنه غيب ممتنع الايدرک بل هو ممسوس في ذات الله فتعالى خالقه ورازقه و مميته و محييه هوالله السلطان القدير القوى الملک المجيد الفرد الحميد لااله الا هوالمبدء المعيد و من الاسرار الظاهرة في نفسه سرقول ربه لمايريد كن فيكون و ان الله ربه عالم بما كان وما يكون فهواية الله و ظهوره و نوره و بروزه و صفاته وصراطه و هوالظاهر بسلطانه و هوالمبعوث على الكائنات بشرائع التكوين فلولاه مالبس خلعة الوجود شئى و ما تحلى بحلية

الكمال شئى فكل كمال دون كماله شبح كماله و كل جمال دون جماله شبح جماله و كل جلال دون جلاله شبح جلاله و كل حيوة دون حيوته من عين حيوته و كل علم دون علمه من ينبوع علمه و هو المسئول عنه الذي اجاب لسانه بمحوالموهوم و صحوالمعلوم أذ ماسواه كسراب في جنب وجوده وهو الذي لايرى في الجهات سوى جماله ولايرى في الوجوه الأوجهه ولايشاهد في الأشياء الأنوره ولايسمع من الالسن الاصوته اذانه هو نورالله نور السموات والأرض و هوالمشكوة التي فيها مصباح الاحدية في زجاجة الوحدة التي انها هي بنورانيتها كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة تنبت في ارض الهوية بماء الازلية و انهاهى لاشرقية وغربية مقدسة عن الحدوالجهة و منزهة عن النهاية والبداية يكادزيتها يضئي من فرط القابلية والاستعداد ولولم تمسسه نارا لغيب بسرا لايجاد اذ انها هي المشية التي خلقت بنفسها و خلقت الأشياء بها نور على نور من نور في نور ليس ورائه نور يهدي الله لنوره بنوره من يشاء من أهل التقوى والاخلاص الذين لاينظرون الى شئى الاويرون الله قبله وبعده و معه ويرون ظهوره في كشئى مقدسا عن ذكر نفس الشئى و يشهدون نوره بعينه التي لاتنام و يضرب الله الأمثال للناس ليقربهم بها الى مقام الفناء فيه والبقاء ببقائه حتى لا يشاؤا الأمايشاء ولايريد والأمايريد والله بكل شئى عليم هوالله لااله الأهوالازلى الأبدي الدائم السرمدى و هوالله القوي المتين و أن الله جل سلطانه وعلى برهانه و عظم شأنه جعل نفحات قدس توحيده ظاهرة عن مهب فيضه و روحات انس تجريده نافحة عن محل ظهور نور وجهه لعبيده ليجذبهم بهاالى سماء قدس عزه و جلاله و يقربهم الى كرسى صمدانيته لمشاهدة اسرار كماله جعل نسمات هواه عن كل الأقطار باهرة وفوحات حبه عن جميع

الأشطار ظاهرة لئلا يحتجب من يريد لقائه عن كمال الصعوداليه والانجذاب بنفخات قدسة لديه كى يخرق الاحجاب بنور الانجذاب ويرقق رقائق الأستار التي منعته عن الورود في بيت الجلال والوفود على مقاعد الاتصال بعد اضمحلال مساكن الانفصال لئلا يقول أحدان ارسلت رسولا لكنت من المهديين فانه رسول رب العالمين في مقام التكوين و التشريع فله الحمد اظهر تجليه الذاتي والصفاتى والأفعالي والاسمائى والامثالى والاثارى والاياتى من كل جهة لاهتداء من يتوجه اليه بنورالوجه وانا ربضياء سناء بهاء عزه على حقائق الموجودات ليدل عليه من اراد العلو عن مهالک التعينات والسمو عن مهاوي الاشارات والارتقاء عن مهبط الطبيعة الى المرتبة الرفيعة فدل العشاق بنور الجمال الساطع على الافاق الى مطلع الاشراق واخذهم بيدى جوده الذي لاسبب له سواه و كرمه الذى لاعلة له دونه اليه ومكنهم بالاطمينان والرضاء لديه فصاروا بذلک مظهر الحي الذي الايموت ومهيمنين على الملک والملكوت فهم مرايا السلطان الذي لايزال و مجالي الملک الذي لايزول والى هذااشار صاحب السر المكنون والرمز المخزون المصون طلعة الهوية و جمال الصمدانية وجلال الكبرياء والعظمة و هيكل السبوحية و ظهور القدوسية و مجد الربوبية و حقيقة التمجيد بقوله جذب الاحدية لصفة التوحيد فان السالک الى الله والمنقطع عما سواه اذا وصل الى هذه المرتبة ورفع النقاب عن تلك الطلعة فجلس على كرسي الرفعة و استوى على سرير القوة والقدرة واستقر على بساط الانس والوحدة و راى جمال الحق لعيانه ببصيرة قلبية يشاهد طلعة الحق الظاهر في هيكل شمس الحقيقة ويقول بلسان حاله بجميع ذرات وجوده في غيبه و شهوده في ثناء مقصوده و معبوده فتبارک الله احسن الخالقين هوالله الأحد الفرد الحي القيوم الملک

الحكم العدل القدوس لااله الا هو الرب العلي العظيم وان الانسان بعد نزول روحه القدسي الغيبى الالهي عن مقام القدس والتجرد الى مقام التعين والتحدد دوعن مقرالعلو الى مقعد الدنوا أحتجب عن درک نورالذات باغطية الكثرات و حجب التعينات و استارالانيات فغمر في بحار الغفلة والبعد و غمس في مهاوي التعلق و مهالک التعين فاحتجب بماهو الموهوم عن جمال المعلوم و نور طلعة القيوم و صار سباحافى طمطام الأنانية و يم الأمال و سياحافى بيداء الهوى والامانى و صحارى سوء الأفعال والاعمال فغفل عما يليق به بما لا ينبغي لعلو رتبته فابتلي بالجهل الغرور وغرق في الجة الغضب والشهوة ورضي بسروردارالفناء عن نعيم يوم النشور وكلما تفضل عليه ربه بارسال الرسل و انزال الكتب و تشريع الشرايع و بيان طريق الطاعة والعبودية اعرض فادبرو ولى واستكبرو اعترض و نفر وكذب انبياء الله فغر و آغر و كلماد عوه الى الله ما اقبل اليه و قال ما انتم الابشرو كلما نصحوا جعلوا أصابعهم في آذاتهم و كلما و عظوا قالوا في قلو بنا غلف ولذلك ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة و لهم عذاب اليم ولكن قليلا من الناس اتبعوا أوامر الله و احكامه و اطاعو ارسله فاقبلوا بقلوبهم الى قبلة هياكلهم و تمسكوا بحبل ولايتهم و محبتهم واقتدوا باوليا ءالله المرضيين الذين لاينطقون الا عن لسان الله ولاينظرون الابعينه و لايتفوهون الابذكره و ثنائه و توحيده و يعلمون الناس طرق الوصول اليه و سبل الوفود عليه والورود على بساط انسة والدخول في بيت قدسه فاعتصموا بحبال محبة هذه النفوس القدوسية والانوار الازلية والاشعة الالهية الذينهم معادن الرحمة و مكامن الاسرار و مخازن العلم و مشارق الانوار فطافوا حول حرم ودادهم واحرموالكعبة ارشادهم ولبواحينما

سمعواندائهم واجابواحين اصغوا دعوتهم واستلموا حجراتهم وطافوا سبعة أشواط حول بيت جلالتهم وصلوالمعراج وصالهم وسعوا بين صفا صفاء قلوبهم الى مروة مراتية غيوبهم وهرولوابين علمی طاعتهم و ولايتهم و قصر و اشعر الانية بمقراض الانقطاع اليه وما كان ذلك كله الا بعد الغسل بماء الفناء فيهم الذي هوعين الفناء في الله بارئهم ولبس ردآء الكبرياء و ازار العظمة بالبقاء ببقائهم الذي هو عين البقاء ببقاءالله ربهم في يوم التروية بماء عرفانهم والبيتوتة في مناء قربهم ليلة عرفة معرفتهم والوقوف في عرفات الاعتراف بولايتهم بعد ضحي يومها الى غروبه للاهتداء بنور هدايتهم و وقوف مشعر الا شعار بمرآتيتهم لربهم بين طلوع فجر ظهور صبح هيكلهم و شمس حقيقتهم و رجعوا الى مناء القرب يوم عيدوصالهم ورموا بجمرات التوسل والتوكل والانقطاع والصبر والشكر والقناعة والرياضة ثم بجمرات الطاعة والعبادة والخضوع والخشوع و الاقبال والايمان والحضور ثم بجمرات الانقياد والتقوى والغناء والشوق والوله و الرضاء والتسليم ابليس وساوس النفس الأمارة التي تدعوا الى البعد عنهم فقر بواقربان نفوسهم بعد سوق الهدى الى محضر عزهم و جلالهم والرجوع الى مكة قربهم ثم ما كانت هذه كلها الابعد عمرة الاقبال الذاتى اليهم عن ميقات عهود ولايتهم و مواثيق محبتهم بعد الغسل في ماء ارشادهم ودلالتهم ولبس رداء الاقتداء بهم و ازارستر عورة الأنية بالطافهم والتلبية بعد اصغاء دعوتهم والورود على حرم عرفانهم بعد الإحرام الى حريم كعبة مودتهم و ترک مانهوا عنه سلاك سبل توحيد بارئهم والورود على مسجد الحرام محل ظهور نورهم والطواف حول اركان بيت جلالهم تكبير فناء ماسواهم جنب ظهور نور عظمتهم واستلام حجر سواد اعلامهم والقيام لدى باب ارشادهم والصلواة في مقام

خليل حبهم الذى كسر اصنام مبغضيهم والسعي بين صفا صفوتهم و مروة مروتهم والهرولة بين علمى امامتهم وبابيتهم والتقصير بقطع شعر ماسوى معانيهم للأحلال لادراک مقام بيانهم فبعد ذلك كله هتكواالسترستر الانيه لغلبة السر سر الاحديه فشاهدوا نور حقيقة امام زمانهم بعينه التي انهاهى عين الله الناظرة وقامت قيامتهم واشرقت ارض تعينهم بنور ربهم فحينئذ من الله على هوءلاء المستضعفين في ارض الإشارات وجعلهم أئمة يقتدي بهم في ظلمات الهلكات وجعلهم الوارثين لملک البقاء وجنات اللقاء وحينئذ سيرت جبال انياتهم الى مقام الايمان وانشقت وانفطرت سموات حقائقهم بظهور رحقيقة سيدهم في حقيقتهم وانتثرت كواكب مشاعرهم و مداركهم و افهامهم و اوهامهم البروز نورالكشف والعيان والشهود والعرفان عن مطلع سرهم و كورت شمس قلوبهم بعدانشراح الصدر بطلوع ضياء الحق عن غيب فؤادهم وانشق قمر طبيعتهم بتجلى الرب على حقيقتهم وسجرت علومهم الرسمية باشراق نورالعلم الرباني عليهم وزلزلت ارض قابليتهم العظم امر مولاهم و اخرجت اثقال عاداتهم فحينئذ نفخ في صور هويتهم نفخة الحيوة الابدية بعد نفخة بهايموتون لدي مشية هاديهم التي هي عين مشية الله وارادته التي هي عين ارادة الله وقدره وقضائه واذنه واجله و كتابه التي هي عين قدر الله وقضائه واذنه وأجله و كتابه فظهرت ملائكة الله للسؤال عن حجية من هومظهر نفس الله بينهم و ظهورالرب فيهم و ظاهر الحق والحق الظاهر عليهم وحينئذ يقومون للحساب ويمرون على الصراط ويوزن اعمالهم بميزان القسط فيدخلون جنة الايمان بالله وا سمائه وصفاته و آياته و آثاره الجتة التي يبقى مافيها بامرالله و هوغنى عمافيها وان من فيها ليسبحون بحمدربهم في كل حين وقبل ظهور الحين و بعد اضمحلال الحين وليوحدون

الله بارئهم في كل شان و قبل بروزشان و بعد فناء كل شان وان هذه الجنة العاية الرفيعة السامية القدسية والروضة الجليلة القديمة الازلية الأبدية الدائمة السرمدية الجنة الثامنه مقام الذي فيه تموج لجة بحرالاحدية وطمطام يم الصمدانية الجنة العليا القصوى التي انهاهي جنة الماوى لن تدخل فيها نفس الأوانها التقولن من عندربها باذن بارئها و من لسان موجدها بسرايتيها لمبدعها وصيرورة القلب الذي جعل الله في هيكلها عرش صانعها و ورودها على مقام تسمع وتبصر بالله خالقها ورازقها ومميتها و محييها و تقربها الى الله بالنوافل التي توجب أن يحبها سيدها و يصير سمعها و يدها و رجلها ولسانها الذي ينطق به انني اناالله لااله الا انا المهيمن القيوم فسبحان الله عن كل وصف سوى ماوصف به نفسه وعن كل ذكر سوى ذكره له هوالله لااله الاهوالمقدس المنزه المتعالى المتعظم الكبير الجليل الفردالواحد الوترالصمدالعزيز القدوس وان الله تعالى لما افاض فيض الوجود على الموجودات وخلع الأشياء بخلع التحقق في الذوات بعد انعدام الانيات صار الكل مرايا جماله الأنور و مجالي وجهه الازهر الأظهر فدلواعليه بصورها وموادها وطبائعها و حقايقهالان الكل آيات احديته و ظهورات صمدانيته ودلالات عظمته وتطورات فيضه و فضله وموهبته و تجليات ذاته واسمائه وصفاته وشهادات ربوبيته وعلمه وقدرته وحكمته فاودع فيها حقائق صنعها و سوازج تدبيرها و جواهر تقديرها فالكل هياكل التوحيد ودلائل التفريد و بروزات آثار التمجيد والكل بالسنة حقائقها ناطقة بثنائه مشيرة الى شمول نعمائه وبالاتقان الظاهر من الصنع منها والحكمة المودعة فيها نادت بذواتها و انياتها تعيناتها و بان الله ربها مقدس عن مجانستها و منزه عن مشابهتها و متعالى عن مماثلتها وانه هو بعلو ازلية وسموسرمديته اعظم من أن يقترن

بشئی منها أوان يتخذ بحقيقة من حقائقها اوان يحل في ذات من ذواتها واجل من أن يتصل شئی منها به اوصل جوهر من جواهرها اليه وارفع من أن يدرک اعلی مراتبها واثنی مقاماتها کنه حقيقته وهي بماهياتها التي انهاهی مجعولة لربها الذي جعل الظلمات والنور والظل والحرور ظاهرة باحسن تصوير و مصورة باتقن تدبير و مدبرة بامتن تقدير و واقعة في محلها المناسب لها الذي لايليق دونه بها ولا ينبغي غيره لها و هو مقتضی الحكمته المقتضية لايجادها والمصلحة الداعية الى ابداعها وان ذلک بخفائه عن الأفكار وعلوه عن وقوع الانظارقد اشتبه على اكثر الحكماء حتی احتجبوا عن ادراک مجعوليتها و وقعوافی اشكالات ممتنعة حلها مع ظهور عظم القدرة في جعلها واتمية الفيض لدی اشراق نورالوجود عليها بشانه المودعة من فيضه فيها وما اظهر وقوع كل منها في مواقعها و مابين كون كل منها علی اتم وجه واكمل طور و اعلی طراز وابهي صورة وارفع محل واحسن مورد و اعظم مقام واكرم مقريمكن في حقها ولا يكون ذلک الا بايجاد بارئها ومشية موجدها وارادة صانعها و ابداع مبدعها و اختراع مخترعها و انشاء منشئها الذي بامره قد تحققت المتحققات بقضائه قدتذوتت المتذوتات وان الله جل مجده وعزقدسه وعظم شانه جعل الإنسان بجامعيته للعالمين و برزخينته بين البحرين وطيرانه في هواء القدس وفضاء القرب بجناحين و مشيه في بحبوحة الامكان برجلين وكونه ذالقرنين وذاجنتين و ملتقی الخليجين والمخلوق من المائين احدهما عذب فرات سائغ شرابه والاخر ملح اجاج مختار امر يدا من بينها مصدرا للخير والشر و مدركا للقبيح والحسن دونها و مع ذلک ما احسن صورته الجامعة لصورالكائنات باجمعها حتی يعد صورة بارئها و مااعظم روحه المتعالی عن مراتب ماسواه حتی نسبه الی

نفسه بل يليق أن يعد احسن هياكل التوحيد هيكله لولاعدم الفرق والتفاوت في خلق الرحمن فهذا الهيكل وسائر الهيا كل اشرق عن مطلع ضياء الله و انار عن افق سناء الله عليها نورالله المشرق عن صبح ازلية ذاته فتذوتت و تحققت و تكونت وبرزت واستنارت واستضائت واستحكت واشارت الى فيض ربها فظهرت منها اطواره ولاح عليها أنواره وما احسن كلام سلطان سرير الولاية في بيانه نوراشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره وهذا نورالوجود المنبسط الذي هو فيضه العام البسيط والفضل التام المحيط الذي هوايضا مجعول بجعل ذاتى من ربه ما عرفه جمع آخر من الحكماء واشتبه على كثير من الطائفة الأولى التي سبق ذكرهاز عمامنهم انه ظهوره بصورها و تطوره بشئونها و عروض تعيناتها عليه و كذلک اشتبه ذلك على اكثر العرفاء تعالى الله عن كل ذلک علواعظيما هوالله خالق كلشئى مفيض الوجود من فيض سحاب الجود و مخلع الذوات والانيات بخلع التكوين هوالله لااله الاهو خالق كل شئى و هوالملک السلطان القديم وان هذالنور نورالوجود ماشرق الاعن مطلع اشراق شمس حقيقة ولي الله الاعظم الذي به قوام العالم فهو صبح الوجود الذي منه اضائت هياكل الغيب والشهود وان نور وجود ماسواه في غياهب تعينها و ظلمات انياتها وليالى ذاتياتها و دهماء هوياتها كالسراج المنير بسر الابداع وان اعظم اشباه هيكله ارواح من في لجج الاكوان و بحارالامكان فداه مشاعر من تصور شبه صورته و مداركهم و افهامهم و عقولهم وانها سراج يتنوربنوره هوياتهم وانور هذه السرج ماظهر في الذين شايعوه بلهم شعاع نوره و هذا سرقوله صلوات الله وسلامه عليه اطف السراج فقد طلع الصبح فانه سلام الله عليه حقيقة الحقايق يليق نور وجود ماسواه بل نور مشاعر من دونه و مداركهم وافهامهم وعقولهم

بل الانوار الظاهرة في مشايعيه بالاطفاء عند طلوع صبح وجوده بل انهاهى باسرها معدومات لديه و هو بتفرده شاهد على فردانية الله الذي اظهر الأشياء كلها من فاضل فيضه هوالله الوترالحق الواحد القيوم لااله الا هو المهيمن المتعالي السلطان المقتدر الفرد القدير الملک الجليل العزيز الجبار.

رب العرش العظيم والحمدلله رب العالمين

صورت رسالة ردیه حاجی میرزا احمد کرمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدو ثناء و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تکبیر و تهلیل سزاوار واحد احد فرد صمدی است لم یلد ولم یولد که مبرا از حد و عد بوده و خواهد بود نشناخته است او را بکنه ذاتیت و هویت و حقیقت کینونیت هیچ نفسی و نخواهد شناخت او را چنانکه شایسته عرفان او است کسی از اولین و آخرین با اینکه ظاهر و باهر است در کلشئی واز کلشئی آیات احدیت و صمدیت و قاهریت و قادریت و قیومیت و علم و حکمت و احاطه و فردا نیت و جلال و جمال و کمال و جبروت و سلطنت او و مقدس و منزه و متعالی و ممتنع است از سروخفا ظهور وجه و طلعت اوظهر في بطونه و بطن في ظهوره وخفي لشدة نوره و هوبکل شئی محیط نیست موجودی الا آنکه متجلی است در او شمس وجهه او و متعالی است از اقتران به او زیرا که ماسوی خلق شده بمشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب او و مقبوض است در قبضه قدرت او و بعید است از ساحت جلال و بساط قدس عز مجد ازلیت و ابدیت و اولیت و اخریت او کمال توحید نفی صفات است از او جل ثنائه وعظم کبریائه وعلى بهائه وتقدست أسمائه وأحاطت الائه زیرا که صفت و موصوف شاهدند بمغایرت و اقتران و اقتران دال است برحد وحد دلیل است بر عد و عد دلالت کند بر تثنیه و تثنیه روایت نماید از تجزیه و تجزیه حکایت از جهل و اصف و جهل مؤدی شود باشاره نبوده در چیزی تا محاط گردد و نباشد برچیزی تا از اوجائی خالی ماند کائن است نه از

حدث موجود است نه از عدم باهر چیز است نه بمقارنه و غیر هرچیز است نه بمزایله ملک در ملک دائم و مخلوق بسوی مثل خود منتهی و مختتم و طلب او او را بسوی شکل خودش الجا کننده دلیلش ایاتش و وجودش اثباتش دلالت نموده ذاتش بر ذاتش و منزه و متکبر است از مجانست و مشابهت و مشاکلت ومماثلت مخلوقاتش وجلیل است از ملائمت و مناسبت کیفیاتش سبیل بسوی او عظم شانه و علی برهانه مسدود و طلب او تعالی قدسه و تقدس مجده مردود غیر او را در بساط قدس قیومیت و هیمنت وجبروت و عظمت و سلطنت و جلال و کمال و ازلیت او راه نیست چه جای آنکه به او واصل یا متصل گردد بلی آنانکه کشف سبحات جلال نمودند بلا اینکه اشاره بسوی او کنند از حقیقت معرفت او که در حد رتبه ایشان مقرر و مقدر نموده توانند بمراتیت بهره برند وعلی حین غفلة من اهلها داخل مدینة عرفان او کماینبغی الشانهم گردند واین نیست مگر بمحو موهوم که ماسوای ذات و صفات و اسماء او است تقدس و تعالی و صحو معلوم که ظهور نور هویة و دائمیة و سرمدیة و بقاء و دوام آیات و ظهورات و تجلیات و اشراقات ولمعات و شعشعه وجه منیر مضئی بهی او است تعظم و و تکبر و تعالی و تجبر و نرسیده و نخواهد رسید نفسی باینمقام اجل ارفع اقدس اعلای امنع مگر بجذب احدیت که از نفحات قدس روضه هویت و طمطام یم صمدانیت او است تا حجب را خرق و محترق نمایند بنور انجذاب خویش و بر صفت توحید آشکار آیند و این نیست الا بترقیق احجاب رقیقه مانعه از ورود در بیت جلال و وفود بر مقاعد عز و اتصال بعد از اضمحلال مراتب انفصال زیرا که برای او است عزوجل شرابی مخصوص اولیاء او

که چون آشامند بطرب آیند آنگاه در طلب چالاک شوند و بیابند و بشناسند و بوجد آیند و دوست دارند و عاشق شوند و واصل گردند و متصل شوند پس از آنکه ذائب و طیب و خالص شده باشند و چون متصل گشتند نیست فرقی میان ایشان و حبیبشان و نیست این وصول و اتصال مگر بدانچه ودیعه گذارده در نفس ایشان از آنچه تجلی فرموده برای ایشان بایشان تا مشرق شدند و آنانرا طالع نمود پس متلیلاء گردیدند پس در حقیقت و هویت ایشان مثال خویش را القا نمود و از ایشان افعال خویشرا اظهار کرد چه کل مظاهر مشیت و مجالی طلعت احدیت اند در این مقام هتک سر نمایند زیرا که سر غلبه نموده و چون مغز و لب زفت گردیده قشر شکفتن آغاز کرده آنگاه باهرات تجلیات و ظاهرات لمعات او را بنگرند و در مقام لایري الاالله واسمائه وصفاته وارد گردند و چشم ما رایت شیئا الأورایت الله قبله و بعده ومعه گشایند و سر لطیف نحن اقرب الیکم من حبل الورید را ادراک نمایند وشمه از حقائق مکنونه مخزونه مودعه در صدف و هومعکم اینما کنتم را بیابند و اندکی از جواهر و لئالی و درر ثمینه مخزن عز مجد و نفخت فیه من روحی را بدست آورند و رقائق دقائق حقائق و شقائق حدائق اینما تولوافثم وجه الله را ملتقط شوند و بر سریر قدس و کرسی ایقان ایکون لغیرك من الظهور مالیس لک حتی یکون هو المظهرلک مستقر و مستوی گردند و در جنت اعلای اقصای ابهای متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الاثارهی التي توصل الیک وارد شوند و در فردوس خلد و ریاض بقاء و مقام لقاء قدم نهاده عمیت عین الاتراك ولاتزال علیها رقیبا برآورند و نغمه خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا بسرایند آنگاه نور مشرق از صبح ازل که آثار آن بر هیاکل توحید

لائح است طالع و لامع و مشعشع و ساطع گردد و کوه فوأدر امانع و حائل که حاجب انوار لاهوت عماء احدیت است مرتفع و مندفع آید و ملکوت و جبروت اسما و صفات در ورأ ماند پس آنگاه خلف و امام و وراء و قدام از میان برخیزد و ایمان و شمائل زائل شوند و وسائط و دلائل رابط و حائل نباشند و وسائل نگردند حل مشاکل و مسائل شود و ضجه و نوحه قبایل از مکمن لایری فیها نور الانورک ولایسمع صوت الأصوتک پدیدار آید و جز حق عزوعلی وتقدس و تعالی رامائل وسائل نکردند و بمقاصد و مطالب واصل و نائل شوند بصر بصیرت باز شود وضیاء هدی و تقی در لمعان و سناء آید سراج انیت و نفسانیت و تعین و تحدد و علم و عقل مشعر و مدرک و جهت و نسبت منطفي و صبح نور و ظهور و بقاء ولقاء طالع گردد اثنینیت که از لوازم عالم بعد است برود و شمس حقیقت و احدیت و احدیت از افق کلشئی و مشرق کل نفس و مطلع تمام ذرات طالع شود بنوعیکه همه کائنات وجمیع ممکنات و تمامی موجودات را مظهر ذات ومظهر اسماء و صفات بینند و نقطه ربوبیت را در تمام دوائر دائر و سائر مشاهده کنند و مظهر نفس الله را که در کل عوالم قائم مقام او است در اداء بنفسه شاهد گردند و عارف شوند و دانند که باو لااله الاهو ظاهر گشته اواست مشیت اولیه و او است ارادۀ ازلیه او است که . راجع الی الله است راجع باو است و آنچه راجع باو است راجع الی الله است و آنچه راجع الی الله نیست راجع باو نیست و آنچه راجع باو نیست راجع الی الله نیست و برای او دو مقام است مقامیکه جز از خدا ناطق نشود و مقام نفس او که محل مشیت و اراده و مهبط وحی و مشرق ذکر و مطلع امر و منبع میاه علم و حکمت و موضع بروز انوار و اسرار هویت و مرکز عالم امکان و کثرت و قطب دائره

غیب و وحدت است نبوده برای او شبهي و مثلی و ضدی و ندی و نخواهد بود برای او شریکی و نقیضی و ظلی و او است که در رتبه اولای اعلا جز خداوند بآنچه در او است عارف نیست و مانند ذات اقدس احدیت از ادراک و عرفان و بلوغ عقل و افهام و وصول مشاعر و مدارک و اوهام متعالی است و در مرتبه ثانیه آدنای او جز حکایت و روایت از حق تعالی قدسه از وی پدیدارنه و او است که در کل شأن مرآت الله است و مادون او از مظاهر اثبات و اهل علیین مرایای اویند از مرآت اولیه که مظهر مشیت اراده و اول من آمن بنقطه حقیقت است تا ادنی ذر که در ظل او ساکن باشد بلی اعلی مراتب معرفت شمس حقیقت و نقطه ربوبیت این مقام اعز اجل ارفع است که او را بشناسند چنانکه در این رتبه خدا را بخدا عارف شوند و چون از این رتبه تنزل نمایند ابهی دلیل و اقدم سبیل عرفان او است بآیات نازله از سماء مشیت او که آیات الله است و ماسوی در جمیع شئون و تمام مراتب از اتیان بمثل او عاجز و قاصرند. اگرچه در مقام صورت و ظاهر عبارت باشد گذشته از اینکه کلام الهی دارای روح حی حیوان است و خالق شنی است باصالت نه بمرآتیت و شبحیت زیرا که در هر دور از ادوار عالم که مظاهر کلیه الهیه که شموس حقیقتند و بقیامشان قیامت قائم گردد ظاهر شوند مرایائی از علیین و سجین و اثبات و نفی که حاکی و راوی از ایشان باشند و شبح شمس طلعت ایشان را با تمام آثار و ظهورات حاوی گردند ظاهر شده و مطلع انوار و مشرق آثار شوند و مثل این مثل آب صافی و بول صافی است که چون باشمس سماء مواجه شوند عکسی از آن در ایشان ظاهر آید چنانچه در کل ادوار عالم این معنی ظاهر بوده بلکه در مرایای جزئیه نیز این مطلب را توان شاهد شد چنانکه بعد از غروب قمر

ولایت در افق غیب از هیکل کاظمی سلام الله علیه بسی از مزایای او که از جمال ذات حروف السبع روح من في عوالم الغیب والشهود فداه معرض بودند در تمام آثار ظاهره از سیدنا الکاظم علیه بهاء الله حاکی و راوی شدند چه علوم عالیه و چه تصرف در نفوس خلایق و جذب قلوب و مانند آن و هکذا بعد از غروب شمس حقیقت مصطفویه و طلعة محمدیه علیه واله الصلوة والسلام نفوس سجینیه حتی معاویه علیه الهاویه حکایت از آن طلعت قدم و اسم اعظم و هیکل اکرم و ظهوراتم نموده دال بر او آمدند چنانکه مکاتبات او با حضرت مجتبی سلام الله علیه و سایر حکایات او بر این معنی گواه صادق است این نفوسیکه دعوی شمسیت نکردند و اما اشخاصیکه بداعي؛ این رتبه قیام نمودند و کلماتی آتیان کرده و جمعیت بسیار گرد آوردند نیز در تواریخ مسطورند حاصل آنکه شمس حقیقت و نقطه ربوبیت همیشه در زمان فترت و جاهلیت ظهور فرموده تا برای احدی مجال انکار نماند و ادعای اینکه آثار و انوار او مقتبس از شمس قبل است نتواند ولم یزل سنة الله بر این جاری بوده ولن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجدلسنة الله تحویلا گذشته از اینکه هرگاه مظهری که سبیل الی الله است چه بشمسیت و چه بمرآتیت اولیه که بنص خاص ثابت باشد میان رعیت ظاهر او مرجع و ملجاء خواهد بود زیرا که یا بشهادة الله در آیات ثابت یا بشهادت نفسیکه شهادت او شهادة الله است مانند شمس حقیقت و مرآت اولیه او که قائم مقام او است که خود بآیات و مرآت او بشهادت او ثابت شده و کل بلامفر باید ناظر باو و قابل از او باشند و هرکس را رد نمود مردود و هر که را قبول کرد مقبول است حتی آنکه شهادت او برشهادت کتاب الله مقدم است اگر چه مرآت شمس حقیقت باشد که بنص خاص او ثابت است

چنانکه در آخر باب سابع از واحد سادس بیان بدان تصریح شده و او را نیز کتاب ناطق و مهیمن بر کتاب صامت خوانده و مثل بامیر المؤمنین علیه السلام واولاد گرام آنحضرت علیهم افضل الصلوات آورده که تا وقتی که در فرقان نص خاص از ایشان منقطع نشده بود آنچه طبق اوامر ایشان واقع شد لله بود و بعد از انقطاع نص خاص آنچه طبق کتاب الله واقع شده الله بود پس از آن فرموده حال هم بعد از غروب شمس حقیقت تا وقتیکه نص خاص منقطع نگشته آنچه واقع شود الله است و بعد از انقطاع نص خاص آنچه طبق بیان واقع شود الله است این است حاصل فرمایش آن مشرق آیات و خلاصه اش آن است که تا منصوص بنص خاص باشد چیزیکه طبق اوامر سنیه او واقع شود الله است اگر چه مخالف ظواهر کتاب باشد و هرگاه در زیارت جامعه دور قبل و زیارت جامعه نقطه اولی روح من في لجج القدس والجبروت و من في بحار الملک والملکوت فداه تدبر رود حقیقت این معنی علی ماینبغی ظاهر شود. و اما آنچه در کتاب مذکور است که سائل از شیخ مرحوم علیه السلام از کلمه فرار سؤال نموده و بعد از جواب کلمه کاف در حق او فرموده بعد از ثبوت امر قائم روحی فداه و انقضای زمان امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بوده چنانکه در بیان هم امر مبرم من یظهره الله تعالی شانه بر مرایای بیانیه بعد از ثبوت امر او همین نحو جاری است و اما ثبوت امر او یا بتصدیق نفوس مقدسه است که سبیل الله اند اگر در زمان ایشان باشد یا بعجز ماسوی از اتیان بمثل آیات او اگر بنحویکه سنة الله بر آن مستقر شده در زمان انقطاع نص خاص و ارتفاع شجرهٔ بیانیه ظاهر شود و هرگاه در سخن مدارا کنیم اقلا باثاریکه منصوص بنص خاص از اتیان بمثل آن عاجز شود ظاهر شود اگر چه این فرضی

است محال زیرا که آثار ظاهره از آن نفس مقدس که مرات الله و منصوص و مخصوص بقائمیت در مقام او است آثارالله و مقدس است از اینکه غیر آن آثاری از حق ظاهر شود چنانکه طریق اول هم که تصدیق نمودن او باشد من یظهره الله را نیز محض مداراست والا او است ظاهر من ظهر و و من یظهر و او است ظاهر در من ظهر و من یظهر اگر ملاحظه ناطقیت او از خداوند عزوجل شود سبحان الله امر اظهر از آن است که محتاج ببیان باشد با وجود این چه بسیار نفوس از صراط الله لغزیده اند و قلیل من عبادی الشکور و باید دانست که آثار ظاهره از شمس حقیقت در تمام مراتب لیس کمثله شئی است مثلا آیات او گذشته از خلاقیت و سلطنت و احاطه و نفوذ و جریان در صورت الفاظ و عبارات هم بلامثل و بلاشبه و عدل و بلانداست که احدی از ماسوی الله قادر بر اتیان بمثل آیات او نیست حتی در ظاهر فصاحت و بلاغت کلام زیرا که الفاظ قوالب معانی و حاکی از حقایق مودعه در آنها است چنانکه تمام ما ینسب الی شمس الحقیقة بلا عدیل است مثلا در صورت و سیرت و خلق و خلقت و حسب و نسب و غیر آن حتی قیام و قعود و مشی و تکلم و انحاء معاشرت او باهر طبقه از تمام ما سوی ممتاز است و اگر چنین نباشد ظهور کلی الهی نیست چنانکه در کتاب تصریح باین شده که اگر چه جمیع شئون شجره حقیقت مقطع غیر او است از مثل و کفو و عدل لیکن در آیات بنحوی است که اگر کل بخواهند بفهمند بتوانند این است مراد از آنچه پیش بدان اشاره نمودیم و هرگاه از این مرتبه ترقی کنیم توانیم ادعا نمود که بر حسب آنچه از قبل ثابت شده در مقابل شمس حقیقت کسی از این سبیل بر نیامد اگر چه بقدر حبال و عصی سحره

باشد در مقابل عصای حضرت کلیم و اما سبعة معلقه بس از شأن آیات
خارج بود با اینکه خجل شده باز کردند و اباطیل و مزخرفات ابومسیلمہ
کذاب بر سبیل مقابله نبود بلکه با تصدیق بنبوت جناب مقدس مصطفوی و
دعوی نبوت بود نه در مقام ردع و ابطال و اگر از تمام اینمراتب صرف
نظر نمائیم همین قدر از احتجاج ما را کافی که بعد از طلوع شمس جمال
ذات حروف سبع مرایائی مواجه با آن طلعت قدم علی تفاوت مراتبهم شدند
چه در زمان او و چه بعد از غروب شمس وجهه او و از هریک آثاری
بدیعه ظاهر شد آنچه در زمان اشراق شمس بودند خود بمراتیت و شبحیت
معترف بودند و نفوس بعد هم بعضی از حد خود تجاوز ننمودند و بعضی
بداعیه شمسیت قیام کردند و در نفوسی تصرف نمودند چنانکه اکنون هم
مدعیان مظهریت کلیه هستند نهایت انکه بعضی تصرف ایشان بیشتر و
بعضی کمتر بعضی مضمحل شدند و بعضی از ادعای خود دفع ید نمودند
و بعضی حال هم در کارند و اصرار دارند لابد در مقام انصاف ممیزی و
میزانی لازم است که بدان فرق مرآت و شمس و شبح و شاخص و عکس
و اصل معلوم شود اگر صورت کلمات است ممکنست که کلمات شبح بر
صورت کلمات نقطه حقیقت باشد و اگر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت
باشد می شود که شبح مظهر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت آیات او
جل کبریائه باشد چنانکه می بینیم نفس مدعی اگر چه داعی بنفس است
لیکن نفوسیکه مقبل باو شده اند همه مجذوب اسم نقطه اولی عظم شانه و
ظهورات ظاهره از اویند بعضی من حیث لایشعرون و برخی بگمان اینکه
سفارشات و تأکیدات نقطه حقیقت در بیان نسبت به من یظهره الله عز وعلی
مقتضی آن است که نفسیرا من غیر دلیل بصرف ادعا تصدیق کنند یا آنکه

معنی آیاترا ندانسته بگمان اینکه سفارشات و تأکیدات نقطه حقیقت در بیان نسبت به من یظهره الله عز و علی مقتضی آن است که نفسیرا من غیر دلیل بصرف ادعا تصدیق کنند یا آنکه معنی آیاترا ندانسته بگمان اینکه هر کلام عربی مسجع و مقفا آیات است یا آنکه بر آثار ظاهرة از حضرت ثمره ازلیه اطلاع حاصل ننموده گمان کرده اند که غیر نفس مدعی صاحب آثاری نیست چنانکه ارباب غرض شهرت داده اند که بعد از ادعای نفس مدعی و رد فرمودن حضرت ثمره تمام آثار از آنحضرت منقطع شده و حال آنکه از آنزمان الی حال از بد من أن یعد و یحصی آیات و مناجات و شئون علمیه وخطب و تفاسیر و کلمات فارسیه از آن مخزن جواهر علم و حکمت لدنیه و منبع میاه توحید و معرفت الهیه ظاهر گردیده و تمام مدققین از اولی العلم و محققین از اولی الافئده نزد مشاهده آن خاضع و خاشع شده اند و اکابر ارباب فضل و کمال و اعاظم اصحاب معرفت و حکمت و وجد و حال بعجز خود اعتراف نموده چنانکه بر منصفین علو علم و تقوای نفوس مؤمنه بان حضرت از سالف و غابر و ماضی و حاضر پوشیده نیست و بعضی فریب نفس مدعی را خورده که نوشته شبها تلقاء رأس او قائم بود و مانند صبیان او را تعلیم و تلقین مینمودم و حال آنکه هنوز اهل دوره نقطه اولیه هستند که شاهد برآنند که آن حضرت در زمان کودکی با اینکه امی بود بآیات ناطق شد و آثار ظاهرة از آنحضرت بنظر مبارک حضرت اعلی ارواح المقدسین فداه رسید و مورد آنهمه عنایات گردید که اگر نفسی آن نصوص را که در حق آنحضرت از ساحت ربوبیت نازل شد ببیند بیقین میداند که جوهر کل عرفان و حقیقت ایمان و ایقان اقبال باو و طاعت او است و خطاب مستطاب انک انت الله المهیمن القیوم کافی است اگرچه نفس

مدعی با اینکه بیست سال در بیان تربیت شده بود و مدت متمادی هم بعد از ادعا شب و روز اشتغال بسیر آثار نقطه حقیقت و مرایای او و کلمات عرفاء و فصحای عرب و عجم که بسیاری از مؤمنین و غیر هم میدانند داشته و دارد هنوز کلماتش قابل اعتنای صبیان بیان که داری فضل و علم و کمالند نیست میگوید که من قمیص الوهیت را از ثمره ازلیه خلع کرده ام و حال اینکه خود از اتیان بمثل آثار طائفین حول آنحضرت عاجز و قاصر است و حال اینکه در مکتب بیان سالها استفاده میکرده و از بعض مؤمنین مثل مرحوم شیخ ابوتراب اشتهاردی تعلم صرف و نحو مینموده و کتب تاریخ قدماء و نسخ عتیقه فصحا را از میرزا موسی پسر میرزا هادی جواهری میخواست و در زیر زمین خانه مشارالیه انتخاب نموده حفظ میکرد چنانکه بعد از ادعای نفس مدعی و اقبال همج رعاع بهمین جهت او را تکذیب نمود و خود میرزا موسی برای یکی از علمای کرمان که اکنون مرجع مردم آنجا است بعینه همین قضیه را نقل نموده بود و با اینکه سالها مشق آیات و مناجات مینمود و میرزا آقاجان می نوشت و بعد از آن میشست و با اینکه کلمات خودش دلیل بر علوم کسبیه است چنانکه از آنچه در لفظ قناع و در معنی بسیط الحقیقة کل اشیاء و در توجیه شعر مولوی چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد و امثال آن نوشته در کمال ظهور این مطلب را میتوان دانست و با اینکه در کلمات خود بسیاری از عقائد متصوفه را که مردود نقطه بیان روح من في مواقع القدس و الجلال فداه اطفال خود را احترام کنید لعل پدر و مادر من یظهره الله باشند یا آنکه اگر بعدد اسم الله الاغیث رسد و ظاهر شود کل داخل شوید و اگر بعدد مستغاث رسید بدانید که فضل خدا از شما منقطع نشده و اگر نفسي بقدر تنفسی صبر بعد از دو

هزار و یکسال نماید در نار بوده و هکذا مانند این فرمایشات که از حد عد و احصا بیرون است اگر گویند ببیان و مانزل فیه نباید محتجب شد این در صورتی است که کذب نفس مدعی بشهادت کسیکه شهادتش شهادة الله است محقق و معلوم و متیقن نباشد و دیگر آنکه بایاتیکه کل از اتیان بمثل آن من جمیع الوجوه عاجز باشند ظاهر شود علاوه بر اینکه معنی این کلام را باید از کتاب ناطق که مهیمن بر کتاب صامت است و مبین آن است استفسار نمود و آن در این زمان منصوص بنص خاص است و بعد از انقطاع نص خاص دیگر کتاب ناطق نیست الا من یظهره الله که بعد از انقطاع نص مرجع کتاب است و بشهادت خود کتاب بکتاب از او جل ثنائه نباید محتجب شد و آنچه از آخر باب سابع از واحد سادس نقل نمودیم در اثبات این مدعا کافی است که امروز مرجع ثمره ازلیه است نه اوراق بیان و قطع نظر از تمام آنچه احتجاج بأن نمودیم هرگاه در این مطلب که اینجا اشاره بآن مینمائیم کسی تدبر نماید کذب نفس مدعی را یقین خواهد نمود و آن این است که مثل من یظهره الله و نسبت بنقطه بیان مثل نقطه بیان است به نقطه فرقان و نقطه فرقان نسبت بحضرت مسیح آنحضرت نسبت بجناب کلیم و هکذا الی ان ینتهي الی البدیع الأول یعنی بقیام هریک قیامت ماکان من قبل قائم و هریک مبدء و معید و هریک ظهور کلی و شمس حقیقت اند و هریک نقطه مشیت و هیکل ربوبیت و مظهر الوهیت و فردانیت و احدیت و واحدیت و هر یک صاحب مقام لیس کمثله شئی اند و ماسوای او از اول مرآت مانند یوشع و شمعون و علی ویحیی مرایای اویند تا ادنی نفسیکه مهتدی بهدایت او شده نهایت مرات اولیه حاکی از تمام اسماء و صفات و آثار و افعال و شؤن او است و سایر مرایا علی قدر مراتبهم از آن شموس

حقیقت حکایت میمایند و مثل مظهر کلی در عالم کبیر شمس و در عالم صغیر قلب و در اعداد واحد و در رقوم نقطه و در دائره مرکز و در کره قطب یعنی چنانکه در یک سماء دو شمس و در یک هیکل دو قلب و در عالم اعداد دو واحد و در عالم ارقام دو نقطه و در یک دائره دو مرکز و در یک کره دو قطب محال است دو مظهر کلی در یک زمان محال است و چگونه چنین نباشد و حال اینکه ظهور کلی و شمس حقیقت در هر عصر و زمان مظهر الله است در جمیع صفات و اسماء که از جمله وحدت و احدیت و فردانیت است لو کان فیها الهة الاالله لفسدتا و باید لیس کمثله شئی باشد و برای او شریک و شبیه و کفووند و عدیل نباشد و این رتبه را در تمام مراتب خود داراست چنانکه فؤاد او شمس افئده و قلب او مرکز قلوب و نفس او قطب نفوس و جسم او قلب عالم اجسام است حتی ذرات تراب مقعدی که او بر آن مستقر و جالس شده بر تمام ذرات بانگ اني انا الله میزده چنانکه در کتاب در حق عمارت صدری که در اصفهان بر آن مستوی بوده و غیر آن تصریح فرموده تا چه رسد بتاب هیکل مبارک او فلهذا در یک زمان دو هیکل شمس حقیقت و دو مظهر ربوبیت و الوهیت و دو ظهور واحدیت و احدیت نشاید و اگر گویند نقطه اولی جل شانه در زمان خود رب بود و شمس بود و نفس مدعی مربوب و مرآت و اکنون بمقام ربوبیت و شمسیت نائل و واصل آمده جواب گوئیم که رب لم یزل رب بوده و مرآت لایزال مربوب خواهد بود هیچگاه شمس فاقد شمسیت نبوده و هیچوقت مرات واجد شمسیت نتواند گشت همیشه اعضا را حیوة از قلب است و هرگز عضوی را ترقی از مرتبه خود و وصول برتبه قلب ممکن نه لازال از طائفین حول مرکز جلال دعوی استقلال مردود بوده و لایزال دائران بقطب را مدیر و مدار خواندن از

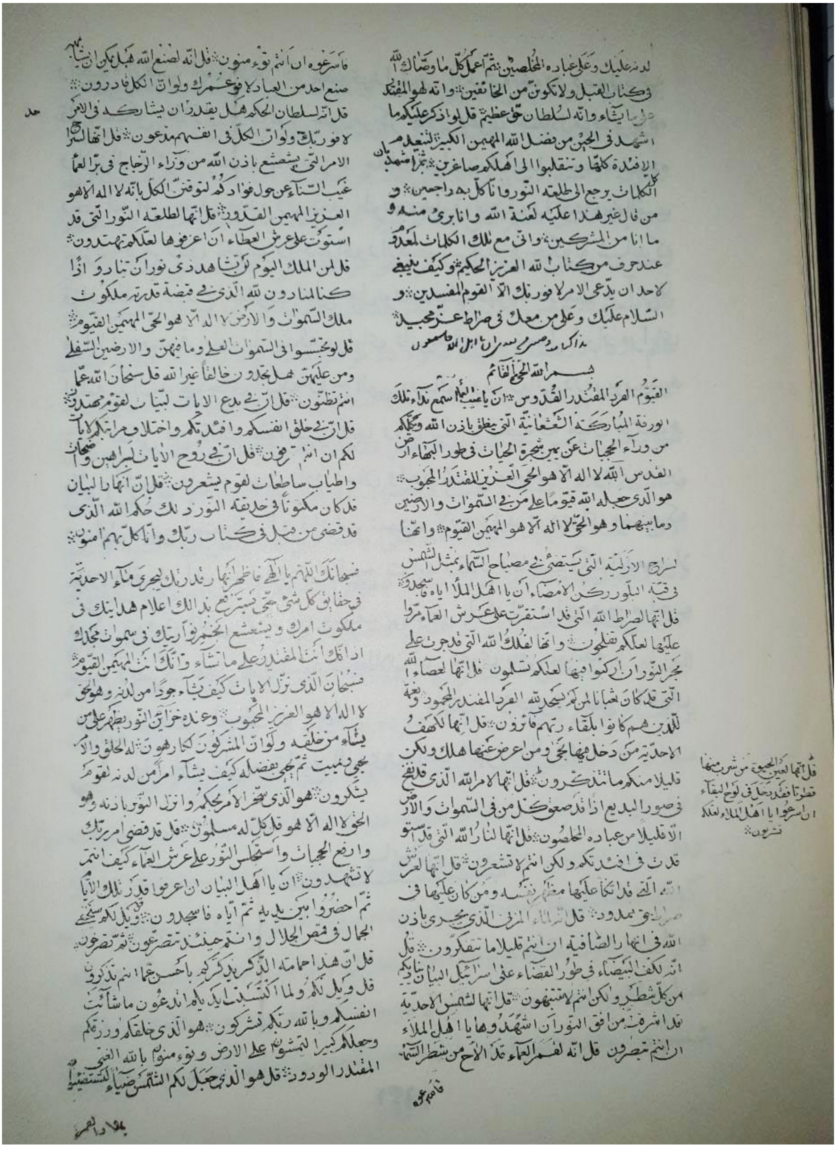
عدل بعید مینموده رحم الله أمرء عرف قدره ولم یتعد طوره مخلوق ضعیف را ادعای خالقیت نسزد و مرزوق نحیف را دعوای رازقیت نبرازد و چگونه شاید که فؤاد و قلب و روح حضرت اعلی جل نوره و عظم ظهوره در بدن مراتی از مرایا رجعت فرماید با اینکه مرایای ثانویه قدرت تحمل انوار مرایای اولیه ندارند چه جای آنکه روح الهی در مالوه و سر ربانی در مربوب پدید شود تعالی عن ذلک علوا کبیرا کجا رفت لیله برزخیه که میان غروب و طلوع شمس ناچار است تا در زمان واحد شمس متعدد که ببرهان متین و دلیل مبین استحاله آنرا اثبات نمودیم لازم نیاید و دعوای ممتنع که عقلاء را قبول آن نشاید چهره قبیح ننماید و قناع وقاحت نگشاید مجملا دیگر بتوفیق الهی از برای منصف بی غرض بلکه از برای هیچ صاحب سمع و بصری بقدر ذره شبهه در بطلان این دعوی باقی نمانده.

لقد اسمعت لو نادیت حیا — ولکن لاحیوة لمن انادی

والسلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی والردی.

پایان

عکس وصیت نامه میرزا حسینعلی نوری در زمان اقامت در بغداد


لدنه عليك وعلى عباده المخلصين ثم اعمل كل ما وصاك الله
في كتاب القبل ولا تكونن من الخائفين وانه لهو المقتدر
على ما يشاء وانه لسلطان حق عظيم قل لو اذكر عليكم ما
اشهد في الحين من فضل الله المهيمن الكبير لتنعدم
الافئدة كلها وتنقلبوا الى اهلكم صاغرين ثم اشهد بان
كل الكلمات يرجع الى طلعة النور وانا كل به راجعين و
من قال غير هذا عليه لعنة الله وانا بريء منه و
ما انا من المشركين واني مع تلك الكلمات لمعدوم
عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم وكيف ينبغي
لاحد ان يدعي الامر لا فو ربك الا القوم المفسدين و
السلام عليك وعلى من معك في صراط عز مجيد
[illegible]
بسم الله الحي القائم
القيوم الفرد المقتدر القدوس ان يا عبد الله اسمع نداء تلك
الورقة المباركة الشعشعانية التي ينطق باذن الله ويكلمكم
من وراء الحجبات عن يمين شجرة الحيات في طور البهاء ارض
القدس انه لا اله الا هو الحي العزيز المقتدر المحبوب
هو الذي جعله الله قيوما على من في السموات والارضين
وما بينهما وهو الحي لا اله الا هو المهيمن القيوم وانها
لسراج الازلية التي تستضيء في مصباح السماء بمثل الشمس
في قبة البلور ركن الامضاء ان يا اهل الملأ اياه فاسجدون
قل انها الصراط الله التي قد استقرت على عرش العماء مروا
عليها لعلكم تفلحون وانها لفلك الله التي قد جرت على
بحر النور ان اركبوا فيها لعلكم تسلمون قل انها لعصاء الله
التي قد كان ثعبانا لمن لم يسجد لله الفرد المقتدر المحمود ونعمة
للذين هم كانوا بلقاء ربهم فائزون قل انها لكهف
الاحدية من دخل فيها نجى ومن اعرض عنها هلك ولكن
قليلا منكم ما تذكرون قل انها لامر الله الذي قد نفخ
في صور البديع اذا قد صعق كل من في السموات والارض
الا قليلا من عباده المخلصون قل انها لنار الله التي قد استو
قدت في افئدتكم ولكن انتم لا تشعرون قل انها العرش
الله التي قد اتكأ عليها مظهر نفسه ومن كان عليها في
[illegible] بممدود قل انه الماء المرئي الذي يجري باذن
الله في انهار الصافية ان انتم قليلا ما تفكرون قل
انه لكف البيضاء في طور القضاء على سرائيل البيان ناديكم
من كل شطر ولكن انتم لا تتنبهون قل انها لشمس الاحدية
قد اشرقت من افق النور ان اشهدوها يا اهل الملأ
ان انتم تبصرون قل انه لقمر العماء قد لاح من شطر السماء
فاسرعوا

قل انها لعين الحيوة من شرب منها قطرة فقد دخل في لوح البقاء ان اسرعوا يا اهل الملأ لعلكم تشربون

فاسرعوا ان انتم تؤمنون قل انه لصنع الله هل يمكن ان يشابه
صنع احد من العباد لا فو عمرك ولو ان الكل قادرون
قل انه لسلطان الحكم هل يقدر ان يشاركه في الامر
لا فو ربك ولو ان الكل في انفسهم مدعون قل انها لسراج
الامر التي يتشعشع باذن الله من وراء الزجاج في بر العماء
غيب الثناء عن حول فؤادكم لتوقنن الكل بانه لا اله الا هو
العزيز المهيمن القدوس قل انها لطلعة النور التي قد
استوت على عرش العطاء ان اعرفوها لعلكم تهتدون
قل لمن الملك اليوم لو تشاهد ذي نورا ان ينادو اذا
كنا المنادون لله الذي في قبضة قدرته ملكوت
ملك السموات والارض لا اله الا هو الحي المهيمن القيوم
قل لو تجسسوا في السموات العلى وما فيهن والارضين السفلى
ومن عليهن هل تجدون خالقا غير الله قل سبحان الله عما
انتم تظنون قل ان في بدع الايات لبينات لقوم يهتدون
قل ان في خلق انفسكم وافئدتكم واختلاف مراتبكم لايات
لكم ان انتم تعرفون قل ان في روح الايات لبراهين وضحات
واطياب ساطعات لقوم يشعرون قل ان انها البيان
قد كان مكنونا في حديقة النور ذلك حكم الله الذي
قد قضى من قبل في كتاب ربك وانا كل بهم امنون

فسبحانك اللهم يا الهي فاظهر انهار رشد ربك ليجري ماء الاحدية
في حقايق كل شيء حتى تسترفع بذلك اعلام هدايتك في
ملكوت امرك وتتشعشع الجمر نوار ربك في سموات مجدك
اذا انك انت المقتدر على ما تشاء وانك انت المهيمن القيوم
فسبحان الذي نزل الايات كيف يشاء جودا من لدنه وهو الحي
لا اله الا هو العزيز المحبوب وعنده خزائن النور يظهر على من
يشاء من خلقه ولو ان المشركون كارهون له الخلق والامر
يحيي ويميت ثم يحيي بفضله كيف يشاء امرا من لدنه لقوم
يشكرون هو الذي سخر الامر بحكمه وانزل النور باذنه وهو
الحي لا اله الا هو قل كل له مسلمون قل قد قضى امر ربك
وارفع الحجبات واستجلس النور على عرش العماء كيف انتم
لا تشهدون ان يا اهل البيان ان اعرفوا قدر تلك الايام
ثم احضروا بين يديه ثم اياه فاسجدون قل ويل لكم سيجلي
الجمال في قمص الجلال وانتم حينئذ تتضرعون ثم تصرخون
قل ان هذا حمامة الذكر يذكركم باحسن عما انتم تذكرون
قل ويل لكم ولما اكتسبت ايديكم اذ تدعون ما شئت
انفسكم وبالله ربكم تشركون هو الذي خلقكم ورزقكم
وجعلكم كبيرا لتمشون على الارض وتؤمنون بالله الغني
المقتدر الودود قل هو الذي جعل لكم الشمس ضياء لتستضيئوا
[illegible]

والقمر نوراً لتهتدوا به وتكونوا في ظلمات الارض من الذين هم
كانوا بنور ربهم مهتدون ۞ اما تشهدون بان سموات البدع
مرفوعات بامره واستقرت عليها شمس من نور ربك ثم
قد رمينا اقمار لايحات والنجم مشعشعات فضلاً من عنده
لقوم يفقهون ۰ قل ان افئدتكم وارواحكم ثم هيا كلكم
ليشهدن على انه لا اله الا هو ولكن انتم لا تعقلون ۰
يا اهل الملاء هل تجدون من مغير غير الله او من مغير دون
قل سبحان الله عما انتم تشركون ۰ قل ان نور الله احاطكم
من كل شطر وروح الامر يؤيدكم في كل حين ان انتم قليلاً ما
تعرفون ۰ قل ان ارواح النبيين يتعلقون بنوره كيف
انتم لا تهتدون ولا تبصرون ۰ قل هل من ممسك او من مرسل
غير الله قل سبحان الله عما انتم معرضون ۰ قل انه لنور ربكم في بدع
الايات عن يمين شجرة الصفراء على اوراق البيضاء ۰ الله لا اله الا
هو المليك المقتدر المقصود ۰ قل هو الذي ارسل الرياح
مبشرات من لدنه وارفع السموات وانزل النور لعلكم بلقاء
ربكم توقنون ۰ ما من اله الا اياه له الخلق والامر وان اليه
كل يرجعون ۰ هو الذي فصل لكم في الكتاب سبل الرشد من
الغي ونزل الايات فيه تبيان كل شيء هدى ونوراً لقوم
يعقلون ۰ ولقد حكم الله في الكتاب بعد الذكر الرجوع الى

طلعة الامر في تلك الايام ومن اعرض عن حكم ربه وقد نوّل عن صراط
الله العزيز المقتدر المرفوع ۞ هو الذي يجدد ذكرنا انفسكم
بما كنتم تعملون ۞ وله اسلم من في السموات والارض وما بينهما
وكل به موقنون ۞ اذاً قد نادى المناد من غيب العماء بان الذين
هم امنوا بالله واياته واتبعوا ما حدّد الله في الكتاب اولئك
اصحاب العدل وفي جنة النور خالدون ۞ وانما الذين هم اعرضوا
عن امر الله ربك واطاعوا كل ما شائت انفسهم اولئك اصحاب
النار وهم فيها المعذبون ۞ ان يا اهل البيان هل يقدر
احد ان يأتي بمثل ما انزل الله في الكتاب قل سبحان الله كل
عباد له وكل له خاضعون ۞ قل هو الذي حكم في الكتاب تفصيل
كل شيء هدى ورحمة لقوم متذكرون ۞ وما من شيء الا وقد
نزل حكمه في الكتاب ذكراً من لدنه لقوم يشعرون ۞ قل هو الله
الذي انزل السكينة وارفع السحاب وارسل ملائكة النصر
بجنود السموات والارض لينصروا الذين كانوا اياه ينصرون
وانه لهو السر في الشجرة ينادكم من كل الجهات عرش الطور ان
البيان الله الله العزيز المنير المقتدر المهيمن المقصود ۞ اذاً قد
ارفعت الاشارات عن الكلمات واظهرت الجوريات من وراء القمصات
ذكراً من لدن حميد محمود ۞ قل مثل الذين هم اعرضوا عن
طلعة النور ويدعون الامر من دون ان مسّتهم النار من شجرة

الصفراء

الصفراء كمثل في تلقاء الشمس هل يرى فيها من نور ان انتم قليلاً ما
تتفكرون ۰ ومثل الذين امنوا بالله واياته وطلعة النور كمثل
نور يوقد من شجرة النور يستضيء منها كانها صفراء شعشاع
لونها تسر الناظرون ولقد جاء الامر في ذلك الآن من عند
الله المهيمن العزيز الغيور بتنزيهي عن امته فاذا كنا لعاملون
ان يا امة الله ان اخرجي من تلك البيت ثم اسكني في بيت
اخرى امراً من لدن حبيب محمود ۰ ثم استغفري لذنبك و
اسئل الله من بدايع فضله اذ هو الحق لا اله الا هو وانا
كل من فضله سائلون ۰ ثم اشهدي بان الامر كله من عنده
والسموات مطويات بيمينه والملائكة يسجدون
لدى طلعته والشمس والقمر والنجوم يشفقون من خيفته
وهو الحق في السموات والارض وما بينهما وان الكل عن خشيته خاشعون
قل سبحانك اللهم انك انت سلطان العماء ومليك البهاء
لتغفرن من تشاء ولتعذبن من تشاء ولتنصرن من تشاء
ولتخذلن من تشاء بيدك ملكوت كل شيء تحكم ما تشاء بامرك
كن فيكون ۰ وله غيب السموات والارض وما بينهما و
يعلم كل ما انتم تعملون ثم تكتمون ۰ فسبحانك يا الهي انك لتعلم
باني ما دعوت عبادك الا بما حددت في الكتاب بعد
ما اسمعتني ندائك في طور القضاء ان يا كل شيء انتم دون

ما شهد الله لا تشهدون ۞ اذاً قد طلعت السموات امره وبلغت
الارضين لمآئه وقضى امر ربك واستوت الفلك على امر قويم
وقيل بعداً للقوم المفسدون ۞ ليبقى ذكرك في ملكوت
السموات والارض وثبت سلطنتك في كل شيء اذ انك انت
المقتدر المحبوب ۞ وان هذا لهو السر في دور الاكوار لن
يبلغ بحقيقة ذلك الامر الا من اتى الله بقلب شكور ۞ قل اتقوا
الله ولا تتبعوا خطوات انفسكم فاعملوا كل ما امركم الله في
الكتاب وان هذا خير لكم ان انتم تعلمون ۞ هو الذي امركم
بالبر والفلاح واظهر لكم ينابيع الحكمة وعلمكم كل ما انتم تعلمون ۰
وليس لاحد ان يغير حرفاً من الكتاب ويبدل حكماً منه الا الذي
انزل من قبل او هو الذي ينزل من بعد جوداً من لدنه لقوم هم يهتدون
قل ويل لكم هل تجدون من محلل غير الله او من محرم دونه او
من معطي سواه كيف انتم لا تفقهون ولا تتفكرون ۰ او صيكم يا
عباد بما وصاكم الله من قبل في الواح عز مسطور ۰ ان اشهدوا
في افئدتكم بان بقية الله في تلك الايام هي طلعة النور
بقية المنتظر الذي يظهر في المستغاث حق لا ريب فيها انا كل
منتظرون ۰ ان اتقوا الله ثم اجتمعوا الامره ولا تختلفون ۰ وانه
هو الثقل في السموات والارض وهو الكلمة الاكبر في كتاب
مكنون ان الذين هم اعرضوا عن الله ربك ومحبوبهم الكلم

عن رضي

من مواضعه فقد تولوا عن الصراط فما لهؤلاء من امروا اولئك لا يشعرون ٭ قل انه لصراط الله في السموات والارض قد مروا عليها كل النبيين والمرسلين حين الذي انتم تغفلون ٭ ان اتقوا الله ولا تبدلوا النور بالظلمة ولا اللؤلؤ بالحصاة ولا الصباح بالمساء ان انتم قليلا ما تعرفون ٭ هو الذي خلقكم وصوركم ثم اظهر عليكم نورا من بدايع فضله وايد بجنود السموات والارض لعلكم تشكرون ٭ ثم اشهدوا باني عبد امنت بالله وطلعة النور وجلست في نقطة الحزن بالذلة الكبرى بما حركت حيط السوداء وعلى الواح عز مسطور ان يا اهل الملأ هل سمعتم مني دون حرف العبودية قل ويل لكم اتؤمنون بالله ثم بعبده تفترون ٭ وفي حقه تفرطون ٭

قل لو اذكر رشحا من بحر الحزن الذي مسني في تلك الايام لينعدم الارواح كلها وتقشعر جلود المخلصون ٭ فسبحانك اللهم يا الهي قرب ايام صعودي اليك وارفعني الى ساحة قدسك اما كنت مجيب المضطر اذا دعاك وانا اول من ناداك فاستجب لي ثم اكشف السوء عني اذ انك انت المقتدر على كل شيء وانك انت الحي علام الغيوب ٭ وانت تسمع ضجيجي وصريخي وتشهد اضطراب قلبي وتقلقل روحي في اطباق الفؤاد كانها يجري بمثل دهن لزيت في قدر برأ سنان

على نجر النار اما ترحمني بعد ذلك وبعد الذي ارفعني الى سموات مجدك وبعد ايقاني بانك انت الله لا اله الا انت العزيز المقتدر الغفور ٭ وان لم توفقني فاشدد عضدي على اقامة نصرك ثم اثبت رجلاي على صراط اذ انك انت المهيمن القيوم ٭ ان الذين قالوا في حقي دون ما سمعوا مني اولئك حشرات الارض ولن يعرفوا شيئا من الامر وما لهم من شعور ٭ قل اما يكفيكم وجهة النور التي ستجلس على سرير الامر وتحكم من وراء الحجبات امرا من لدى الله المهيمن القيوم ٭ ان يا اهل الملأ اما دعوتكم بالله واياته وطلعة النور واشهدتكم سبل الهداية وبقية المنتظر خير لكم ان انتم تعرفون قل ءارباب متفرقون خير ام الله الواحد الفرد المقتدر العزيز المهيمن المحبوب ٭ هو الذي ارفع السموات وانزل الكتاب بالحق فيه ايات بينات وزبرات محكمات كيف انتم لا تتفكرون ولا تتنبهون وهو الذي اظهر لكم بدع الرضوان وقدر فيها حوريات كانهن محكيين عن صرف الجمال فضلا من لدن حكيم عطوف ٭ وان فيها لاشجار كانها اغرست في طور النار على انه لا اله الا هو الملك المرهوب ٭ وان فيها لانهار كان الماء منها يجري من بحر القدم كاللؤلؤ البيضاء لعلكم تشربون كل ذلك اعدت لكم ان انتم قليلا ما تشعرون ٭ ان اسرعوا يا اهل الملاء لعلكم تدخلون جنة ربكم الرحمن ثم فيها تنعمون ٭ وانما الكر

عليكم وعلى الذين هم كانوا لوجه الله ساجدون ٭

[illegible]

عمّ